

# فصلنامه علمی حقوقی



شماره‌ی دوم، تابستان ۱۳۹۸ هجری خورشیدی

در دفاع از امام شاطبی



گفتمان اصلاحی و چالش‌های ریشه‌دار



معیار در تندر روی و بی بندوباری



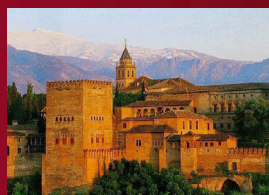
ناقرآنی‌ها: یک نام بی معنا



علامه محمد بشیر ال‌ابراهیمی



داستان اندلس



فصل نامه فرهنگی بینش - شماره دوم - تابستان ۱۳۹۸ هجری خورشیدی

عنوان کتاب:

فصل نامه

موضوع:

تهیه شده در مرکز مطالعات اسلامی بینش

نویسنده:

اول (دیجیتال)

نوبت انتشار:

تیر (سرطان) ۱۳۹۸ ه.ش - شوال ۱۴۴۰ ه.ق

تاریخ انتشار:

مرکز مطالعات اسلامی بینش [www.binesh.cc](http://www.binesh.cc)

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه قلم دانلود شده است.

[www.qalamlib.com](http://www.qalamlib.com)

[book@qalamlib.com](mailto:book@qalamlib.com)

ایمیل:

سایت های مجموعه موحدین

[www.qalamlib.com](http://www.qalamlib.com)

[www.mowahedin.com](http://www.mowahedin.com)

[www.islamtxt.com](http://www.islamtxt.com)

[www.videofarsi.com](http://www.videofarsi.com)

[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)

[www.zekr.tv](http://www.zekr.tv)

[www.sadaiislam.com](http://www.sadaiislam.com)

[www.mowahed.com](http://www.mowahed.com)



[contact@mowahedin.com](mailto:contact@mowahedin.com)

محتوای این کتاب لزوماً بیانگر دیدگاه سایت کتابخانه قلم نمی باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه نویسنده آن است.

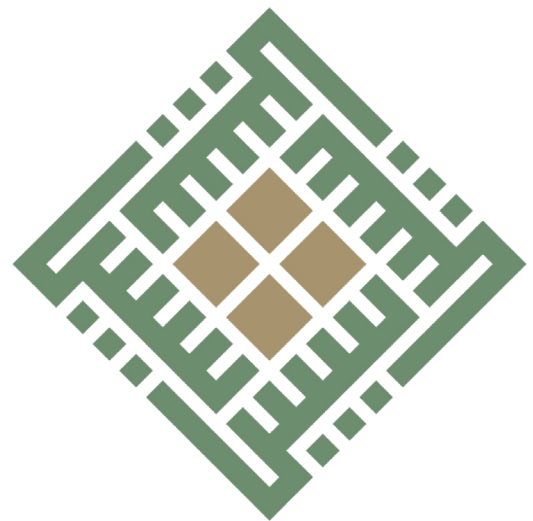
# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مدیر مسئول:  
دکتر امیر احمدی نسب  
سر دبیر:  
احمد معینی  
هیئت تحریریه:  
دکتر امیر احمدی نسب  
امید بیجاری  
احمد معینی  
ابراهیم منصوری  
حمید ساجدی  
عبدالله موحد

آدرس های ما:

سایت: [www.Binesh.cc](http://www.Binesh.cc)  
تلگرام: [t.me/Bineshcc](https://t.me/Bineshcc)  
فیس بوک: [fb.com/Bineshcc](https://fb.com/Bineshcc)  
اینستاگرام: [instagram.com/Bineshcc](https://instagram.com/Bineshcc)



مرکز مطالعات اسلامی بینش

WWW.BINESH.CC

سخن نخست..... ۱

راه رسیدن

۲.....بحران یک منتظر همیشگی

ابراهیم السکران

آوردگاه نص

۵.....در دفاع از امام شاطبی

دکتر فهد العجلان

۷.....گفتمان اصلاحی و چالش های ریشه دار

سلطان العمیری

نام آوران

۱۰.....مورخ اسلام، امام شمس الدین ذهبی

عبدالله موحد

منطق لیبرال

۱۸.....معیار در تندروی و بی بندوباری

شیخ عبد العزیز طریفی

ناقرآنی ها

۲۱.....یک نام بی معنا

احمد خیری العمری

۲۴.....چرا امام شافعی را دوست ندارند؟

اسامه شحاده

پرچمداران نهضت اصلاحی سلفی معاصر

۲۶.....علامه محمد بشیر الابراهیمی

اسامه شحاده

گلشن راز

۳۲.....حجاب های دهگانه میان بنده و پروردگار

برگرفته از سخنان امام ابن قیم

فرازهایی از تاریخ

۳۵.....داستان مختصر اندلس

محمد الهامی

دعوت

۴۱.....نرم خو یا سازش گر؟

ناصر العمر

امت اسلامی..... ۴۳

کنکاش

۴۵.....خیزش آلمان پس از جنگ

عمر عاصی

یار مهربان

۴۸.....معرفی کتاب: نام آوران اصلاح سلفی معاصر

مرکز السلف للبحوث والدراسات

بوستان ادب..... ۵۰

باران حکمت..... ۵۱



# سخن نخست

درست است که تاریخ معمولاً نام فاتحان را بر جسته می کند، اما خداوند همه چیز را می بیند.

تاریخ نگاران می نویسند، ملائکه هم می نویسند. اما این کجا و آن کجا. منطق تاریخ بیشتر بر جسته کردن فتح و فرماندگان فاتح است. در کتب تاریخ انگار بشر همواره در حال جنگند. در دنیای واقعی اما کارهای بزرگی خیلی آرام رخ می دهد.

در منطق ملال آور دنیای واقعی، هر پیروزی بزرگی از سالها قبل آغاز شده است، از خانه ها، از کوچه های خلوت، از دور هم نشینی های چند جوان برای خواندن «ریاض الصالحین» در مسجدی گوشه یک شهر بزرگ، یا یک روستای کوچک. یا دختری که در حال خواندن سوره سجده است... ما دوبار تاریخ را می خوانیم؛ یک بار در کتب تاریخ و یک بار در روزی که «پنهانی ها آشکار شود». تاریخ نانوشته را.

مادرانی آن روز قهرمان می شوند، بزرگتر از فاتحان بزرگ، ناصحان ناشناخته ای که با سخنی آغازگر پیروزی بودند. منطق آخرت منطق نیت و ارزش عمل است. برای همین، قیامت (بیشتر) جشن بی نامان است. نوبت شهرت غریبان.

این بخش زیبای غریب شدن است. غریبان معماران پیروزی اند. فاتحان سنگ آخر بنایی را می گذارند که طرحش را غریبان ریخته اند. اگر می خواهی آغازگر یک پیروزی باشی «در دنیا چنان باش که گویا غریب یا رهگذری» (بخاری).





## بحران یک منتظر همیشگی

نویسنده: ابراهیم السکران

دست بر زیر چانه نهاده و با توجه بسیار پروژه‌ها و فعالیت‌های دعوی و فرهنگی و حقوقی را تماشای می‌کنم... او نام همه‌ی برنامه‌ها را می‌داند و طی روزهای گذشته با بعضی از فعالان این عرصه‌ها تماس‌هایی هم داشته و حتی همین الان با بسیاری از آنان روابط خوبی دارد و شماره‌ی تلفن چند نفرشان را هم گرفته است... چند وقت پیش هم یکی از همین فعالان او را به مجلسی دعوت کرد که چند تن از آنها نیز آنجا حضور داشتند. حتی یادش هست که یک بار از طریق پیامک و ایمیل با یکی از آنان تماسی داشته و او نیز پاسخ گفته بود...

اما... او هنوز هم بخشی از هیچ پروژه و فعالیتی نیست و گام بعدی را برنداشته است...

این بحران انسان منتظر است... انسانی که از نشستن بر سکوی تماشاگران خسته شده ولی همچنان تماشاگر است و پا به میدان نمی‌گذارد...

انسان منتظر شاید بهترین سال‌های زندگی‌اش را در لامبالاتی بسوزاند و دقیق و ساعات را همانند یک سیگاری با خون‌سردی دود کند و به هوا بفرستد...

انسان منتظر در آغاز تحولی مهم در زندگی‌اش رخ می‌دهد [و صاحب یک اندیشه می‌شود] سپس به بحث‌ها و جدل‌های جریان‌های فکری در تالارهای اینترنتی مشغول شده و امروز نیز همان بحث‌ها را در شبکه‌های اجتماعی دنبال می‌کند... این همه‌ی فعالیت اوست.

شاید در مسجد در حال حفظ یک متن یا ذکر و مناجات باشد... سپس در همین حال و سوسه شده موبایل خود را از جیب بیرون می‌آورد و آیکن شبکه‌های اجتماعی را فشار می‌دهد و ناگهان در حالی که بدنش در مسجد است از آن خارج می‌شود و پا به فضای مجازی می‌گذارد... به مسجد آمده بود تا روح تشنه را با ذکر خداوند سیراب کند اما تنها بدنش در محراب ماند و روحش به بیابانی خارج از دیوارهای مسجد پرت شد...

اما آیا این یعنی انسان منتظر شخصیتی است بی‌حس در برابر زمان؟ آیا انسان منتظر هیچ رویا و هدفی ندارد؟ نه اینطور نیست. اتفاقاً او خیلی هم دلسوز است و از درون می‌سوزد تا برای خودش و دیگران کاری کند، اما فلج در گوشه‌ای نشسته است... چرا؟ خودش هم نمی‌داند!

وقتی در مجلسی است که سخن از نماز شب به میان می‌آید همتش برای مناجات سحر به جوش می‌آید و وقتی درسی درباره‌ی فضیلت علم و ارزش معرفت می‌شنود درونش مملو از شور و هیجان می‌شود و خودش را در کتابخانه‌ای میان انبوهی از منابع علمی تصور می‌کند... اما همین که آتش این شور سرد می‌شود همه چیز از بین می‌رود و دوباره به برنامه‌ی همیشگی‌اش باز می‌گردد: تماشای انسان‌های تلاشگر...

مشکلی که منتظر همیشگی ما از آن رنج می‌برد «پشت گوش انداختن کارها» نام دارد.

این «منتظر» وقتی در مرحله‌ی دبیرستان بود با خودش می‌گفت وقتی به دانشگاه بروم و مستقل‌تر و آزادتر بشود پروژه‌های علمی و عملی‌اش را شروع می‌کند... به دانشگاه که رفت با خود گفت: کی این فشار درس و تحقیق و آماده کردن

پروژه‌ها و امتحان تمام می‌شود و سر کار می‌روم تا با خیال راحت به پروژه‌های خودم مشغول شوم؟! اوصاف قانہ منتظر این فرصت است اما همین که تحصیل تمام شد و وارد کسب و کار شد با خودش می‌گوید: وقتی از دواج کردم و مشکل خانه و وضعیت مالی ام به سامان رسید برای اجرای طرح‌ها و رویاهایی علمی و عملی ام برنامه‌ریزی می‌کنم.

در بعدها نیز چنان مشغول مسئولیت‌های خانواده و بچه‌ها و کار و زندگی می‌شود که مدت زمان طلایی زندگی اش به پایان می‌رسد... و به این ترتیب، این منتظر با پشت گوش انداختن کارها سال‌های طلایی عمرش را سوزانده و به هدر می‌دهد.

بعضی تقصیر را به گردن اینترنت می‌اندازند و می‌گویند: شبکه‌های اجتماعی و اینترنت گردی خیلی جذاب است و من را از انجام بسیاری از فعالیت‌ها باز می‌دارد...

این سخن هر چند این مشکل را دقیق توصیف می‌کند، اما نظر من چیز دیگری است. نظر من این است که عوامل حواس پرتی و مشغولیت از علم و عمل اصلاً جذاب نیستند، بلکه در حقیقت نوعی «فرار درونی» هستند از انجام وظایف.

شاید متوجه شده باشی که هنگام امتحانات گاه کتاب درسی ات را گوشه‌ای می‌گذاری و به مطالعه‌ی کتاب‌هایی مشغول می‌شوی که قبل از امتحانات اصلاً توجهی هم به آن نمی‌کردی؟ یا متوجه شده‌ای که وقتی مطالعه‌ی جدی یک کتاب را شروع می‌کنی نفست تو را به تشویق کتاب دیگری و سوسه می‌کند که قبلاً نزدیکش هم نمی‌شدی؟

درست است که این حالت انتظار و این امروز و فردا کردن و پیروسی است که روزهای زندگی همه‌ی ما را تهدید می‌کند، اما این و پیروس برای جوانی که در مرحله‌ی طلایی تحصیل علمی قرار دارد خطرناک‌تر است. او مانند کشاورزی است که در فصل کاشت دانه‌ها خوابیده تا آنکه موسم کاشت به پایان رسیده است... مرحله‌ی طلایی تحصیل علمی مرحله‌ی اوج استعداد است؛ چه حیف است که درست بعد از تمام شدن نیرویت وارد نبرد شوی! کسی که به شب و روزی که در آن زندگی می‌کنیم و چگونگی گذر ایام فکر کند و سپس سوگند الله سبحانه و تعالی به عصر و زمان را ببیند، عمیقاً پی به شرف و ارزش زمان خواهد برد و خواهد دانست که او در هر ثانیه و دقیقه و ساعتی که می‌گذراند در واقع از موجودی زمانی اش که خداوند به او عطا کرده استفاده می‌کند. همان سرمایه‌ای که وقتی تنها جنبینی چهار ماهه بود توسط ملائکه نگاشته و تعیین شده است.

هیچ چیز در این زندگی ساکن نیست و تو در هر لحظه‌ای که می‌گذرانی داری این سرمایه‌ی زمانی ات را مصرف می‌کنی؛ یا با این زمان علم و عملی سودآور می‌خری یا همه‌ی پس اندازت در راه انتظار و تماشای هدر می‌رود و ضرر می‌کنی...

بحران و شکسته شدن در این معامله و از دست دادن سرمایه‌ی زمان همان چیزی است که پیامبر در حدیثی که بخاری روایت کرده به آن اشاره نموده است: «و نعمت است که بسیاری از مردم در مورد آن زیان می‌کنند: سلامتی و فراغت»<sup>۱</sup>.

به نظر می‌رسد این بحران، یعنی بحران انتظار و بی‌عملی و تماشاگری، شبیه به حالتی است که فاروق امت، عمر بن الخطاب از آن تحت عنوان «حالت سبَهَلّی» نام برده است. ایشان می‌فرماید:

«بدم می‌آید از کسی که سبَهَلّ و بی‌کاره می‌رود. نه در امر دنیا تلاش می‌کند، نه در امر آخرت»<sup>۲</sup>. [سبَهَلّ: آدم بی‌کاره. تا حدودی معادل ول معطل] این معنا در کتب اثر از ابن مسعود رضی الله عنه نیز نقل شده، آنجا که می‌گوید: «بدم می‌آید از شخصی که بی‌کار نشسته، نه در حال تلاش برای دنیا است و نه در حال عمل برای آخرت»<sup>۳</sup>.

در ابن عبدالقوی رحمه الله منظومه‌ای طولانی در فقه دارد که «المقنع» ابن قدامه را در حدود دوازده هزار بیت به نظم آورده است. وی در این منظومه این حدیث بخاری و اثر عمر را در یک بیت آورده است:

ولا يذهبُ العَمرُ منك سبَهَلًا / ولا تغبنُ النعمتين، بل اجهد  
یعنی: عمرت ول معطل نرود / و در دو نعمت زبانکار نباش، بلکه تلاش کن.<sup>۴</sup>

یکی از بزرگترین عوامل این وضعیت سبَهَلّی چیزی است که می‌توان آن را مشکل «نیمه کاره نهادن» نامید. این مشکلی است که کتب مشهور طلب علم به آن پرداخته اند از جمله سخن بدرالدین بن جماعه (متوفای ۷۳۳ هـ) که می‌گوید: «همچنین از پریدن بی دلیل از این کتاب به آن کتاب خودداری کند، زیرا این نشانه‌ی خستگی و ملال و عدم توفیق است»<sup>۵</sup>.

علامه ابن عثیمین را می‌توان یک پروژه‌ی فقهی کامل دانست... ببین ایشان چگونه حقیقی را که ناشی از تجربه‌ی طولانی است در کتابش «الضیاء اللامع» که از سخنرانی‌هایشان جمع‌آوری شده شرح می‌دهد:

حکمت این است که هر کس کاری را آغاز نمود و آن را مناسب خود دید به همان ادامه دهد... آنکه فعالیتت برای برکت داشت باید همان را بگیرد، اما بعضی از مردم کارها را شروع می‌کنند اما کامل نمی‌کنند و وقتشان بی‌فایده و سبَهَلّ می‌گذرد. مثلاً شخص شروع به خواندن یک کتاب یا مطالعه‌ی یک فن می‌کند، سپس بدون آنکه به اتمامش برساند رهاش می‌کند و مشغول چیز دیگری می‌شود و به همین منوال... در نتیجه هم کارش تباه می‌شود و هم عمرش بدون هیچ فایده‌ای می‌گذرد. همینطور در دیگر کارها؛ هر روز مشغول کاری است و هر روز نظرش عوض می‌شود و وقتش بدون فایده تلف می‌شود. این حکمت، عصاره‌ی تجربه‌ی فقیه‌ی است که یک هدف علمی والا را برای خود در نظر گرفته و واقعا به آن رسیده است، نه صرفاً نظریه‌ای زیبا که یک مدعی علم «موفقیت» با آن در تالار فلان هتل کسب درآمد می‌کند.

از جمله پدیده‌های واقعا عجیب و غریب این است که بحران شخص منتظر فقط محدود به سوزاندن اوقات در پیگیری بحث و جدل و اختلافات در شبکه‌های اجتماعی نیست، بلکه این درگیری‌های تویتری (واتس‌آپی تلگرامی!) تبدیل به سوژه‌ای برای گفتگو در مجالس انسان‌های صالح شده است: دیدی فلانی چطور جواب فلانی رو داد؟ خوندی فلانی چطور طرف مقابل رو با یه پاسخ خنده‌دار ساکت کرد؟ و... یادش بخیر زمانی که این مجالس محل بررسی و بحث در مورد ترجیحات ابن تیمیه و مسلكيات ابن قيم و روش پیشینیان در حدیث و معاملات نوین و اخبار نیکان و سیرت بزرگان بود...



حقیقت این است که ناخودآگاه و ذوق شخص منتظر دچار لکه‌هایی شده و توانایی ذهنی‌اش رو به سستی نهاده و این تغییرات مصادف شده با انقلابی که در ارتباطات اتفاق افتاد... شخص منتظر در آغاز جوانی‌اش در برخی دروس تخصصی حاضر می‌شد و کتاب‌هایی با ارزش و سطح بالا را می‌خواند... اما همین که عینک شبکه‌های اجتماعی را به چشم زد و معتاد آن شد الفاظ کوچکه بازاری و درگیری‌های خارج از ادب بسیاری از برابر چشمانش رژه رفت، تا آنکه ذوق و سلیقه‌اش رو به زوال نهاد و آن روح زیبایی که از پنجره‌اش خود و دیگران را می‌دید آلوده شد و واژه‌های زشتی که پیش‌تر از آن بیزار بود برایش ساده جلوه کرد...

برخی فکر می‌کنند تاثیر پذیری به میزان باور و قناعت شخص به چیزی که می‌خواند بستگی دارد، اما این حرف چندان دقیقی نیست، زیرا نوع داده‌هایی که انسان مطالعه می‌کند و جنس آن اگر زیاد و بی‌پی‌پی باشد بدون آنکه شخص متوجه شود در وی اثر خواهد گذاشت حتی اگر به آن باور نداشته باشد، چرا که غذای فاسد عقل جای غذای مفید را می‌گیرد؛ برای همین است که ابوالعباس ابن تیمیه می‌گوید: «حال بدن چنین است که اگر گرسنه باشد و غذایی را بخورد از غذای دیگر [ولو بهتر] بی‌نیاز می‌شود تا جایی که نمی‌تواند آن را بخورد مگر با کراهت. بنده نیز اگر به اندازه‌ی نیاز خود کارهای نامشروع انجام دهد رغبتش به به همان اندازه از انجام مشروع و سود بردن از آن کم می‌شود. بر خلاف کسی که همه‌ی اشتها و توجهش متوجه مشروع است؛ چنین کسی محبتش به امر مشروع بسیار است و سودی که می‌برد نیز بیشتر. برای همین متوجه می‌شوی کسانی که برای صلاح قلب خود رو به شنیدن قصاید می‌آورند رغبتشان به شنیدن قرآن کم می‌شود و آنانی که حکمت و ادب را از حکمای پارس و روم برمی‌گیرند دیگر حکمت اسلام و آداب آن در دلشان چنان جایگاهی ندارد، و هر کس عادت به شنیدن داستان و سیرت پادشاهان نماید دیگر چندان علاقه‌ای به داستان پیامبران نخواهد داشت، و نمونه‌های این بسیار است»<sup>۶</sup>.

همانطور که قبلاً به مسافرانی که به خارج می‌رفتند می‌گفتند: «مواظب زن اول و جام اول باش» همینطور شایسته است به کسانی که وارد شبکه‌های اجتماعی می‌شوند گفته شود: «مواظب اولین بدزبانی باش».

برادرانی را می‌شناختم که دورترین افراد از پاسخ‌های تند و حرف‌های زشت بودند، سپس مدتی طولانی در معرض اشخاص غیر مودب قرار گرفتند، آنگاه یک بار در پاسخ‌دادن تندسپه‌انگاری کردند، سپس چند بار دیگر این کار را تکرار کردند و در پایان دیواری که میان آنها و اینگونه رفتارها بود به کلی فرو ریخت و اکنون وقتی با آنها درباره‌ی این کارشان صحبت می‌کنی می‌گویند: «بعضی فقط این زبان را می‌فهمند!» بین چگونه به سبب نشستن بسیار در کوچه پس کوچه‌های شبکه‌های اجتماعی و قرار گرفتن پی‌درپی در معرض نظرات و پاسخ‌های سطح پایین، دچار رفتاری شده که قبلاً هرگز از او سر نمی‌زد...

همینطور نیروی ذهنی تفاوتی اساسی با قدرت بدنی ندارد، بلکه بسیاری از قوانین جاری در مورد قدرت‌های بدنی در مورد قدرت‌های ذهنی نیز صادق است، از جمله قانون آمادگی جسمانی عضلات بدن در صورتی که شخص تمرین نکند ضعیف شده و تحلیل می‌رود، همینطور نیروی ذهنی بدون تمرین عمیق دچار ضعف می‌شود.

برای همین لفظ «الریاضه» (ورزش) در زبان عربی شامل سه سطح است: بدن و ذهن و درون، چنانکه ابن تیمیه می‌گوید: «لفظ ریاضت (ورزش) در مورد سه نوع [تلاش] به کار می‌رود: ریاضت بدن با حرکت و پیاده‌روی، ریاضت نفس با اخلاق نیک، و ریاضت ذهن با شناخت دقیق علم و پژوهش در مسائل پیچیده»<sup>۷</sup>.

ورزش و تمرین ذهنی و تربیت توانایی‌های عقلی نزد پیشینیان نیز وجود داشته است. ابن تیمیه می‌گوید: «بسیاری از علمای سنت برای برانگیختن نیروی ذهن، تشویق به نظر در علوم دقیق راستین مانند جبر و مقابله و مسائل پیچیده‌ی میراث و وصایا و دور می‌نمودند»<sup>۸</sup>.

غرض اینکه اگر شخص منتظر مدت زیادی را از کتب و پژوهش‌های دقیق و تولید مفاهیم و بررسی استدلال‌ات و حل ایرادات به دور بماند و همه‌ی توشه‌ی معرفتی‌اش به چند «تویت» و پیام افقی در شبکه‌های اجتماعی محدود شود و این حال به طول انجامد، به تدریج نیروی ذهنی‌اش تحلیل رفته و بلکه به حالت خطرناک‌تری دچار می‌شود، و آن تنفر از مسائل دقیق علمی است به طوری که ذخیره‌ی تحمل و توان تمرکز او به پایان رسیده و عقلش به «فست فود» عادت می‌کند برادر منتظر من... دلسوز و خیر خواه توهستم. باور کن تو نیاز به یک توقف سریع و تغییر سبک زندگی‌ات داری. از خداوند می‌خواهم که به زودی تولیدات علمی و عملی‌ات را ببینم.

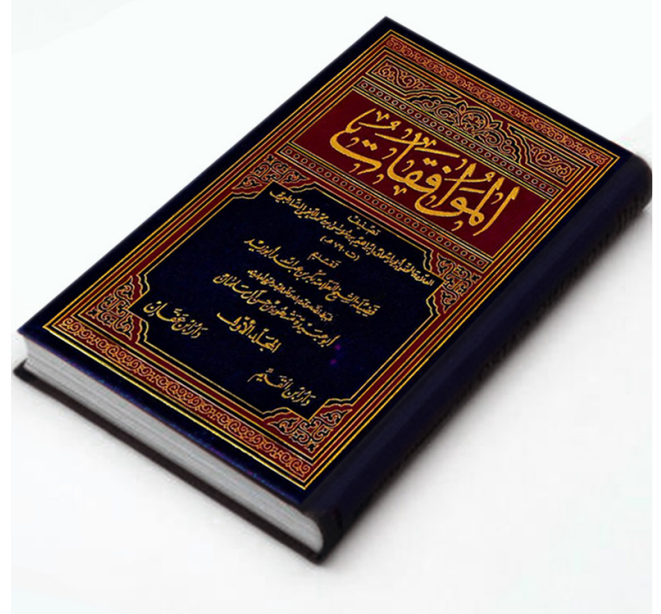


۱. بخاری: ۶۴۱۲
۲. ابوعبید، الامثال: ۲۵۶ و ابن اثیر، النهایه: ۴۱۱
۳. مصنف ابن ابی شیبیه: ۳۴۵۶۲
۴. ابن عبدالقوی، عقد الفرائد: ۳۹۸ / ۲
۵. ابن جماعه، تذکره السامع والمتکلم: ۱۷۳
۶. ابن تیمیه، اقتضاء الصراط المستقیم: ۴۸۳ / ۱
۷. ابن تیمیه، الرد علی المنطقیین: ۲۹۹
۸. منبع پیشین



# در دفاع از امام شاطبی

نویسنده: دکتر فهد العجلان



گمان نمی‌کنم هیچکدام از علمای اسلام به اندازه‌ی امام ابو اسحاق ابراهیم بن موسی شاطبی (متوفای ۷۹۰ ه.ق) با چهره‌ای متفاوت و متضاد از خود حقیقی‌اش به تصویر کشیده شده باشد. زیرا بسیاری از گمراهان نام امام شاطبی را در مقدمه‌ی همه‌ی تاویل‌ها و تصورات انحرافی‌شان ذکر کرده‌اند، و از کتاب «موافقات» وی به عنوان بهانه‌ای برای کم‌اهمیت دانستن نصوص جزئی و فرعی شرع با ادعای مصلحت، عقل یا تمسک به اصول و مبانی استفاده کرده‌اند، و «به این ترتیب شاطبی یک جدایی معرفت‌شناسانه حقیقی از شافعی و همه‌ی اصولیونی که پس از وی آمده‌اند را آغاز کرد».<sup>۱</sup>

امام شاطبی به این ترتیب و با پروژه‌ی مقاصدی خود از مسیر علمای پیش از خود در توجه به فروع فقهی و تبعیت از نصوص جزئی جدا شد، زیرا: «به ضرورت بازسازی آن - یعنی اصول فقه - بر اساس مقاصد شارع و نه بر اساس الفاظ نصوص دینی آنگونه که علمای اصول پس از شافعی به آن پرداخته‌اند، فرامی‌خواند».<sup>۲</sup> اما وقتی کتب شاطبی را مطالعه می‌کنی، تصویری کاملاً متفاوت می‌بینی، و متوجه می‌شوی که تصویر ذکر شده هرگز واقعیت اندیشه‌ی شاطبی یا کتاب موافقات را به تصویر نمی‌کشد، بلکه تصویری است از شاطبی بر اساس تمایل نویسنده، و با توجه به خواسته‌ی وی از کتاب موافقات در جهت کم‌اهمیت جلوه دادن احکام شرع.

مطمئناً حتی مروری گذرا بر کتاب «الموافقات» امام شاطبی - رحمه الله - حقیقت این دروغ و افترای ناجوانمردانه بر وی را آشکار می‌سازد، و متوجه می‌شوی که احترام به نصوص شرع و جزئیات آن و اولویت دادن به نص شرعی در مقابل هر عامل دیگری از جمله عقل و مصلحت و اجتهاد یک اصل ثابت و واضح نزد شاطبی است که آن را در همه‌ی مطالب خود در کتاب «الموافقات» در نظر می‌گیرد، و در بزرگداشت نصوص شرع و پایبندی به آن و کیفیت استنباط احکام از آن روش علمای سلف را در پیش می‌گیرد.

عقل نزد امام شاطبی هرگز بر نقل برتری ندارد، بلکه «عقل تنها از دریچه‌ی شرع می‌نگرد».<sup>۳</sup>

پس عقل تابع و تسلیم شرع است، و حتی در مسائل شرعی که برای صحت نصوص به عقل استناد می‌شود، نزد وی شرایط خاصی مد نظر است: «اگر عقل و نقل در مسائل شرعی در کنار یکدیگر به کار گرفته شوند، به شرطی قابل قبول است که نقل پیشرو و رهبر، و عقل پیرو و تابع نقل باشد».<sup>۴</sup>

برای شاطبی نصوص فرعی و جزئی مورد توجه و اهتمام هستند، و در کتاب موافقات جایگاه مهمی را به آن اختصاص داده چرا که خطر بی‌توجهی به این نصوص را درک کرده است: «هر آنچه قاعده یا حکمی شرعی را مخدوش سازد، نمی‌تواند در نفس خود حق باشد».<sup>۵</sup>

شاطبی هر سوء استفاده از نظریه‌ی مقاصدی خود را با این گفته در هم می‌شکند: «کسی که نصی جزئی را با رویگردانی از اصل کلی آن مورد توجه قرار می‌دهد، و کسی که به اصلی کلی بی‌توجه به نصوص جزئی مربوط به آن چنگ می‌زند، هر دو در اشتباه هستند».<sup>۶</sup>

به این ترتیب در نظریه‌ی مقاصدی شاطبی جایگاهی برای منطبق کنار گذاشتن جزئیات با ادعای تمسک به مقاصد شرع وجود ندارد.

سپس وی دلیل جزئی و فرعی را به بالاترین درجه‌ی اهمیت می‌رساند، و ثبوت آن از نظر سند را دلیلی کافی برای تبدیل شدن آن به یک اصل مستقل می‌داند: «هر دلیل شرعی را می‌توان کلی دانست، چه در حقیقت کلی باشد، و چه جزئی، مگر اینکه دلیلی باعث تخصیص آن شود».<sup>۷</sup>

نزد شاطبی تبعیت از هوالعزشی است که باعث انحراف شریعت از ریشه‌ی اصلی خود می‌شود: «هدف شرعی از ایجاد شریعت، خارج کردن مکلف از خواسته‌های نفس است، تا با اختیار خود بنده‌ی الله باشد، همانگونه که بالاجبار بنده‌ی الله به شمار می‌رود».<sup>۸</sup>

بر اساس همین اصل، جستجوی اقوال آسان و دارای سخت‌گیری کمتر در میان نظریات مختلف فقهاء حرام است: «به دنبال رخصت‌ها بودن نوعی تمایل به هوای نفس است، و شرع از پی‌گیری هوای نفس نهی کرده است، در نتیجه این رفتار با آن اصل مورد توافق علما تضاد دارد».<sup>۹</sup>

شاطبی مفتی را ملزم به فتوادادن به نظریه‌ی ارجح در مسائل خلاقی می‌داند، و اختیار دادن به سوال‌کننده در مسائل اختلافی

راجایز نمی‌داند: «وقتی مفتی به هر دو قول فتوا دهد و سائل را مخیر سازد، در مسئله‌ای حادث به مباح بودن انتخاب هر کدام از اقوال موجود فتوا داده است، و این فتوا قولی جدید است و خارج از اقوال دیگر».<sup>۱۰</sup>

زیرا چنین روشی مخالف اساس پایه‌گذاری شریعت است: «هر گاه مقلدین مذاهب را آزاد بگذاریم که قول مورد علاقه‌ی خود را انتخاب کنند، مرجعی جز شهوت و هوای نفس برای آنان در انتخابشان باقی نمی‌ماند، و این مساله با هدف اصلی شریعت در تضاد است، به همین دلیل مخیر ساختن پرسشگر در انتخاب اقوال فقهی به هیچ وجه نمی‌تواند صحیح باشد».<sup>۱۱</sup>

وی به تشویق خواننده‌ی کتابش به بزرگداشت منهج سلف صالح امت و فهم آنان توجه دارد، و با منطق عالمی دلسوز اینگونه خواننده را نصیحت می‌کند: «بر حذر باش از مخالفت با پیشگامان، چرا که اگر فضیلتی وجود داشت، پیشگامان ما ولاتر به آن بودند».<sup>۱۲</sup> پس پیروی از روش و منهج سلف اصلی است که با آن می‌توان درستی راه و سلامت روش مسلمان را تعیین کرد: «به کسی که چنین استدلالی مطرح کند گفته می‌شود: آیا این معنایی که استنباط کرده‌ای در عمل پیشگامان ما وجود داشته است یا نه؟ اگر بگوید که وجود نداشته است - و چاره‌ای جز این ندارد - گفته می‌شود: آیا آنچه را که تو متوجه شدی نمی‌دانستند و از آن غافل بودند یا نه؟ و نمی‌تواند بگوید که نمی‌دانستند، زیرا خود را رسوا کرده و اجماع را رد کرده است. و اگر بگوید: آنان به اشکالات این ادله، و اشکالات دیگر ادله آگاهی داشتند، به او گفته می‌شود: پس چه چیز مانع عمل کردن به مقتضای این دلایل شد، و چرا به ادله‌ی دیگری عمل کردند؟ پاسخ آن چیزی نیست جز اینکه آنان همگی بر این اشتباه متفق بودند، و توحق را در یافتی، در حالی که برهان شرعی و عادی عکس قضیه را نشان می‌دهد. پس هر آنچه مخالف روش و نگاه سلف صالح امت باشد، گمراهی محض است».<sup>۱۳</sup>

و از آنجایی که عبادت الله متعال و ادای صحیح آن اهمیت ویژه‌ای دارد، شاطبی هر مبحث و مساله‌ای که منجر به عبادت یا رفتاری شرعی نشود را بی‌ارزش و مستحق حذف می‌داند: «هر مساله‌ای در اصول فقه که فروعی از فقه یا آدابی شرعی از آن منشعب نشده، یا کمکی در این زمینه نماید، قرار گرفتنش در علم اصول بی‌فایده است».<sup>۱۴</sup>

این مساله به دلیل جهت دادن طالب علم به سوی عمل و عبادت است، زیرا: «امر شارع به یادگیری هر علم شرعی برای این است که وسیله‌ای برای عبادت الله متعال باشد».<sup>۱۵</sup>

شاطبی با هدف تایید ظاهر قرآن از مسلک اهل تأویل انتقاد می‌کند: «آنان از اهل کلام هستند که منقول را کنار گذاشته و تابع رای شده‌اند، و این روش آنان را به سوی تحریف کلام الله به معانی کشاند که نه زبان عربی و نه دلیل و منطق تاییدش نمی‌کند».<sup>۱۶</sup>

به نظر وی پیش رفتن بر خلاف ظاهر نصوص منجر به ابطال شریعت خواهد شد، زیرا «ادعای شود که مقصود شارع ظاهر این نصوص و مفهوم ظاهری آن نبوده، و مقصود دیگری ماورای آن پنهان است، و این مساله به تمام موضوعات شرعی بسط داده می‌شود، تا جایی که در ظاهر نصوص هیچ مستمسکی باقی نمی‌ماند که بتوان با استفاده از آن مقاصد شارع را دریافت این نظریه‌ی کسانی است که خواهان ابطال شریعت هستند.

شاطبی به خاطر احترام شدیدی که برای سخن گفتن در امور شرع قائل است در مورد این امر هشدار می‌دهد، و یادآور می‌شود که اظهار نظر در مورد شریعت در واقع تعیین مقصود الله متعال است، و باز خواست شدن به خاطر این نظرات را به خاطر خواننده می‌آورد: «مفسر و متکلم و ناظر در مورد قرآن باید به خاطر داشته باشد که آنچه می‌گوید به الله متعال نسبت داده می‌شود، چرا که قرآن کلام الله است، و انگار می‌گوید: این مراد الله متعال از این کلام است، پس باید از گفته‌ی خود مطمئن باشد، چرا که الله از او خواهد پرسید که بر چه اساس این جمله را به من نسبت دادی؟»<sup>۱۸</sup> در وی همیشه مصالح دینی را بر مصالح دنیوی ترجیح می‌دهد: مصالح دینی مطلقاً بر مصالح دنیوی اولویت دارند».<sup>۱۹</sup> در این اشاره‌های سریعی است برای تبیین روش امام شاطبی رحمه الله و حقیقت کتاب «الموافقات». در این کتاب موارد بسیاری مانند این جملات ذکر شده می‌توان یافت که نشان دهنده‌ی احترام و بزرگداشت نصوص شرع توسط این امام بزرگوار است، و هر گونه سوء استفاده از نام وی یا نگاهش به مقاصد شریعت را بی‌اثر می‌سازد. به همین خاطر است که برخی از منحرفین خواستار عبور از شاطبی در علم مقاصد شریعت شده‌اند، و می‌خواهند مقاصدی جدید بنا نهند که علم مقاصد امام شاطبی را کنار زند، زیرا آن بزرگوار همه‌ی راه‌های سوء استفاده از کتابش برای رسیدن به مقاصد شخصی و نفسانی را بسته است.

۱. بنیه عقل عربی، تالیف محمد عابد الجابری (ص ۵۴۰)
۲. بنیه عقل عربی (ص ۵۴۰)
۳. الموافقات (۱/۳۶)
۴. الموافقات (۱/۷۸)
۵. الموافقات (۲/۵۵۶)
۶. الموافقات (۳/۸)
۷. الموافقات (۳/۴۵)
۸. الموافقات (۲/۴۶۹)
۹. الموافقات (۴/۵۱۱)
۱۰. الموافقات (۴/۵۰۹)
۱۱. الموافقات (۴/۴۹۹)
۱۲. الموافقات (۳/۶۴)
۱۳. الموافقات (۳/۶۶)
۱۴. الموافقات (۱/۴۰)
۱۵. الموافقات (۱/۵۴)
۱۶. الموافقات (۳/۳۵۷)
۱۷. الموافقات (۲/۶۶۷)
۱۸. الموافقات (۳/۳۸۵)
۱۹. الموافقات (۲/۶۴۸)



# گفتمان اصلاحی و چالش‌های ریشه‌دار

نویسنده: سلطان العمیری

کسی که به واقع معرفت‌شناسانه‌ی امروز ما می‌نگرد با اندک نگاهی درمی‌یابد که پروژه‌ی اسلامی بزرگی که آرزوی سایه‌افکنان بر تمام جهان را دارد در جوانب بسیاری از ضعف رنج می‌برد. مساله به این برمی‌گردد که عصر کنونی ما، چالش‌هایی معرفت‌شناسانه، فکری و عملی را تحمیل کرده که تعداد آنها از حد گذشته‌اند و در اوج دشواری، ابهام و پیچیدگی قرار دارند. اگر به دنبال بهترین راه برای برون‌رفت از این ضعف و رسیدن به پروژه‌ی اسلامی سازنده باشیم از بهترین راه‌ها توجه به تفکیک بنیان چالش‌ها و تحلیل ترکیبات آنهاست تا درک عمق آن چالش‌ها و رسیدن به چشم‌اندازی همه‌جانبه‌بدان برای ما فعالان اسلامی آسان گردد.

از مقتضیات این امر: ارائه‌ی تخصص‌های فکری و اصلاحی و تلاش برای پرداختن به هر یک از جوانب ضعف به واسطه‌ی گروهی از اندیشمندان متخصص در آن است. یعنی آن اشکالات را به علمی بسپاریم که ویژه‌ی آن است و به اندیشه‌ای که در بردارنده‌ی مسائلی می‌باشد و در آن اشکالات به ژرف‌نگری می‌پردازد و ریشه‌مبانی‌اش را شناسایی کرده و مکانیسم‌هایی را برای حل آن تعیین می‌کند. این همان کاری است که علمای اسلام از زمان شکل‌گیری اندیشه‌ی اسلامی انجام داده‌اند چرا که هر گاه مسائل، متعدد و متنوع گشته‌است برای هر نوعی از آن، علمی مختص بدان را مستقل ساخته و به آن پرداخته‌اند چنانکه علم تفسیر، علم فقه، علم اصول فقه، علم عقیده و موارد دیگر شکل گرفت.

همه‌ی اینها تاکید است بر مشروعیت تخصص‌های علمی، فکری، عملی و دعوی به شرط آنکه وضوح و روشنی مرجعیت اسلامی را از دست ندهیم و در تعصب و تحقیر ناپسند در نیفتیم که منجر به کشمکش بین تخصص‌های مشترک و نزاع میان آنها در امر شکل‌گیری پروژه‌ی اسلامی بزرگ می‌گردد. از پدیده‌های به‌جایی که در اندیشه‌ی اسلامی بر جسته شده ظهور گفتمان‌های متخصص در زمینه‌هایی است که پیشتر بانامی مستقل وجود نداشته است. چنانکه در میادین ما، گفتمان‌های مختص به نوازل فقهی با تمام اشکال آن، گفتمان‌های مختص به مسائل مقاصد و نیز گفتمان‌های مختص به قضایای فکری جدید آشکار گردیده است.

از حوزه‌هایی که تخصص در آن ظهور یافته: حوزه‌ی مربوط به امور نهضت، توسعه و تمدن و نیز متعلقات سیاسی و اجتماعی آنها است و شکی نیست که این حوزه‌ها از مهمترین حوزه‌هایی است که امت در آن به بنا، اصلاح و بنیان‌سازی شرعی و فکری نیاز دارد و نیاز است که گروهی از مؤمنان برای تخصص در آن و پرداختن عمیق به انواع آن بسیج شوند.

مسلمانی که مشتاق تکامل در پروژه‌ی اسلامی بزرگ خود است بسیار خوشحال خواهد شد هنگامی که گروهی از مؤمنان -از اندیشمندان و طالبان علم- را مشاهده می‌کند که این حوزه را پوشش می‌دهند و تصمیم می‌گیرند به منظور پرداختن به موضوعات آن تخصص یابند و در این راه، سختی‌ها و عواقبش را به جان می‌خرند و تحمل می‌کنند چرا که آنها بدین گونه، سرزنش را از سر عموم امت برمی‌دارند (زیرا واجب کفائی را ادا کرده‌اند) و برای دستیابی به آن اندازه که بر تمام امت، واجب کفائی است تلاش می‌نمایند و به منظور بنای جنبه‌ای مهم از جوانب پروژه اسلامی بزرگ تلاش می‌کنند.

بر ما طالبان علم و اندیشمندان که در جوانب دیگری از پروژه‌ی اسلامی تخصص یافته‌اند واجب است که با این تخصص و نیز با متخصصان آن از طریق ارزیابی، مناقشه و نقد بر این اساس تعامل نماییم که مانند هر تخصص مشروع دیگر، تجربه‌ای تخصصی و مشروع است.

برای ما شایسته نیست که با آن به عنوان یک تخصص نامشروع تعامل نماییم یا بر این اساس که فکری وارداتی است که به پروژه‌ی اسلامی نفوذ کرده است و یا اینکه نمایانگر یکی از جلوه‌های تاثیر پذیری از اندیشه‌ی غربی است و بدین گونه، عدم تعامل با آن را نتیجه بگیریم، چرا که اگر چنین کاری انجام دهیم در واقع منکر تکامل در پروژه‌ی اسلامی یاد شده گشته‌ایم. کما اینکه بر متخصصان در حوزه‌ی نهضت، توسعه و تمدن لازم است به همین روش عمل کنند و به تبادل احترام و تایید طرف‌های دیگر که در بنای پروژه‌ی اسلامی عمل می‌کنند بپردازند تا با هم پله‌های ترقی را طی کنیم و همراه هم دیگر، تحقق بخش امید گردیم. مطالب بالا، مقدمه‌ای منتهجی و مهم در مورد چگونگی تعامل با چیزی است که پروژه‌ی اصلاح - با ظواهر متعدد آن - خواننده می‌شود که اگر معانی آنها را حالتی ملموس در واقع فکری خود قرار دهیم گفتمان امت ترقی خواهد یافت و به سمت پختگی و پابندی به ارزشهای منتهجی صحیح حرکت خواهد کرد.

با توجه به اینکه گفتمان اصلاحی، تجربه‌ای تخصصی و مشروع قلمداد می‌شود بر ما واجب است که برای آن خیر خواهی نماییم، به ارزیابی آن مبادرت ورزیم و برای رفع اشکالاتش تلاش به خرج دهیم چرا که اینگونه در بنای پروژه‌ی اسلامی بزرگ خود با هم همکاری کرده‌ایم.

این خوانش انتقادی برای محقق ساختن همین هدف است که قصد آن ارائه‌ی مهمترین چالش‌های منتهجی موجود در گفتمان اهتمام‌ورز به نهضت و تمدن می‌باشد و این چالش‌ها - در نگرش من - به پیدایش مناطقی خاکستری در عرصه‌ی اصلاح و نیز ابهام در برخی تکیه‌گاهها و مبانی و لغزش در بخشی از مسیر آن انجامیده است، با وجود اینکه عقول بزرگی این گفتمان را پذیرفته‌اند و کسی هم در مرام اسلامی آنها و هدف و دیانت‌شان تردید نمی‌کند در نتیجه، این سخن متوجه شخص آنان نیست بلکه متوجه تولید و باز خورد منتهج آنهاست. از روش‌های منتهجی صحیح و پخته این نیست که ابتدا ارزیابی افکار را با ارزیابی گویندگان آن آغاز کنیم بلکه می‌بایست ابتدا به خود افکار بپردازیم چرا که افکار، در معرض قبول و رد، صحت و سقم یا ستایش و نکوهش قرار دارند.



قبل از اینکه به این چالش‌ها بپردازیم می‌باید یادآور شویم که منظور از بیان این چالش‌ها این است که آنها به شکلی ظاهری در کلیت گفت‌وگوهای اصلاحی هست نه در تمام تولیدات و دستاوردهای آن.

چالش اول: ضعف جنبه‌ی شرعی: کسی که تولیدات گفت‌وگوهای تخصصی به نهضت و تمدن و متعلقات آن را دنبال می‌کند ضعف جنبه‌ی شرعی در این گفت‌وگوها در برابر چشمانش هویدامی‌گردد و سستی وضع اساسیات شرعی که نمایانگر زیربنای پروژه‌ی اسلامی است رابه عینه می‌بیند. معلوم است که پروژه‌های اسلامی عمیقی که هدف آنها نجات جوامع از هر مخالفت شرعی و نیز بنای دیدگاهی شرعی و پخته می‌باشد و خواستار این است که در جامعه‌ای اسلامی، ریشه‌دار گردد که حالت زندگی نسل اول اسلام بر آن حاکم است می‌بایست کاملاً از سرچشمه‌ی روح اسلامی سیراب گردد و این امر به صورتی آشکار در اصول و مبانی آن پدیدار شود. در اینجا منظورم از جنبه شرعی این نیست که مقالات و تحقیقات فقط مملو از آیات و احادیث باشد چرا که این امر با وجود اهمیت آن، در اینجا منظور نیست بلکه منظور این است که تحقیقات و افکار ما از روح شرعی سیراب باشند که آنها را تابع اساسیات، دلالت‌ها و مقتضیات آن در تمام جزئیاتش سازد و اینکه برای بررسی نصوص شریعت تلاش به خرج دهیم و دلالت‌ها، اصول و مبانی‌ای که در بردارند را شرح و بسط دهیم بویژه آن بخش که بیانگر مشروعیت «ایده‌ی تمدنی در اسلام» است و عناصر آن را معین می‌کند.

این ضعف و سستی سبب وقوع پیامدهای معرفتی، رفتاری و فکری شده که انتقاد و سؤالات زیادی را پیرامون میزان تاثیر مستندات و منابع شرعی در بنای برخی افکار این گفت‌وگوها برانگیخته است. همچنین سبب شده که برخی مسائل تاریخی مصادره به مطلوب شود همانند این سخن که: اندیشه‌ی اسلامی در عصر عباسی شکل گرفته است سپس بطور پیوسته از این شکل مختص به عصر عباسی، تقلید صورت گرفته است... حال آنکه اگر کسی کتابهای ابن حزم یا ابن تیمیه یا شاطبی یا دیگر محققان رحمهم الله را مطالعه کند در می‌یابد که این توصیف با واقع مطابقت ندارد چرا که آنها از تولیدات قرن دوم و سوم فراتر رفته‌اند و فقط به صرف تقلید آن نپرداخته‌اند بلکه مستقیماً به نصوص شرع روی آورده و مستقیماً با آن تعامل نموده‌اند.

همین ضعف یکی از مهمترین - و نه همه‌ی - اسبابی است که تعدادی از اهتمام‌ورزان به گفت‌وگوهای شرعی را واداشته که بگویند: مرجع گفت‌وگوهای اصلاحی، منابع غربی است نه اسلامی یا از آن تاثیر پذیرفته است - یا که بگویند: گفت‌وگوهای اصلاحی خود را بالاتر از نصوص شرعی می‌دانند و برای آنها تعظیمی قائل نمی‌شود. سیاق بحث ما حول اثبات یا رد این انتقادات از گفت‌وگوهای اصلاحی نمی‌باشد بلکه بر آشکار شدن ضعف شرعی در گفت‌وگوهای اصلاحی متمرکز است.

چالش دوم: مبالغه و هراس انگیزی در افکار؛ هنگامی که خواننده برخی از تولیدات گفت‌وگوهای اصلاحی را مطالعه می‌کند به شکلی ملموس، مبالغه در به تصویر کشیدن افکار خود و بزرگنمایی و تعظیم آن را تا حد زیادی درک می‌کند چنانکه برخی از این تولیدات به خواننده، چنین تصویری را القا می‌کند که هیچ راه

نجاتی برایش نیست جز بوسیله‌ی اندیشه و هیچ راهی برای او رسیدن به فردای موعود نیست جز به واسطه‌ی روش او و بخاطر سیطره‌ی روح غلو بر گفت‌وگوهای اصلاحی است که مواضعی اتخاذ می‌کند که معتدل تر از هیچ یک از مخالفانش نیست و همین امر باعث شده برخی منتقدان، گفت‌وگوهای اصلاحی را چنین توصیف کنند که در راستای دشمن‌سازی تلاش می‌کند لذا حکایت آنها - نزد منتقدان - حکایت گروهی است که یک کشتی ساخته‌اند و از دیگران می‌خواهند همراه آنها بر آن سوار شوند و هر کس که با سوار شدن بر کشتی مخالفت کند را با القاب و اقوال نکوهیده توصیف می‌کنند و عذرشان را نمی‌پذیرند. عذر آنها را نپذیرفته‌اند که آنان نیز کشتی دیگری دارند یا اینکه تا کنون به کشتی اینها اعتماد نکرده‌اند یا که ملاحظات دیگری دارند.

همین امر برای ما موضع‌گیری بعضی از منادیان گفت‌وگوهای اصلاحی را در برابر گفت‌وگوهای سلفی تفسیر می‌کند چرا که در آن، تشنج و نکوهش مخالف کاملاً ملموس است که حتی به حد هجوم به طرف مقابل می‌رسد، چنانکه تقریباً هیچ مقاله یا تحقیقی نمی‌نویسد مگر اینکه از دور یا نزدیک به گفت‌وگوهای سلفی تعرض نموده و آن را مورد هجوم قرار داده است.

تصور من این است که تعدادی از منادیان گفت‌وگوهای اصلاحی تا حد زیادی به ایجاد جوی کینه‌توزانه در واقع فکری ما کمک کرده‌اند تا جایی که این تصور رابه خواننده القامی کنند که معتقد گردد اولین گام او برای پروژه‌اش، مقابله با گفت‌وگوهای سلفی است. البته یقین داریم که بسیاری از آنها چنین اعتقادی ندارند اما گفت‌وگوهای آنان است که سبب ایجاد چنین باوری می‌شود. مبالغه به شکل پیشین یک از اسبابی - نه همه آنها - به شمار می‌رود که باعث شده است برخی از منتقدان گفت‌وگوهای اصلاحی بگویند: در مواردی با وحی به مخالفت برمی‌خیزد و در بعضی جوانبش تا حد انکار ابواب دیگر غلو می‌کند و به بعضی از کتاب ایمان می‌آورد و به بعضی دیگر کافر می‌شود.

یا اینکه بگویند: گفت‌وگوهای اصلاحی از مختل بودن معیارهای اولویات رنج می‌برد و در مورد آن با نصوص شرعی مخالفت می‌کند که این امر بیانگر آن است که عقیده، مهمترین چیزی است که مسلمان باید بر آن محافظت نماید... یا اینکه بگویند: گفت‌وگوهای اصلاحی، تخصص‌های دیگر را به تمسخر می‌گیرد و هیچ اهمیتی برای آنها قائل نمی‌شود و آنها را اضافی قلمداد می‌کند، یا که بگویند: گفت‌وگوهای اصلاحی از تک‌بعدی بودن اصلاحی رنج می‌برد زیرا اصلاح را جز از طریق سیاست صرف، ممکن نمی‌داند. یا که بگویند: گفت‌وگوهای اصلاحی، موازین را وارونه می‌نماید چنانکه وسایل را به غایات (اهداف و مقاصد) و غایات را نیز به وسایل تغییر می‌دهد همانطور که به جای آنکه تحکیم شریعت الله متعال را غایت بدانند آزادی را به غایت، تغییر و تبدیل کرده است. من در اینجا نمی‌خواهم که وجود این انتقادات به گفت‌وگوهای اصلاحی را تایید یا رد کنم و بالاترین چیزی که خواستار آن هستیم لمس برخی اسبابی است که سبب شده منتقدان گفت‌وگوهای اصلاحی چنین تصوراتی از آن داشته باشند.

همچنین این مبالغه، یکی از اسباب ظهور زبان طعن و کنایه و اتهام زنی متقابل بین طرفین - گفتمان اصلاحی و برخی از منتقدان آن - به شمار می‌رود و تمام اینها عوارض بیماری‌ای هستند که نویدبخش آینده‌ای درخشان نیست.

چالش سوم: آغاز نمودن از انتقاد: کسی که تولیدات گفتمان اصلاحی را می‌خواند این تصور در او شکل می‌گیرد که جنبه‌ی انتقادی و مشغول شدن به اشتباهات مخالفان، شروع کردن به تحریک مخالفان و مقابله با آنها، کاوش اشتباهات دیگران و بزرگنمایی آن، بر بعضی افراد این گفتمان غالب شده و بدون تردید این امر، مخالف با منهجیت و روشمندی صحیح است چرا که پروژه‌های اسلامی سازنده پیش از هر چیز، نیازمند بنای پایه‌های شرعی و فکری و استوارسازی آنها است و من تصور می‌کنم که این امر در گفتمان اصلاحی روی نداده است بلکه در موارد بسیاری به انتقاد گزنده از گفتمان متهم به عقیده یا فقه یا دیگر عناصر پروژه‌ی بزرگ اسلامی زبان می‌گشاید، و همین امر نیز آنها را دچار تناقض منهجی نموده است بدین گونه که گفتمان اصلاحی - همانطور که خود را چنین می‌نامد - منادی مسائل همزیستی و نهضت می‌شود ولی آنچه ما را شوکه می‌کند این است که همزیستی و دگرپذیری آنها در تعامل با سخنان و مواضع متخصصان علوم شرعی پنهان می‌گردد.

چالش چهارم: از این شاخه به آن شاخه پریدن همراه با اعتراض؛ و این اشکال در واقع نتیجه‌ی ضروری اشکال پیشین است زیرا هر کس که طرح و برنامه‌های گفتمان اصلاحی را دنبال کند درمی‌یابد که درهای بزرگی را به صدا درآورده و به آنها وارد شده است و خواستار پوشش خلأهای وسیعی گشته است اما چیزی که ما را در شوک فرو می‌برد این است که پروژه‌های متکاملی را در نگرش‌ها، مکانیسم‌ها ابزارهای اجرایی و جزئیات آنها ارائه نکرده است که با حجم سرو صدایی که به پا کرده سازگاری داشته باشد و نیز در حد و اندازه‌ی نکوهش و مخالفتی باشد که مخالفانش متوجه آن ساخته‌اند. ما شاهد تحقیقات و بررسی‌های نهضت محور، تمدنی و سیاسی‌ای نبوده‌ایم که به پروژه‌ی اسلامی‌ای که بدان فرامی‌خوانند اصالت ببخشند و نیز شاهد اقداماتی عملی در واقع نبوده‌ایم که متناسب با حجم جنجالی باشد که به راه انداخته‌اند.

همین گفتمان اصلاحی، بسیار بر گفتمان مختص به امور فقهی و عقیدتی، این ایراد را می‌گیرد که تحقیق و بررسی‌هایی ارائه نکرده که نیازمندی‌های ما را شامل شود و اگر در واقع گفتمان اصلاحی نظر بیافکنیم مشاهده می‌کنیم که از همان چیزی رنج می‌برد که دیگران را بخاطرش به باد انتقاد می‌گیرد.

اگر به مهمترین مسائل مربوط به تمدن و نهضت که گفتمان اصلاحی در آن اعلام تخصص کرده نظر بیافکنیم؛ مسائلی که در آن به بررسی‌های وسیعی نیاز داریم که همگام با بررسی‌ها و تحقیقات پیشین در جهان اسلام سعی دارد نیاز شدید به بنای پروژه‌ی اسلامی ما را پوشش دهد از جمله: مفهوم تمدن در اسلام و مبانی آن، پایه‌ها و اصولی که اندیشه‌ی تمدنی در اسلام بر آن استوار می‌باشد، عناصر اندیشه‌ی تمدنی در اسلام و حد و مرزهای آن، طبیعت اندیشه‌ی تمدنی و میزان ارتباط آن با ویژگی‌های ادیان، پژوهش‌های تاریخی از تمدن و تحولات آن در اسلام و شکل‌گیری‌های آن در طول تاریخ، مفاهیم تمدنی دیگر و میزان سازگاری آنها با مبانی اسلام و دیگر مسائل تمدن و نهضت که نمی‌توانیم جز به واسطه‌ی پرداختن و با بررسی و تعمیق آن، دیدگاهی پخته از پروژه‌ی تمدنی و نهضت

نهضت محور خویش را شکل دهیم، اگر به تمامی اینها نظر اندازیم نمی‌بینیم که گفتمان اصلاحی چیزی به اندازه کافی یا نزدیک به آن ارائه کرده باشد.

همچنین اگر به اشکالات معرفت‌شناسانه، شرعی و واقعی مربوط به جانب سیاسی نگاهی بیندازیم متوجه می‌شویم که با جانب تمدنی تفاوتی ندارد.

ما در اینجا نمی‌خواهیم بگوییم که آنها هیچ چیزی ارائه نداده‌اند، که اگر این را بگوییم در ظلمی واقع می‌شویم که الله متعال آن را بر بندگانش حرام نموده اما منظور این است که چیزی که ارائه کرده‌اند نزدیک به میزان جار و جنجال و اعتراض و مخالفتی نیست که در میدان فکری ما به پا کرده‌اند چه رسد به اینکه با آن برابر باشد، و آنچه ارائه نموده‌اند سرزنش و نکوهشی را از سر آنها بر نمی‌دارد که همین را متوجه دیگران می‌کنند.

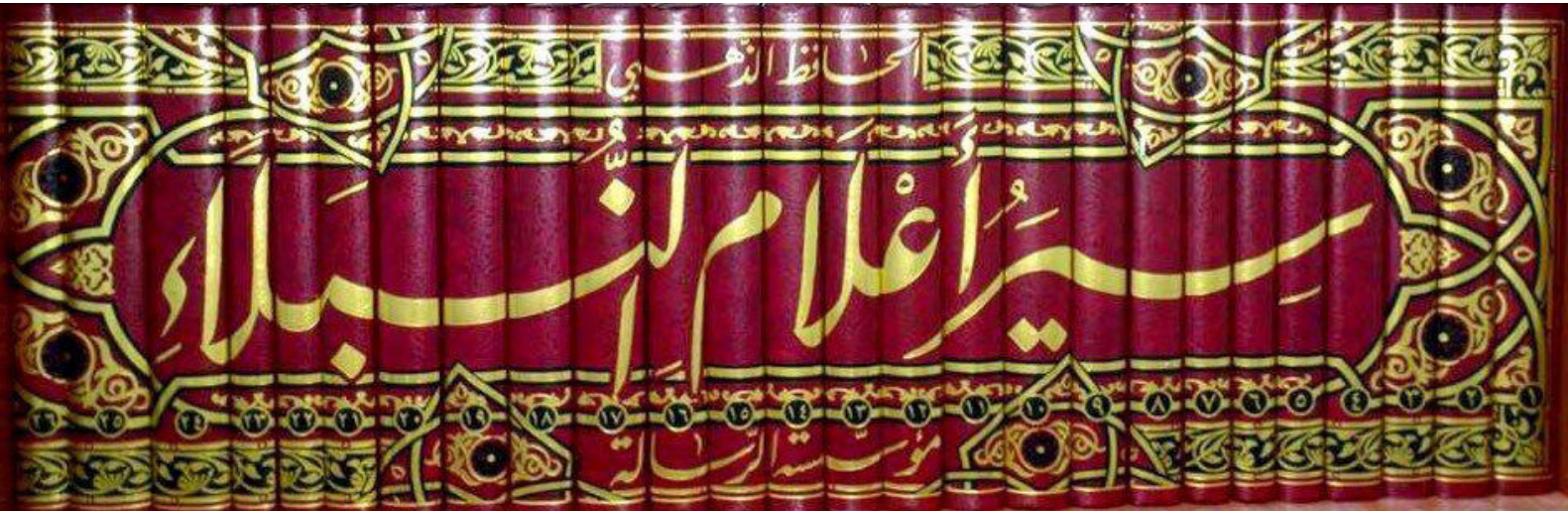
و چون این گونه است بر ما واجب است جوانب خلل و عیبی که تمام طیف‌های اسلامی در آن مشترک هستند را بفهمیم و همدیگر را با این ادعا که ما سالم از نقص هستیم آماج هجوم خود قرار ندهیم و این جنجال اعتراضی که از گفتمان اصلاحی نسبت به گفتمان سلفی می‌بینیم هیچ توجیهی ندارد که گویا گفتمان سلفی سبب وقوع این نقص شده است یا گویی که گفتمان سلفی با هر گونه توسعه و پیشرفتی دشمنی می‌کند! این البته بدان معنا نیست که ما تمام منادیان گفتمان سلفی را مبرا از اشتباه بدانیم، ولی وجود اشتباه از سوی برخی از آنها نیز هجوم ناجوانمردانه به تمام گفتمان را توجیه نمی‌کند.

تمامی اینها بر ما واجب می‌کند که هر طرفی به نوبه‌ی خود، برای پوشش آنچه در آن تخصص یافته با بهترین شیوه و روشن‌ترین روش تلاش کند تا روح اسلامی که همه در تلاش برای دستیابی بدان هستند را احیا کنیم.

چالش پنجم: خود را فراتر از نقد دانستن؛ چنانکه خواننده به روشنی، فراتر از دانستن خود را در برخی از پیروان گفتمان اصلاحی نسبت به انتقاد و سؤالاتی که متوجه آنها می‌شود مشاهده می‌کند... چندین مقاله در نقد منظومه‌ی اصلاح نوشته شده است، چندین کتاب در بیان اشتباهات علمی موجود در نظریات آن به رشته تحریر درآمده است، و چندین کتاب در بیان موضع مخالفان نسبت به خط مشی گفتمان اصلاحی نگاشته شده است اما با این وجود، ما نوشته‌های علمی استواری را مشاهده نکرده‌ایم که حقیقت اصول و مبانی آنها را برای مردم بیان دارد و به دفع انتقادهایی بپردازد که متوجه آنها گردیده است به جز ردیه‌های پراکنده‌ای که به ندرت می‌بینیم... من تصور می‌کنم که این حالت به اندیشه‌ی آنها خدمتی نمی‌کند و بلکه بر ابهام و ناروشنی آن می‌افزاید.

ما می‌دانیم که منادیان گفتمان اصلاحی یکسان نیستند چرا که گفتمان اصلاحی دارای تنوع بسیار و تناقض‌های گسترده‌ای است و این تنوع بر صنف پخته لازم می‌کند که سعی نماید تمام کسانی که بر گفتمان آنها انتقاد و ملاحظاتی دارند را جمع نماید و موضع خود را پیرامون آن انتقادات و ملاحظات به روشنی بیان دارد، چه در باره تاریخ اسلامی یا در مورد مخالفان خود و یا پیرامون برخی آراء و افکار اینها - در تصور من - برجسته‌ترین اشکالات منهجی و روشمندی است که گفتمان اصلاحی از آن رنج می‌برد و به روشنی در آن قابل مشاهده است و باقی ماندن این اشکالات در درون آن، نه به پروژه‌ی اصلاحی‌ای که خواستار دستیابی بدان هستیم خدمت می‌کند و نه به کلیت پروژه‌ی اسلامی خدمت می‌نماید چرا که ضربات زینباری بر پیکر اندیشه‌ی ما وارد می‌آورد.





(۷۴۸ - ۶۷۳ هـ)

## مورخ اسلام، امام شمس الدین ذهبی

خوبی نسبت به خداوند داشت» و ظاهرا وی بود که به دمشق مهاجرت کرد و در آن اقامت گزید.

اما پدر ایشان شهاب الدین، احمد ذهبی، تقریباً به سال ۶۴۱ هـ دیده به جهان گشود و صنعت پدر را که دور و به حرفه طلاسازی آورد و در آن مهارت یافت و لقب «ذهبی» (طلاساز) گرفت. او همچنین در طلب علم بر آمد و به سال ۶۶۶ هجری قمری صحیح بخاری را از مقداد بن هبة الله قیسی شنید و در اواخر عمر به حج رفت. وی دیندار بود و بخشی از شب را به نماز می ایستاد. پدر امام ذهبی از کسب و کار خود صاحب ثروت شد و با آن پنجاه برده آزاد کرد و با دختر مردی موصلی الاصل به نام علم الدین ابوبکر، سنجر بن عبدالله از دواج کرد.

امام ذهبی نیز همانند پدر، لقب «ذهبی» گرفت و گاه در برخی نوشته‌هایش خود را «ابن الذهبی» معرفی می کرد. ظاهراً او نیز در آغاز به صنعت پدر اشتغال داشت.<sup>۳</sup>

### اوضاع سرزمین شام در دوران امام ذهبی

یک چهارم پایانی قرن هفتم تا نیمه قرن هشتم هجری دورانی بود که امام ذهبی در آن زندگی کرد. در این دوران سرزمین شام - همچنین مصر - تحت حاکمیت مملوکیان قرار داشت.<sup>۴</sup>

### وضعیت علمی

دورانی که امام ذهبی در آن پایه عرصه وجود نهاد شاهد حرکت علمی بسیار عظیمی بود. پس از فاجعه‌ای که به دست مغولان در بغداد و به دست صلیبی‌ها در اندلس رخ داد، نگاه علما به سوی مصر و شام معطوف گردید. دمشق یکی از مراکز بزرگ فکری و علمی آن دوران بود، چنانکه مصر - آنطور که امام سیوطی می گوید - «محل سکناى علما و منزل گاه فاضلان» گردید.

دانشمندان حجم بزرگ مسئولیتی را که پس از نابودی بخش

امام شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، محدث دوران، و مورخ اسلام است. وی در دمشق و مصر و بعلبک و اسکندریه حدیث شنید و علم آموخت و جمعی بسیار از وی علم فرا گرفتند. با وجود آنکه امام ذهبی بر مذهب امام شافعی بود، در عقاید به مذهب امام احمد گرایش داشت و عقیده سلف را گرامی می داشت و در این زمینه صاحب آثار گراندی از جمله «العلو للعلی الغفار» و «الأربعین فی الصفات» و «العرش» می باشد.

ایشان دارای تالیفات گرانمایی در زمینه حدیث و رجال است. تنها تالیفات وی در زمینه تاریخ بالغ بر دویست کتاب می باشد. امام ذهبی دو ویژگی را یکجا جمع کرده است که کمتر کسی در تاریخ اسلام دارا بوده است؛ وی علاوه بر احاطه فراگیر نسبت به تاریخ اسلام و حوادث و رجال آن، در زمینه قواعد جرح و تعدیل نیز از شناختی فراگیر برخوردار است. او از جمله علمایی است که از در حدیث نبوی و علوم آن وارد میدان تاریخ شده است و این را می توان از اهمیت بالایی که به تراجم و معرفی نامه رجال قائل است دانست. چیزی که اساس بسیاری از کتاب‌ها و محور اندیشه تاریخی اوست.<sup>۱</sup>

### نام، نسب، لقب و تولد

وی محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز بن شیخ عبدالله ترکمانی فارقی سپس دمشقی، بن ذهبی است. کنیه ایشان ابو عبدالله، ملقب به شمس الدین و شافعی مذهب بود.

امام ذهبی در ماه ربیع الثانی سال ۶۷۳ هجری قمری در قریه کفر بطننا که از آبادی‌های غوطه دمشق<sup>۲</sup> است دیده به جهان گشود. وی اصالتاً از خانواده‌ای ترک نژاد است که از وابستگان بنی تمیم بودند و در شهر میافارقین از مشهورترین شهرهای دیاربکر زندگی می کردند.

پدر بزرگ ایشان فخرالدین، ابو احمد، عثمان، بی سواد بود و حرفه تجاری را بر گزیده بود اما آنطور که خود ذهبی می گوید: «یقین



امام شمس الدین ذهبی کودکی خود را در آغوش خانواده‌ای متدین و اهل علم گذراند؛ عمه وی که دایه او نیز بود، ستُّ الأهل بنت عثمان، از ابن ابی الیسر و جمال الدین بن مالک، و زهیر بن عمر زُرعی و گروهی دیگر از علما اجازه روایت داشت و از عمر ابن القواس و دیگران حدیث شنیده بود. ذهبی نیز از وی حدیث شنید. دایی وی علی نیز از طالبان علم بود و ذهبی از وی روایت کرده و در مُعجم شیوخ خود از وی نام برده است. همینطور شوهر خاله‌اش فاطمه، احمد بن عبدالغنی بن عبدالکافی انصاری ذهبی، معروف به «ابن الحَرستانی» حدیث را شنیده و آن را روایت می‌کرد و حافظ قرآن کریم بود و بسیار به تلاوت آن می‌پرداخت... برای چنین خانواده‌ای طبیعی بود که به طلب علم فرزندان خود اهمیت دهد. پس از مدتی، ذهبی کودک را به نزدیکی از مؤدبان<sup>۸</sup> به نام علاء الدین علی بن محمد حَلَبی معروف به «بصیص» بردند. وی از آگاه‌ترین مردم به تربیت و آموزش کودکان بود.

پس از آن امام ذهبی به نزد شیخ خود مسعود بن عبدالله صالحی رفت که همه قرآن را بر او خواند و تقریباً چهار بار همه قرآن را نزد او ختم نمود. سپس امام ذهبی که هنوز کودک بود آغاز به حضور در مجالس شیوخ نمود تا به سخنان آنان گوش دهد.<sup>۹</sup>

## طلب علم

### آغاز طلب علم و شیوخ وی:

ذهبی با رسیدن به هجده سالگی به طور جدی آغاز به طلب علم نمود و به دو محور قرائت و حدیث پرداخت. وی در آغاز به نزد شیخ القراء جمال الدین ابی الاسحاق ابراهیم بن داوود عسقلانی دمشقی معروف به «الفاضلی» که از شاگردان عالم مشهور قرائت، «علی بن محمد سخاوی» (متوفای ۶۴۳ هـ) بود رفت و قرائت را نزد او به روش جمع کبیر آموخت اما بیماری فلج باعث شد شیخ وی تنها تا سوره قصص به وی آموزش قرائت دهد.

سپس در همان سال، قرائت را به همان روش نزد جمال الدین ابراهیم بن عالی بن شاور بدوی حمیری آموخت. ذهبی مسیر علمی خود در علم قرائت را نزد بسیاری از بزرگان قرائت در آن دوران طی کرد و پس از مسافرت به اسکندریه نیز از قراء آنجا همانند یحیی بن احمد صواف و عبدالرحمن بن عبدالحلیم بن عمر اسکندرانی مالکی معروف به «سَحنون» و دیگران بهره علمی برد.

با مهارت ذهبی در علم قرائت، شیخ وی شمس الدین ابو عبدالله، محمد بن عبدالعزیز دمیاطی دمشقی که بیمار بود حلقه درس قرائت خود در جامع اموی را به وی سپرد. این نخستین منصب علمی امام ذهبی در زندگی علمی وی به شمار می‌رود.<sup>۱۰</sup>

علی‌رغم اهتمام ذهبی به علم قرائت و صرف وقت فراوان برای آن، بیشترین عنایت وی متوجه علم حدیث و تاریخ بود، به همین سبب ابن الجزری یادآور شده است که افراد کمی قرائت را از وی فرا گرفته‌اند. امام ذهبی از سن هجده سالگی به علم حدیث با فنون مختلف آن پرداخت.

بزرگی از کتابخانه علمی مسلمانان در سقوط بغداد بر دوش آن‌ها بود احساس می‌کردند؛ اینگونه بود که برای تصنیف و تالیف در شاخه‌های مختلف علمی از یکدیگر سبقت گرفتند.

از سوی دیگر اهتمام سلاطین مملوکی به تاسیس مؤسسات علمی از جمله کتابخانه‌ها و مدارس و خانقاه‌ها و دگر مؤسسات علمی معطوف گردید، که در آن‌ها به تخصصات مختلف علمی مانند تفسیر و حدیث و قرائت و فقه و اصول و لغت و تاریخ و جغرافی و طب و فلک و دیگر علوم پراخته می‌شد.

از بارزترین مدارس آن دوران در مصر، مدرسه ظاهریه و منصوریه و ناصریه و صاحبیه بهائیه و منکوتمریه و جمالیه و محمودیه و جامع ازهر و جامع عمرو بن عاص بودند که در آن به سال ۷۴۹ هجری قمری چهل و چند حلقه درس برپا بود...

در شام نیز مدارس علمی بسیاری برپا بود از جمله: مدرسه ناصریه و عادلیه و اشرفیه و عمریه و همچنین در مسجد جامع اموی در دمشق هفتاد و چند مجلس اِقراء قرآن و حلقات دیگری در علوم فقه و حدیث و دیگر علوم وجود داشت.<sup>۱۱</sup>

## وضعیت دینی

در دوران ممالیک هنوز باقی مانده عقاید شیعه گری که ادامه ریشه حکومت «عبیدیان» (معروف به فاطمیان) به شمار می‌رفت بر جای مانده بود. تاثیر عبیدیان در اواخر دوران ممالیک به پایان رسید. اما بارزترین ویژگی آن دوران انتشار تصوف در گوشه و کنار سرزمین اسلامی بود؛ در میان این صوفیان گروهی از شعبده‌بازان و دجالان نیز بودند که تاثیر بسیاری بر مردم عادی داشتند و حتی حکام مملوکی نیز اهمیت بسیاری به آنان گذاشته و برای آنان خانقاه‌هایی ساخته و اوقافی را به آن اختصاص دادند. جهل و اعتقاد به خرافات و غیبات بی اساس و تقدیس مشایخ تصوف و اعتقاد به آنان و طلب نذورات قبرها به شدت در سرزمین شام گسترش یافته بود.<sup>۱۲</sup>

ایوبیان، که پیش از مملوکیان قدرت را در مصر و شام به دست داشتند اهمیت بسیاری به نشر مذهب امام شافعی مبذول داشته و برای آن مدارس و ویژه‌ای تاسیس کرده و اوقافی برای آن در نظر گرفته بودند. آنان در همین حال عنایتی ویژه به عقیده اشعری داشته و پیروی از آن را واجب می‌دانستند. برای همین اشاعره در دوران ایوبیان عرصه و قدرت را در مصر و شام در اختیار داشتند و دیگر مذاهب و مدارس اسلامی دچار ضعف و زوال شدند؛ به جز حنبلیان که همچنان قدرت خود را حفظ کرده بودند و مجموعه‌ای از دارالحدیث‌ها و مدارس را در دمشق در اختیار داشتند.

دمشق در دوران ممالیک شاهد نزاع مذهبی و عقیدتی حادی میان پیروان مذاهب گوناگون بود و حکام مملوکی نیز گاه در این نزاع دخالت کرده و گروهی را علیه گروهی دیگر یاری می‌دادند. نزاع میان حنبلیان و اشعریان به شدت در این دوره جریان داشت و گرچه درگیری میان این دو گروه سبب پارگی و چند دستگی در جامعه اسلامی شده بود اما از سوی دیگر سبب بروز جنبش علمی آشکاری در زمینه عقیده و کلام شد که در نگارش کتاب‌های بسیار در این زمینه نمود یافته بود.<sup>۱۳</sup>

وی به سال ۶۹۲ هـ ق حدیث را در دمشق از شیخ خود در علم قرائت، ابوحفص عمر بن عبدالمنعم بن عبدالله بن قواس دمشقی و ابوالفضل، احمد بن هبه الله ابن عساکر، و یوسف بن احمد بن ابوبکر بن علی غسولی، و در مصر از ابوالعباس احمد بن محمد بن عبدالله حلبی معروف به ابن الظاهری، و ابوالمعالی، احمد بن اسحاق بن محمد بن مؤید مصری معروف به ابرقوهی، و ابن دقیق العید، ابوالفتح، محمد بن علی، و شرف الدین عبدالؤمن بن خلف دمیاطی، و در اسکندریه از تاج الدین ابوالحسن، علی بن احمد بن عبدالمحسن هاشمی، و در بعلبک از تاج الدین، ابوالحسن، عبدالخالق بن عبدالسلام بعلبکی، فراگرفت. خود ذهبی درباره او می گوید: «بسیار از او موختم و بهترین شیخ بود». وی در حلب از ابوسعید سنقر بن عبدالله زینی حدیث شنید؛ خود درباره اش می گوید: «به سوی او سفر کردم و بسیار از او بر گرفتم و از نظر دین و مروءت و عقل و عفت بهترین شیوخ بود و هر کس او را می شناخت ثنایش می گفت».

چنانکه در حلب از زینب بنت عمر کندی، و در نابلس از عمادالدین عبدالحافظ بن بدران نابلسی، و در مکه از فخرالدین، ابوعمر، عثمان بن محمد توزری علم بر گرفت.<sup>۱۱</sup> شنیدن حدیث همه فکر و ذکر ذهبی را مشغول خود ساخت و حتی می توان گفت در شنیدن حدیث دچار افراط شد و همه زندگی او را به خود اختصاص داد. او از خلق بسیاری حدیث شنید حتی از کسانی که ممکن بود خودش نیز سیرت و رفتارشان را نپسندد. وی در ترجمه شیخ خود شهاب الدین، غازی بن عبدالرحمن دمشقی متوفای ۷۰۹ هـ ق می گوید: «سیره نیکی نداشت، خداوند از او در گذرد...» و درباره یکی دیگر از مشایخ خود می گوید: «شایسته نیست از وی روایت شود، درباره او فجایعی برای من روایت کرده اند».

گاه از شدت علاقه به شنیدن حدیث نزد شیوخی می رفت که شنوایی خود را از دست داده بودند! وی درباره شیخ خود محمود بن محمد خرائطی صالحی (متوفای ۷۱۶ هـ ق) می گوید: «بر وی با بالاترین صدای خود در گوشش حدیث خواندم».<sup>۱۲</sup>

### سفر برای طلب علم:

ذهبی علاقه بسیاری به سفر برای شنیدن حدیث داشت زیرا چنین سفری به سبب به دست آمدن سند عالی<sup>۱۳</sup> و تحصیل علوم و استفاده از حفاظ و دیدار با آنان و قدم سماع<sup>۱۴</sup> دارای اهمیت فراوانی است. اما پدر امام ذهبی او را برای سفر تشویق نمی کرد و بلکه گاه از سفر باز می داشت. وی در ترجمه عبدالرحمن بن عبداللطیف بن محمد بن وریده بغدادی حنبلی، شیخ مستنصریه (۵۹۹ - ۶۹۷ هـ ق) می گوید: «قصد سفر به سوی او نمودم اما پس از آن به سبب جایگاه پدر، به آن سفر نرفتم». این عجیب نیست زیرا امام ذهبی فرزندی نیک و مطیع پدر و مادر خود بود به ویژه آنکه یکی از آداب سفر برای طلب علم اجازه خواستن از پدر و مادر است.

ظاهراً پدر وی در سال ۶۹۳ هـ ق پس از آنکه فرزندش به بیست سالگی رسید به او اجازه سفر داد اما به آن شرط که مسیر سفرش کوتاه باشد و بیش از چهار ماه به دراز نکشد و در آن سفر همراهان مورد اعتمادی وی را همراهی کنند.

سفرهای امام ذهبی را می توان در مجموع به سه بخش تقسیم کرد:

### ۱- سفرهای وی در داخل شام:

شاید نخستین سفر امام ذهبی، سفر وی به بعلبک در سال ۶۹۳ هـ ق باشد که در آن قرآن را به صورت جمع روایات بر موفق نصیبی (متوفای ۶۹۵ هـ) خواند. وی باری دیگر در سال ۷۰۷ هـ به بعلبک سفر نمود و در این دو سفر از بیشتر شیوخ این شهر حدیث شنید. وی پس از آن به حلب سفر کرد که در آن از علاء الدین، ابوسعید، سنقر بن عبدالله ارمنی حلبی، حدیث شنید و از بسیاری از شیوخ حلب استفاده کرد. منابع تاریخی به این اشاره دارد که وی از علمای شهرهای گوناگونی از جمله حمص و حماه و طرابلس و کرک و معره و بصری و نابلس و رمله و قدس و تبوک حدیث استماع کرده است.

### ۲- سفر به سرزمین مصر:

سفر ذهبی به مصر یکی از بارزترین سفرهای زود هنگام او بود. بر اساس تتبع و پی گیری دکتر بشار عواد معروف، محقق برجسته کتابهای ذهبی، آغاز این سفر در دوره زمانی میان رجب و ذی قعدة سال ۶۹۵ هجری بوده است. وی سفر خود را از فلسطین آغاز کرد. ذهبی در ترجمه شیخه خود امام محمد، سیده بنت موسی بن عثمان مارانی مصری (متوفای ۶۹۵ هـ ق) می گوید: «برای دیدار ایشان [به سوی مصر] سفر کردم اما ایشان در حالی که هنوز در فلسطین بودم در ماه رجب سال ۶۹۵ دیده از جهان فرو بستند. در حالی که مصر وارد شدم که گمان می کردم ایشان هنوز در قید حیاتند اما هنگام ورود به مصر دانستم که ده روز پیش وفات کرده اند... وی در روز جمعه ششم رجب که من در وادی فحمة بودم در گذشته بودند». وی در آغاز از شیخ خود جمال الدین ابوالعباس، احمد بن محمد بن عبدالله حلبی معروف به ابن الظاهری (۶۲۶ - ۶۹۶ هـ) حدیث شنید. طبیعی بود که امام ذهبی در ذی القعدة همان سال به دمشق باز گردد زیرا به پدرش قول داده بود و برای وی سوگند یاد کرده بود که بیش از چهار ماه در سفر نماند و ترسید که اگر تاخیر کند مر تکب نافرمانی پدر شود.

ایشان در مصر از شیوخ بسیاری از جمله مُسند آن زمان، ابوالمعالی احمد بن اسحاق بن محمد ابرقوهی (متوفای ۷۰۱ هـ) و شیخ الاسلام، مجتهد قاضی، تقی الدین ابوالفتح، محمد بن علی معروف به ابن دقیق العید قشیری (متوفای ۷۰۲ هـ) و علامه شرف الدین، عبدالؤمن بن خلف دمیاطی (متوفای ۷۰۵ هـ) و دیگران حدیث شنید.

در اثنای سفر به مصر، به اسکندریه نیز سفر کرد و از حضور مُسندترین شیوخ قرائت در اسکندریه، امام شرف الدین، ابوالحسین، یحیی بن احمد بن عبدالعزیز بن صواف جذامی اسکندران (۶۰۹ - ۷۰۵ هـ) بهره برد اما به سبب پیری و ضعف شنوایی او نتوانست مدت زیادی نزد وی بماند و به نزد امام مقری، صدر الدین، ابوالقاسم، عبدالرحمن بن عبدالحلیم بن عمران دکالی، معروف به سخنون (۶۱۰ - ۶۹۵ هـ) رفت که پیر بود و بینایی خود را از دست داده بود. ذهبی نزد وی قرائت و رُش و حفص را در مدت یازده روز به پایان رساند.

وی در اسکندریه از گروهی از علمای بارز آن حدیث شنید از جمله: تاج الدین، ابوالحسن، علی بن احمد بن عبدالمحسن هاشمی حسینی واسطی غزافی اسکندران (۶۲۸ - ۷۰۴ هـ) شیخ از

دار الحدیث نبیهیه در اسکندریه. این سفر کوتاه بود و ذهبی برای آنکه بتواند مدت بیشتری را بر شیوخ آن سرزمین بخواند خود را خسته می کرد؛ برای مثال تنها در شش روز همه سیره ابن هشام را بر شیخ خود ابوالعالی ابرقوهی خواند.<sup>۱۵</sup>

### ۳- سفر به حجاز:

در سال ۶۹۸ هـ ق یعنی پس از وفات پدر، ذهبی به قصد حج به سرزمین حجاز سفر کرد. در این سفر گروهی از یاران و شیوخ وی او را همراهی می کردند، از جمله: شیخ دار الحدیث مدرسه مستنصریه، ابو عبدالله، محمد بن عبدالمحسن، معروف به ابن خراط حنبلی (۶۳۸-۷۲۸ هـ). ذهبی در این سفر از ابن خراط حنبلی کتاب «الفرج بعد الشدة» را شنید. همچنین در مکه و عرفه و منی و مدینه از گروهی از شیوخ حدیث شنید.<sup>۱۶</sup>

### روابط شخصی امام ذهبی و تاثیر آن بر شکل گیری فکری وی

ذهبی ارتباطی بسیار نزدیک با سه تن از شیوخ آن دوران یعنی: جمال الدین، یوسف بن عبدالرحمن مزنی (۶۵۴-۷۴۲ هـ) و تقی الدین احمد بن عبدالحلیم، معروف به ابن تیمیه (۶۶۱-۷۲۸ هـ) و علم الدین، قاسم بن محمد برزالی (۶۶۵-۷۳۹ هـ) برقرار کرد و تقریباً در همه زندگی خود با آنان در رابطه بود. در میان این سه دوست، ذهبی از همه کم سن و سال تر بود و مزنی از همه بزرگتر. آنان در یک حال هم شیخ همدیگر بودند و هم دوست!

آنچه این رابطه را مستحکم تر می ساخت، میل آنان به طلب علم حدیث از دوران نوجوانی و تمایلشان به آرای حنابله بود، هر چند مزنی و برزالی و ذهبی هر سه شافعی مذهب بودند. ذهبی در معجم شیوخ خود می گوید برزالی بود که وی را به علم حدیث علاقمند ساخت.

اما ابن تیمیه در حالی به درجات بالای علمی دست یافته بود و دارای آرای اجتهادی ویژه خود بود که ذهبی هنوز در آغاز طلب علم بود. ابن تیمیه از سال ۶۹۸ هـ وارد درگیری های تندی با مخالفان خود شده و به مبارزه با مدعیان تصوف و دجالان می پرداخت و حتی در نهی از منکر عملاً وارد میدان می شد و به همراه یاران خود به مشروب فروشی ها حمله می برد و اقدام به از بین بردن خمر می کرد. شجاعت ابن تیمیه به حدی بود که یک بار خود به زندان رفت و دوست خود مزنی را که توسط حاکم زندانی شده بود آزاد کرد. شخصیت سیاسی ابن تیمیه در نبرد غازانیه به سال ۶۹۹ هـ و نبردهای پس از آن به ویژه سال ۷۰۲ هـ بروز بیشتری یافت به طوری که وی نقش بزرگی در پیروزی مملوکیان بر مغول ها در نبرد شقحب بازی کرد.

ذهبی، شیخ و دوست خود، ابن تیمیه را بسیار دوست داشت. وی در باره ابن تیمیه می گوید: «او بزرگتر از آن است که کسی مثل من ثنای او را گوید و اگر میان رکن و مقام ابراهیم سوگند یاد می کردم بر این قسم می خوردم که با چشمانم چون او ندیده ام و هرگز به خدا سوگند که خود او هم در جهان به مانند خود ندیده است».

اما با این وجود ذهبی آنطور که ابن حجر می گوید در «برخی مسائل اصلی و فرعی» با وی مخالفت کرده است.

این رابطه دوستی، و نزدیکی ذهبی و مزنی و ابن تیمیه و برزالی

به آرای حنابله، بسیاری اوقات منجر به ایجاد مشکلاتی برای آن ها شد. مزنی به همین سبب آزار دید<sup>۱۷</sup> و ذهبی نیز به سبب آرای خود از ریاست دار الحدیث اشرفیه که بزرگترین دار الحدیث دمشق بود محروم شد. پس از وفات مزنی به سال ۷۴۲ هـ که ریاست این دار الحدیث را بر عهده داشت، قاضی علی بن عبدالکافی سبکی پیشنهاد کرد ذهبی این منصب را بر عهده گیرد، اما شافعی ها به این حجت که ذهبی اشعری نیست و مزنی تنها پس از آنکه به خط خود نوشت که اشعری است به ریاست این دار الحدیث رسیده است، با این پیشنهاد مخالفت کردند و در نهایت خود سبکی این منصب را بر عهده گرفت.

رفاقت میان ابن تیمیه و ذهبی باعث شد برخی از مردم در نوشته های ذهبی ایراد کرده و آن را یکجانبه بدانند. این ایرادها در دوران امام ذهبی و پس از او باعث برانگیخته شدن بحث و جدل های فراوانی میان موافقان و مخالفان وی شد.<sup>۱۸</sup>

### شخصیت علمی امام ذهبی

با پی گیری تلاش های علمی امام ذهبی در می یابیم که اهتمام وی بیشتر متوجه سه علم قرائت و حدیث و تاریخ بوده است هر چند در دیگر علوم مورد نیاز مانند فقه و نحو و لغت و ادب و شعر نیز دستی داشته است. گرچه امام ذهبی بیشتر به سه علم نخست مشهور است اما با مجموعه همه این علوم می توان بنای کاملی از شخصیت علمی وی را مشاهده کرد.

### ذهبی در مجال علم قرائت

امام ذهبی در علم قرائت مقام والایی یافت به طوری که شاگروی حافظ حسینی می گوید: «وی قدوه حافظان و قاریان است» و شیخ قراء، ابن جزری می گوید: «او استادی ثقه و بزرگ است» و ابن ناصر الدین دمشقی می گوید: «وی امامی در قرائت است».

اما با وجود مهارت امام ذهبی در قرائت و پیشتازی وی در این عرصه، ملاحظه می کنیم تالیفات ایشان در این زمینه علمی اندک است، که احتمالاً سبب آن به این برمی گردد که امام ذهبی در آغاز زندگی علمی خود به قرائت پرداخته است و سپس غالب وقت خود را به علم حدیث و فنون مختلف آن و تاریخ و تراجم، و آموزش و تالیف در این زمینه صرف نمود.

البته با این وجود امام ذهبی در زمینه علم قرائت دو کتاب تالیف نموده است که در مقایسه با نوشته های وی در دیگر زمینه ها بسیار ناچیز به شمار می آید. این دو کتاب «التلویحات فی علم القراءات» و «معرفة القراء الکبار علی الطبقات والأعصار» نام دارند که کتاب دوم در زمینه تراجم قاریان است.<sup>۱۹</sup>

### ذهبی محدث

توجه و تلاش امام ذهبی از هجده سالگی به علم حدیث معطوف گردید. وی بیشتر وقت خود را به این فن اختصاص داد و برای آن سفرهای بسیاری نمود و در او یان بسیار راز یارت کرد، از آنان شنید و



بر آنان خواند و از آنان استفاده علمی برد. ذهبی حرص شدیدی بر علو اسناد (سند عالی) و کثرت طرق روایت داشت. بیشترین سندهای عالی وی احادیثی «نه گانه» هستند یعنی میان وی و رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - نه راوی قرار می گیرند.

اما با وجود اهمیت که امام ذهبی به علوسند و بسیار بودن راه های روایت آن داشت - که این در ذات خود مهم است - مهم ترین مساله در این علم برای وی، شناخت حدیث صحیح از ضعیف، و دانستن علل حدیث و اختلاف یک حدیث در طرق مختلف آن، و شناخت رجال سند حدیث از نظر جرح و تعدیل بود. این ویژگی مهم ذهبی در علم حدیث است؛ وی در شناخت رجال و وضعیت روایان و جرح و تعدیل و نقد اسناد و شناخت «متفق» و «مفترق» و «مؤلف» و «مختلف» مهارت یافت چنانکه تاج الدین سبکی می گوید: «در همه ابواب علم حدیث وارد شد».

از دیگر صفات بارز ذهبی این بود که نه جمود محذوران را داشت و نه تقلید ناقلان، بلکه از نگاه فقیهانه و اندیشه عمیق برخوردار بود؛ شخصیتی ویژه داشت و منهجی مستقل، و بر صحت آنچه نقل می نمود و نقد آنچه صحیح نبود بسیار حریص بود.<sup>۲۰</sup>

### شاگردان امام ذهبی

علما و نام آوران بسیاری از علامه ذهبی علم آموختند که در اینجا برخی از شاگردان مشهور او را نام می بریم:

۱- حافظ، احمد بن محمد بن ابراهیم مقدسی (۷۱۴-۷۶۵ هـ ق) معروف به شهاب الدین مقدسی.

۲- امام فقیه حنبلی، احمد بن محمد علانی حرانی (۷۰۲-۷۴۵ هـ ق) از بزرگان مذهب حنبلی در زمانه خود.

۳- ابراهیم بن عبدالرحیم بن قاضی القضاة، بدرالدین محمد ابن جماعه (۷۲۵-۷۹۰ هـ) قاضی قضاة مصر و شام. ریاست علما در زمانه اش به او رسید. ذهبی درباره وی می گوید: «امام فقیه و محدث مفید».

۴- اسماعیل بن عمر بن کنیر بصروی دمشقی (۷۰۱-۷۷۴ هـ ق) امام عالم، حافظ مفید، مورخ و مفسر شهیر عماد الدین ابوالفداء بن کنیر. وی از ابن تیمیه و ذهبی علم آموخت و ملازمت مزی را نمود و با دخترو ادواج کرد. از ایشان آثار متعددی در تفسیر و تاریخ و حدیث و دیگر علوم به جای مانده است.

۵- عبدالوهاب بن تقی الدین، علی بن عبدالکافی سبکی (۷۲۸-۷۷۱ هـ ق) قاضی قضاة. وی از پدر خود و مزی علم آموخت و ملازمت ذهبی را نمود. در فقه و اصول و حدیث و ادب مهارت داشت. بلیغ و فصیح و شجاع و بسیار باهوش بود و در مناظره زبردست. ریاست قضاة در شام به وی منتهی گردید.

۶- محمد بن رافع بن هجرس سلامی حورانی (۷۰۴-۷۷۴ هـ ق) امام عالم و حافظ متین.

۷- محمد بن علی بن حسن حسینی (۷۱۵-۷۶۵ هـ ق) عالم فقیه و حافظ ناقد و مورخ. وی بر دو کتاب شیخ خود ذهبی «تذکره الحافظ» و «العبر» ذیل نوشته است.

۸- خلیل بن ایبک بن عبدالله صفدی (متوفای ۷۶۴ هـ ق) معروف

صلاح الدین صفدی. شیخ وی ذهبی او را چنین وصف کرده است «امام عالم و ادیب بلیغ اکمل».

همچنین گروهی از مشایخ ذهبی و هم طرازان وی مانند حافظ پرزالی و علانی و ابن عبدالهادی و دیگران از وی علم برگرفته اند. شاگردان امام ذهبی بی شمارند که کتاب های تراجم مانند «الدرر الکامنه» و «شذرات الذهب» و دیگر کتاب ها از آنان نام برده اند. خود ذهبی در «المعجم المختص» تعداد زیادی از آنها را نام برده است.<sup>۲۱</sup>

### اخلاق، منس و عقیده امام ذهبی

ذهبى به زهد و ورع و دیانت شناخته شده بود و به نشست و برخواست با فقرا و صوفیانی که اهل دینداری و تمسک به سنت بودند انس می گرفت. شاگرد او تقی الدین بن رافع سلامی (متوفای ۷۷۴ هـ ق) می گوید: «اهل خیر و صلاح و متواضع و دارای اخلاق نیک بود... بیشتر وقت وی به جمع آوری و اختصار، و اشتغال به عبادت بود و شبانه وقت ثابتی برای قرائت و نماز داشت...» و زرکشی (متوفای ۷۹۴ هـ ق) درباره اش می گوید: «با وجود زهد تام و ایثار عام و سبقت به سوی نیکی ها و رغبت به آخرت که در وی بود».<sup>۲۲</sup>

امام ذهبی درباره اعتقاد به صفات الله - سبحانه و تعالی - می گوید به آن ایمان می آوریم و وجود آن را عاقلانه می دانیم و آن را به طور کلی می دانیم بی آنکه سعی در درک معنای داشته باشیم یا آن را تشبیه کنیم یا چگونگی آن را بدانیم یا آن را با صفات مخلوقاتش تمثیل کنیم...»<sup>۲۳</sup>

ذهبى بر عقیده حنبلی بود و محیط دمشق و هم صحبتی با شیخ الاسلام ابن تیمیه در وی اثر گذاشته بود. وی اعتزال را بدعت می دانست و بر فلاسفه یونان به شدت هجوم می برد و در جاهای بسیاری از کتاب های خود به ذکر اخبار سلف و شجاعتشان در قضیه بدعت خلق قرآن پرداخته است.

امام ذهبی کتاب های مهمی را در عقیده از جمله کتاب «البعث و النشور» و کتاب «القدر» بیهقی (متوفای ۴۵۸ هـ) و کتاب «الفاروق فی الصفات» اثر شیخ الاسلام انصاری (خواجه عبدالله انصاری) متوفای ۴۸۱ هـ) و کتاب منهج الاعتدال فی نقض کلام اهل الرافض و الاعتزال» نوشته شیخ و دوستش تقی الدین ابن تیمیه متوفای ۷۲۸ هـ) را به اختصار در آورده است.

همچنین از امام ذهبی تالیفاتی در این علم به جای مانده است از جمله کتاب «الکبائر و بیان المحارم» و کتاب «الأربعین فی صفات رب العالمین» و کتاب «العرش» و کتاب «مسأله الوعید» و شاید مشهورترین کتاب وی در مجال عقیده کتاب «العلو للعلی الغفار باشد».<sup>۲۴</sup>

### مناصب علمی امام ذهبی

زندگی علمی امام ذهبی آنطور که نمایان است با تصنیف و تالیف در آغاز قرن هشتم هجری آغاز گردید. وی در آغاز به اختصار برخی از کتاب های مهم به ویژه در زمینه تاریخ و حدیث پرداخت و سپس آغاز به تالیف کتاب بزرگ خود «تاریخ اسلام» نمود که در سال ۷۱۴ هجری کار آن را به پایان رساند. ذهبی در سال ۷۰۳ هـ ق خطابت را

در مسجد کفر بطنابر عهده گرفت که قریه ای در غوطه دمشق است و تا سال ۷۱۸ هـ ق در آنجا ماند. در این روستای آرام بود که ذهبی بهترین کتاب‌های خود را نوشت.

در شوال سال ۷۱۸ هـ ق شیخ کمال الدین احمد بن محمد ابن شریشی وائلی، وکیل بیت المال و شیخ دار الحدیث در تریه ام صالح دار فانی را وداع گفت. این دار الحدیث از بزرگترین دار الحدیث‌های آن دوران دمشق بود که کمال الدین ابن شریشی به مدت سی و سه سال ریاست آن را عهده دار بود و پیش از وی، پدرش شیخ آنجا بود. ابن کثیر در ذکر حوادث سال ۷۱۸ هـ ق می‌گوید: «در روز دوشنبه بیستم ذی الحجه، شیخ شمس الدین محمد بن عثمان ذهبی محدث حافظ، به جای کمال الدین ابن شریشی ریاست را در [دار الحدیث] تریه ام الصالح بر عهده گرفت...» ذهبی در آنجا سکونت گزید و همانجا دار فانی را وداع گفت.

در تاریخ چهارشنبه هفدهم جمادی الثانی سال ۷۲۹ هـ ق شمس الدین ذهبی ریاست دار الحدیث ظاهریه را پس از شیخ شهاب الدین احمد بن جهیل بر عهده گرفت و خطابت کفر بطنابر را رها کرد.

پس از وفات شیخ علم الدین برزالی، شیخ و دوست امام ذهبی به سال ۷۳۹ هـ ق، امام ذهبی به جای او تدریس حدیث و امامت را در مدرسه نفیسیه بر عهده گرفت.

در همین سال - یعنی سال ۷۳۹ هـ ق - کار بازسازی دار الحدیث و قرآن تنکزیه به پایان رسید و امام ذهبی به عنوان شیخ حدیث در آن منصوب گردید.

از دیگر دار الحدیث‌هایی که امام ذهبی مسئولیت آن را بر عهده گرفت دار الحدیث فاضلیه است که قاضی فاضل وزیر صلاح الدین (متوفای ۵۹۶ هـ ق) آن را تاسیس کرده بود.

اینگونه امام ذهبی ریاست بزرگترین دار الحدیث‌های دمشق را در دوران خود بر عهده داشت و هنگام وفات در سال ۷۴۸ هـ ق مسئولیت پنج دار الحدیث بر دوش وی بود:

۱- مشهد عروه یا دار الحدیث عروه که پس از ذهبی، شرف الدین ابن وانی حنفی مسئولیت آن را بر دوش گرفت.

۲- دار الحدیث نفیسیه که ذهبی در بیماری وفات مسئولیت آن را نیز به شیخ شرف الدین ابن وانی حنفی سپرد.

۳- دار الحدیث تنکزیه که پس از ذهبی امام صدر الدین سلیمان بن عبدالحکیم مالکی جانشین وی شد.

۴- دار الحدیث فاضلیه در کلاسه. پس از ذهبی شاگروی تقی الدین، ابوالعالی، محمد بن رافع بن هجرس سلامی (متوفای ۷۷۴ هـ ق) جانشین وی گردید.

۵- ریه ام الصالح؛ پس از ذهبی، شاگروی ابوالفداء، عماد الدین بن کثیر دمشقی (متوفای ۷۷۴ هـ ق) تدریس در آن را بر عهده گرفت.<sup>۲۵</sup>

## تالیفات و میراث علمی امام ذهبی

فعالیت امام ذهبی در تالیف و تصنیف در اواخر قرن هفتم هجری که تنها بیست و پنج سال داشت آغاز شد. در آغاز تالیف به اختصار کتاب‌هایی در علوم مختلف پرداخت، برای مثال پیش از آنکه تاریخ

اسلام را تالیف کند به اختصار کتاب‌هایی مانند «تاریخ نیشابور» اثر حاکم نیشابوری و «تاریخ مصر» اثر ابن یونس، و «تاریخ بغداد» اثر خطیب بغدادی، و «تاریخ دمشق» اثر ابن عساکر، و «وفیات الأعیان» ابن خلکان پرداخت.

پس از سفرهای گسترده و دیدار با شیوخی پر شمار در قریه «کفر بطنابر» رحل اقامت افکند و در آن محیط آرام تقریباً به صورت کامل همه وقت خود را صرف تالیف و تصنیف نمود و در همین حال مسئولیت چند مدرسه را نیز بر عهده گرفت.

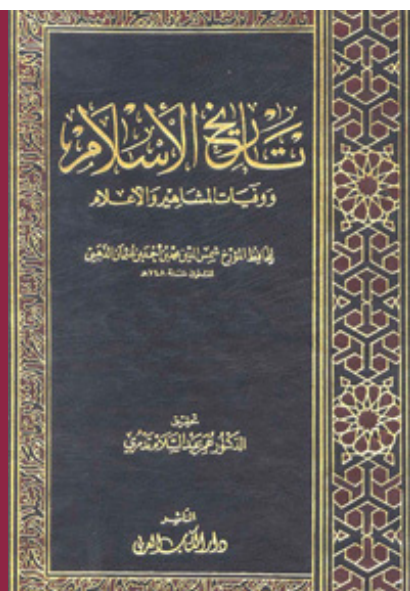
امام ذهبی تقریباً به مدت نیم قرن به تالیف پرداخت تا آنکه در پایان عمر خود نابینا شد.<sup>۲۶</sup>

ذهبی میراث علمی عظیمی از خود به جای گذاشت که بیشتر آن در زمینه حدیث و علوم وابسته به آن می‌باشد. اما با این وجود میراث علمی امام ذهبی اکثر علوم اسلامی را در بر می‌گیرد، از جمله قرائت و حدیث و مصطلح الحدیث و عقائد و فقه و اصول فقه و رقائق و تاریخ و تراجم و دیگر علوم. متأسفانه هنوز بخش بزرگی از این میراث علمی مفقود است و یا به صورت مخطوطه (دست‌نوشته) در کتابخانه‌های بزرگ نگهداری می‌شود.

یک سوم تالیفات امام ذهبی - چنانکه پیشتر بیان شد - مختصرات کتاب‌های مهم تاریخی است که پیش از وی تالیف شده‌اند.<sup>۲۷</sup>

علاوه بر آن، امام ذهبی کتاب‌هایی مهم در زمینه تاریخ و تراجم به رشته تالیف در آورده است، از جمله: تذکره الحفاظ، میزان الاعتدال، معرفة القراء الکبار علی الطبقات والأعصار، المعین فی طبقات المحدثین، دیوان الضعفاء والمتروکین، العبر فی خبر من غیر، المشتبه فی أسماء الرجال، دول الإسلام والمغنی فی الضعفاء و کتاب‌هایی دیگر، اما مشهورترین کتاب‌های وی دو کتابند: ۱- تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام:

این کتاب، بزرگترین و مشهورترین کتاب علامه ذهبی است که تاریخ اسلام را از هجرت نبوی تا سال ۷۰۰ هـ ق (۱۳۰۰ م) در بر گرفته است که مدت زمانی است طولانی، و گرچه برخی از تاریخ‌نگاران مانند حافظ ابن کثیر در «البدایه والنهایه» همه تاریخ بشر را به نگارش در آورده‌اند اما پهناوری عرصه مکانی که در تاریخ اسلام ذهبی به آن پرداخته شده است به



تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام

اضافه اسبقیت ذهبی بر شاگردش ابن کثیر، این کتاب را متمایز می‌سازد.

این کتاب بی نظیر، همه حوادث مهم تاریخ اسلام و حکومت‌ها و پادشاهی‌های پی در پی به علاوه تراجم و معرفی نامه شخصیت‌های مشهور در هر زمینه را، در خود جای داده است. تعداد کسانی که در

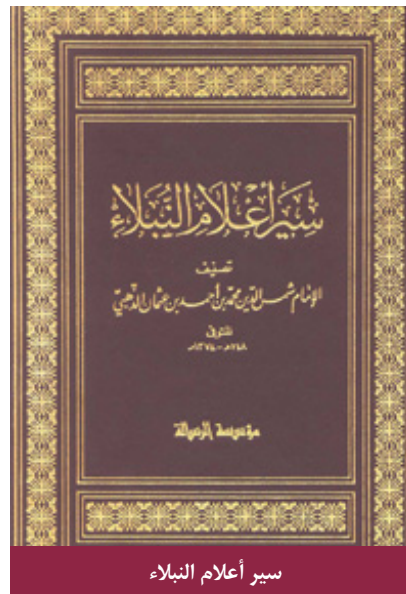


این کتاب معرفی شده اند به چهل هزار تن می رسد که چنین عددی در هیچ کتاب دیگری محقق نشده است.

امام ذهبی در مقدمه این کتاب چنین می نویسد: «اما بعد، این کتابی است ان شاء الله سوومند-واز علمی که سودی ندارد و دعایی که شنیده نمی شود به خداوند پناه می بریم - که آن را جمع آوری نموده و برای آن زحمت کشیده ام و آن را از کتاب های پرشماری استخراج نموده ام که انسان به واسطه آن، حوادث مهم گذشته تاریخ را از اول تاریخ اسلام تا عصر کنونی، و تاریخ وفات خلفا و قراء و زهاد و فقها و محدثان و علما و سلاطین و وزراء و نحویان و شعرای بزرگ را خواهد دانست. و همینطور طبقات و زمانه و شیوخ و برخی از احوال و اخبار آنان را با مختصر ترین عبارت و خلاصه ترین بیان، و همچنین فتوحات مشهور و حماسه های یاد شده و عجایب نگاشته شده، بدون زیاده گویی...»<sup>۲۸</sup>

ذهبی بخش وسیعی از تاریخ سیاسی و اداری و اوضاع اقتصادی حکومت اسلامی را در این کتاب آورده است و همه این اطلاعات را از منابع بسیاری جمع آوری کرده که بسیاری از آنها هم اکنون موجود نیست، و از این جهت تاریخ اسلام ذهبی منبعی بسیار با ارزش به شمار می رود.

۲- سیر اعلام النبلاء:



«سیر اعلام النبلاء» پس از تاریخ الإسلام بزرگترین کتاب ذهبی است. سیر اعلام النبلاء یک کتاب تراجم عمومی است، یعنی به معرفی شخصیت ها و تاریخ آن ها می پردازد تراجم این کتاب بر اساس طبقات منظور ذهبی از طبقات در این کتاب یک مدت زمان مشخص است که آن را تقریباً بیست سال قرار داده است، اما در

کتاب تاریخ اسلام این مدت ده سال است.<sup>۲۹</sup> باید توجه داشت که از اصطلاح «طبقه» در دیگر منابع به این معنا استفاده نشده است. ذهبی در این کتاب معرفی نامه ها و حوادث نزدیک به هفتصد سال را ذکر نموده که از نظر مکانی منطقه وسیعی را از اندلس در غرب جهان اسلام تا شرق اسلامی در بر گرفته است.

ویژگی این کتاب در شمول تراجم و محدود نبودن آن به یک گروه از صاحب نامان است و بدین ترتیب می توان آن را تصویری از حرکت فکری در جهان اسلام، و تغییرات آن ظرف هفتصد سال دانست. بنابراین «سیر اعلام النبلاء» مجموعه ای است فراگیر از معرفی نامه خلفا و سلاطین و پادشاهان و امیران و همچنین وزراء و ادبا و نحویان و شعرا و فلاسفه و متکلمان و قراء و محدثان و علما و صالحان و زهاد و عابدان و دیگر شخصیت های برجسته، جز آنکه ذهبی بیشترین توجه را در تراجم خود معطوف

به محدثان نموده است.<sup>۳۰</sup> ذهبی در این کتاب معرفی نامه ها و حوادث نزدیک به هفتصد سال را ذکر نموده که از نظر مکانی منطقه وسیعی را از اندلس در غرب جهان اسلام تا شرق اسلامی در بر گرفته است.

ویژگی این کتاب در شمول تراجم و محدود نبودن آن به یک گروه از صاحب نامان است و بدین ترتیب می توان آن را تصویری از حرکت فکری در جهان اسلام، و تغییرات آن ظرف هفتصد سال دانست. بنابراین «سیر اعلام النبلاء» مجموعه ای است فراگیر از معرفی نامه خلفا و سلاطین و پادشاهان و امیران و همچنین وزراء و ادبا و نحویان و شعرا و فلاسفه و متکلمان و قراء و محدثان و علما و صالحان و زهاد و عابدان و دیگر شخصیت های برجسته، جز آنکه ذهبی بیشترین توجه را در تراجم خود معطوف به محدثان نموده است.<sup>۳۰</sup>

### ثنای علما بر وی

ابن حجر می گوید: «آب زمزم را برای این نوشیدم که در حفظ به مرتبه ذهبی برسم»<sup>۳۱</sup>

همچنین ابن حجر عسقلانی می گوید: «وی در فن حدیث چیره گشت و در این علم مجامیع مفید بسیاری جمع آوری نمود تا آنکه صاحب بیشترین تصانیف در دوران خود گردید... مردم در نوشته های او رغبت یافتند و به سبب آن راه سفر گرفتند...» شاگرد او ابوالمحاسن حسینی می گوید: «وی شیخ امام علامه، شیخ محدثین، قده و حفاظ و قراء، محدث شام و مورخ آن است...» جلال الدین سیوطی می گوید: «هم اکنون محدثان در علم رجال و دیگر فنون حدیث، مدیون سه کس هستند: مزی و ذهبی و عراقی و ابن حجر».<sup>۳۲</sup>

شاگرد وی تاج الدین سبکی که البته یکی از منتقدان سرسخت امام ذهبی هم هست در باره وی می گوید: «امام حفظ در همه وجود و طلای زمانه هم از نظر لفظ و هم معنا! و شیخ جرح و تعدیل...»<sup>۳۳</sup>

### فرزندان امام ذهبی

از ذهبی سه فرزند به جای ماند که هر سه به علم معروفند: ۱- دختر وی أمة العزیز که ظاهرادر زندگی پدرش از دواج کرد و از وی فرزندی به نام عبدالقادر به دنیا آمد که از پدر بزرگش روایت شنیده است و ذهبی به وی اجازه روایت کتاب «تاریخ اسلام» را داده است.

۲- سروی ابوالدرداء، عبدالله که به سال ۷۰۸ هـ به دنیا آمد و از خلق بسیاری حدیث شنید و حدیث گفت و در ذی الحجه سال ۷۵۴ هـ بدرود حیات گفت.

۳- سروی شهاب الدین، ابوهریره، عبدالرحمن که به سال ۷۱۵ هـ دیده به جهان گشود و از پدرش اجزاء حدیثی بسیاری شنید و از سال ۷۴۰ هـ حدیث گفت و تا سال ۷۹۹ هـ در قید حیات بود. از وی پسری به نام محمد به جای ماند که از پدر بزرگش حدیث شنیده است و امام ذهبی به وی اجازه روایت کتاب تاریخ اسلام را داده است.

امام شمس الدین ذهبی کمی پیش از وفات، نابینا شد و در شب دوشنبه سوم ذی القعدة سال ۷۴۸ هـ ق دیده از جهان فرویست. تاج الدین سبکی لحاظات پایانی زندگی امام ذهبی را چنین بیان نموده است: «وی شب دوشنبه سوم ذی القعدة سال ۷۴۸ در مدرسه ام صالح در منزل خود در گذشت. پدرم - رحمه الله - او را پیش از مغرب در حال وفات ملاقات نمود و به او گفت: چطور می‌گفت: در حال مرگم.

سپس پرسید: آیا وقت مغرب شده است؟

پدرم گفت: مگر هنوز عصر را نخوانده‌ای؟

گفت: آری، اما هنوز مغرب را نخوانده‌ام سپس از پدرم درباره جمع تقدیم میان مغرب و عشاء پرسید و او جواز آن را به وی فتواداد و امام ذهبی بین مغرب و عشاء را جمع بست و بعد از نماز عشاء، کمی پیش از نیمه شب در گذشت و در باب الصغیر دفن گردید. من در نماز و دفن وی حاضر بودم».<sup>۳۴</sup>

## منابع

۱. سلسلهٔ اعلام المسلمین: الحافظ الذهبی؛ مؤرخ الإسلام، ناقد المحدثین؛ امام المَعْدِلِین والمُجَرِّحِین» عبدالستار الشیخ، ناشر: دار القلم دمشق، چاپ اول: هـ ق - ۱۹۹۴ م ۱۴۱۴
۲. تذهیب تهذیب الکمال فی أسماء الرجال» امام حافظ، شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان بن قیماز ذهبی، به تحقیق: غنیم عباس غنیم و مجدی السید امین، ناشر: الفاروق الحدیث للطباعة والنشر، چاپ اول: ۱۴۲۵ هـ ق - ۲۰۰۴ م
۳. «تهذیب سیر اعلام النبلاء» امام شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، خلاصه شده توسط: احمد فایز الحمصی، تحت نظر: شعیب الارنؤوط، ناشر مؤسسه الرسالة، چاپ اول: ۱۴۱۲ هـ ق - ۱۹۹۱ م
۴. «عقیده الإمام الذهبی» سلیمان بن صالح الخراشی، چاپ اول: ۱۴۲۰ هـ ق - ۱۹۹۹ م
۵. «تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام» مؤرخ اسلام شمس الدین ابی عبد الله محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، تحقیق و تعلیق: دکتر بشار عواد معروف، ناشر: دار الغرب الإسلامی، چاپ اول: ۱۴۲۴ هـ ق - ۲۰۰۳ م
۶. «الأعلام» قاموس تراجم لأشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربین والمستشرقین» خیر الدین زر کلی، ناشر: دار العلم للملایین، چاپ پانزدهم: ۲۰۰۲ م
۷. الذهبی: ویکی بديا الموسوعة الحرة: <http://ar.wikipedia.org/wiki/الذهبي>

۱. ویکی پدیای عربی، مدخل: الذهبی
۲. غوطه دمشق منطقه بسیار سرسبز و زیبای وسیعی است که دمشق را به مانند کمربند سبزی در بر گرفته است. این منطقه یکی از زیباترین مناطق در جهان است و جهانگردان و تاریخ نگاران بسیاری از آن یاد کرده اند. [رک: ویکی بديا الموسوعة الحرة: غوطه دمشق] (عبدالله . موحد)
۳. مقدمه تاریخ اسلام ذهبی، تحقیق و تعلیق: دکتر بشار عواد معروف، صفحه ۲۳-۲۴
۴. سلسلهٔ اعلام المسلمین: الحافظ الذهبی، عبدالستار الشیخ، صفحه ۱۷
۵. همان، صفحه ۱۹ - ۲۰
۶. همان، صفحه ۱۹
۷. مقدمه تاریخ اسلام ذهبی، تحقیق و تعلیق: دکتر بشار عواد معروف، صفحه ۲۲

۸. «مؤدب» نوعی معلم خصوصی بود که نقشی فراتر از آموزش صرف، و بلکه تربیت و ادب آموزی به فرزندان را بر عهده داشت. این افراد معمولاً کسانی بودند که از بهره علمی و دینی و اخلاقی کافی برخوردار بودند و توسط خانواده‌ها برای آموزش و تربیت فرزندان استخدام می‌شدند. مودبان در طول تاریخ نقش مهمی را در تربیت کودکان و نوجوانان بازی کرده‌اند. (عبدالله . موحد)

۹. مقدمه تاریخ اسلام ذهبی، تحقیق و تعلیق: دکتر بشار عواد معروف، صفحه ۲۳-۲۴

۱۰. مقدمه تذهیب التهذیب ذهبی، تحقیق غنیم عباس و مجدی السید امین، صفحه: ۲۱-۲۳

۱۱. همان، صفحه: ۲۴-۲۵

۱۲. مقدمه تاریخ اسلام ذهبی، تحقیق و تعلیق: دکتر بشار عواد معروف، صفحه ۲۹-۳۰

۱۳. هر چه سند یک روایت کوتاه تر باشد آن سند را عالی تر می‌گویند. برای مثال اگر کسی از عمرو که شاگرد زید است حدیثی را بشنود سندش طولانی تر خواهد بود، اما اگر برای شنیدن همان حدیث به سفر برود و آن حدیث را از خود زید بشنود سندش کوتاه تر خواهد شد که در این حال به واسطه سفر به یک اسناد عالی تر دست یافته است و طبیعی است که هر چه افراد سند کمتر باشند امکان تغییر و اشتباه در متن حدیث نیز کمتر خواهد بود. (عبدالله . موحد)

۱۴. هر چه شنیدن یک حدیث از یک شیخ زود تر رخ دهد بهتر است زیرا امکان پیری و فراموشی و تغییر بر اثر کهولت سن، کمتر خواهد بود. (عبدالله . موحد)

۱۵. مقدمه تاریخ اسلام ذهبی، تحقیق و تعلیق: دکتر بشار عواد معروف، صفحه ۳۲-۳۶

۱۶. همان، صفحه ۳۶

۱۷. برای مثال در سال ۷۰۵ هجری قمری هنگامی که میان ابن تیمیه و شافعی‌ها مناظره‌ای در گرفت، جمال الدین مزی فصلی در دربر جهیمیه از کتاب «خلق أفعال العباد» بخاری قرائت کرد. برخی از فقهای شافعیه خشمگین شدند و شکایت او را به قاضی شافعی ابن صصری بردند که از دشمنان ابن تیمیه بود و او نیز دستور به زندانی کردن مزی داد. هنگامی که این خبر به ابن تیمیه رسید بسیار آندوهگین شد و به زندان دمشق رفت و خود مزی را آزاد کرد! نائب دمشق که از این رفتار او خشمگین شده بود دوباره مزی را به زندان انداخت و سپس او را آزاد کرد. [البداية والنهایة، ج ۱ ص ۳۷ و الدرر الكامنة ج ۵ ص ۲۳۴] به نقل از: مقدمه تاریخ اسلام ذهبی، تحقیق و تعلیق: دکتر بشار عواد معروف، صفحه ۴۰

۱۸. از این جمله می‌توان تاج الدین سبکی را نام برد که خود از شاگردان ذهبی است و به فضل و علم او اعتراف دارد اما انتقادات تندی نسبت به برخی از اعتقادات امام ذهبی دارد و به ویژه دوستی وی با ابن تیمیه را عامل این اعتقادات امام ذهبی می‌داند.

۱۹. سلسلهٔ اعلام المسلمین: الحافظ الذهبی، عبدالستار الشیخ، صفحه ۹۴، ۱۰۴

۲۰. همان، صفحه ۱۱۵، ۱۲۰

۲۱. سلسلهٔ اعلام المسلمین: الحافظ الذهبی، عبدالستار الشیخ، صفحه ۳۲۸-۳۳۲

۲۲. مقدمه تاریخ اسلام ذهبی، تحقیق و تعلیق: دکتر بشار عواد معروف، صفحه ۶۴

۲۳. سلسلهٔ اعلام المسلمین: الحافظ الذهبی، عبدالستار الشیخ، صفحه ۲۹۱

۲۴. مقدمه تاریخ اسلام ذهبی، تحقیق و تعلیق: دکتر بشار عواد معروف، صفحه ۶۱-۶۲

۲۵. همان، صفحه ۴۵-۴۲

۲۶. سلسلهٔ اعلام المسلمین: الحافظ الذهبی، عبدالستار الشیخ، صفحه ۳۴۴-۳۴۳

۲۷. در میان کتاب‌های منسوب به امام ذهبی از کتابی به نام «الرسالة الذهبية لابن تیمیه» نام برده شده است. محقق برجسته آثار ذهبی، دکتر بشار عواد این رساله را منسوب به ذهبی می‌داند و نقلی بودن آن را نفی می‌کند اما برخی از محققان از جمله عبدالستار الشیخ نویسنده کتاب «الحافظ الذهبی» به سبب متن رکیک این کتاب ذهبی را نویسنده آن نمی‌داند و آن را ساخته دشمنان ابن تیمیه بر می‌شمارد. [رک: سلسلهٔ اعلام المسلمین: الحافظ الذهبی. صفحه: ۳۵۱]

(عبدالله . موحد)

۲۸. ویکی پدیای عربی، مدخل: الذهبی

همان

۳۰. مقدمه تهذیب سیر اعلام النبلاء، احمد فایز الحمصی، صفحه ۷

۳۱. عقیده الإمام الذهبی، سلیمان بن صالح الخراشی، صفحه ۱۴

۳۲. مقدمه تذهیب التهذیب ذهبی، تحقیق غنیم عباس و مجدی السید امین، صفحه: ۳۰-۳۱

۳۳. ویکی پدیای عربی، مدخل: الذهبی

۳۴. مقدمه تذهیب التهذیب ذهبی، تحقیق غنیم عباس و مجدی السید امین، صفحه: ۳۱-۳۲



## معیار در تندروی وبی بندوباری

نویسنده: شیخ عبدالعزیز طریفی



برای همین است که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- از این که در هنگام حکم و قضاوت به خودش سپرده شود به خداوند پناه می برد: «اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفه عین» یعنی: بارالها مرا برای یک چشم به هم زدن به خودم وامگذار.

و در بیان اثر نفس بر شناخت حقایق می فرماید: «إنک إن تکلنی الی نفسی تقرّنی الی الشرّ و تباعدنی من الخیر» (چرا که اگر مرا به خودم واگذاری به شر نزدیکم ساخته ای و از خیر دورم کرده ای).

عاقلانی که به دریچه های عقل آگاهند وقتی می خواهند بر دیگران تاثیر بگذارند، آنچه را می خواهند بر سمع و بصر و حس آنها عرضه می کنند تا آنکه نفس طرف مقابل کاملاً از آن پر شود در نتیجه اندیشه ی مورد نظر در درون جای می گیرد و حقایق مخالف آن هرچه در دل استوار باشد در طوق آن اندیشه گرفتار می شود. آنکه در این عرضه توانا تر است تاثیرش نیز بیشتر است هر چند بر باطل باشد، چنانکه در اثر وارد شده: «کثرت نگاه به باطل نور حق را از دل می برد»؛ به همین سبب حاکمان و پادشاهان هرگاه قصد فساد کنند می توانند همان فساد را در قالب خیر و تمدن و اخلاق و پیشرفت عرضه کنند و برای این کار کافی است از رسانه ها بهره گیرند.

خیلی از مردم از بیم افتادن در یکی از دو وصف تندروی یا بی بندوبار از بسیاری اندیشه ها و عقاید و گفتارها و کردارها می گریزند، حال آنکه تفسیر این دو واژه در عقل مجرد بشری هیچ حد و حدود مشخصی ندارد. شاید یکی مرتکب زشت ترین کارها مانند لواط و لختی شود و خود را بی بندوبار نداند و در مقابل یکی همه ی پاکی ها مانند از دواج و خوردن گوشت حلال را بر خود حرام کند و این را غلو و تندروی نداند. بنابراین نمی توان ارزش کامل موجودات را دانست مگر هنگامی که عقل اهلیت شناخت را داشته و از دیگر تاثیر گذارها به دور باشد.

بسیاری از آنهایی که اندیشه ها و عقاید را نقد و بررسی و طبقه بندی می کنند نتایج ارزشیابی شان از اشخاص و عقاید تحت تاثیر یک موثر آشکار یا پنهان قرار دارد که ممکن است قوی یا ضعیف باشد زیرا هر کس وقتی برای تقریر مسالهی می نویسد یا سخن می گوید در برابر خود اشخاص و حوادث و منافع و مضراتی را می بیند که قلبش روزی به آن مشغول بوده و همین به یاد آوردن ها است که به طور نامحسوس بر زبان و قلمش اثر می گذارد. سبب تغییر نظر بسیاری از نویسندگان و گویندگان در ارزشیابی شان همین است و آنچه بر ذهن انسان می گذرد - هر چند سریع همچون چشم به هم زدن - باز بر حکم وی اثر می گذارد.

کمال خردمندی است که انسان عقل خود را خود به دست گیرد و در پی سیاست دیگری نیافتد، بنابراین هر گاه یکی خواست با عرضه‌ی بسیار باطل بر عقلش بر او تاثیر گذارد، او نیز در برابر به همان مقدار با بی توجهی از وی استقبال کند، در نتیجه آن اندیشه به حجم واقعی‌اش (قبل از بزرگنمایی) باز می‌گردد، زیرا آنکه امروز مالک قلب خویش است، فردا صاحبش نیست و این سیاستی عاقلانه است که تنها خردمندترین مردم و خواص به آن پی می‌برند. بسیاری از سخنان باطلی که مردم تکرار می‌کنند در واقع سخن یک نفر است و بقیه از روی بیم یا امید یا دوست داشتن گوینده‌اش یا از روی بغض مخالف او تکرارش می‌کنند. چه بسا همه‌ی اینها در عقل یک تابع یکجا شود و نتواند آنها را از هم تمییز دهد. کم‌اند کسانی که سخنی را برای خود آن سخن به زبان می‌آورند، اگر چه همه چنین ادعای کنند، و تنها عالم عاقل است که اینها را تشخیص می‌دهد و جمعیت بسیار گویندگان فریبش نمی‌دهد.

همه‌ی کسانی که بر مردم صاحب قدرت و نفوذند، مانند رؤسا و پادشاهان و ثروتمندان، می‌توانند برای یک اندیشه طرفداران بسیاری دست و پا کنند هر چند آن اندیشه به شدت اشتباه باشد، و ما می‌بینیم که در هر سرزمینی همان اندیشه‌ای رواج می‌یابد که بزرگان می‌خواهند و بیشتر مردم پیروانی بیش نیستند.

شناخت صحیح ارزش موجودات و تمییز آنان از یکدیگر ممکن نیست مگر در صورت سالم ماندن سه چیز از هر گونه عامل تاثیر گذار:

نخست: سلامت نگاه یا بصیرت از اختلال غیر طبیعی، مانند بدن تبار که توانایی تشخیص سرما و گرما را ندارد؛ اینجا بدن دچار مشکل است و هوا تغییری نکرده و آنکه شب و روزش را در کنار آتش گرم بوده حتی اگر مردم به سرمای هوا یقین یابند تشخیصش درست نیست، و برعکس. هر دوی اینها تحت تاثیر یک موثر بوده‌اند و هوا هیچ تغییری نکرده. عوارضی که بر عقل انسان تاثیر می‌گذارد مانند بیماری‌ها و دیگر علل بیش از عوامل تاثیر گذار بر بدن است، چرا که عوارض عقلی به مانند یک چشم بر هم زدن بر ذهن انسان می‌گذرند و بی در پی می‌آیند و پایان ندارند. بیشترشان تکرار می‌شوند و برخی نه. عوارض بدنی در برابر عوارض عقلی مانند موی سفید است در بدن گاو سیاه.

بسیاری اوقات حکم عقل تحت تاثیر علل و بیماری‌هایش قرار می‌گیرد؛ برای نمونه کسی که با عقل و نگاه و بصیرتش در فضایی بی‌بند و بار و زیاده‌رودر گناه زندگی کرده بی‌شک اعتدال را تندروری و غلو خواهد نامید و برعکس. به همان اندازه که در جاهای به سمت راست منحرف باشد به همان اندازه در وصف میانه دچار اجحاف می‌شود و گمان می‌کند خود صاحب دقت و درایت و ترازوی عادل است. او راست می‌گوید اما ترازو هر چند در ذات خود سالم باشد و نتیجه نیز صحیح، اما هر ترازویی برای آنکه در باره‌ی وزن اشیاء نتیجه‌ی عادلانه‌ای ارائه دهد باید بر روی زمینی صاف قرار گیرد، زیرا به اندازه‌ی میل و انحراف زمین، ترازو نیز در اندازه‌گیری موزون دچار بی‌عدالتی می‌شود حال آنکه ترازو همان ترازو است و موزون همان موزون.

دوم: سلامت اصل و اساسی که برای شناخت ارزش و مقادیر اشیاء مانند معارف و دیگر موارد به آن مراجعه می‌شود. کسی که اساس معرفتی‌اش دین باشد بازگشتش به نص و وحی الهی است

است که داور و قول فصل است. اما آنکه بر اساس ذوق و سلیقه و رای مجرد ارزش‌گذاری می‌کند مانند شخصی است که طلا و نقره را از روی رنگ و درخشش شناسایی می‌کند و دیگر موازین را کنار می‌گذارد که این اختلال در اصل و اساس سنجش است. بسیاری اوقات برای شناخت مواضع افراط و تفریط در زمینه‌ی گفتار و کردار در دین به ذوق و حس و موافقت اکثریت باز می‌گردند که این موازین هر چند در ذات خود صحیح‌اند اما برای سنجش چیزی استفاده شده‌اند که برایش ساخته نشده‌اند. ذوق و سلیقه یک ترازو است، اما برای لباس و نوشیدنی و غذا و خانه و وسیله‌ی سواری و مانند آن. همینطور حس و موافقت با روش اکثریت که ترازویی هستند برای موارد خودشان.

حال آنکه ترازوهای حقیقی به کار برده نمی‌شوند، برای همین الله متعال تعطیل این موازین را چنین توصیف نموده است:

لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْعَا فِلُونَ<sup>۳</sup>  
(دل‌هایی دارند که با آن [حقایق] را نمی‌فهمند و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند. آنان همان غافلند).

اینجا وجود قلب و چشم و گوش را برای آنان ثابت دانسته؛ زیرا اینها حقایقی است غیر قابل انکار، و با این حال فهم و شنیدن و دیدن را از آنان نفی کرده است، زیرا به نتایجی اشتباه رسیده‌اند حال آنکه امکان یافتن نتایج صحیح را داشتند، بنابراین وجود و عدمشان یکی است. کسی که ترازو دارد اما وزن حقیقی را نمی‌دهد با آن کسی که ترازویی ندارد اما از روی حدس و گمان وزنی را می‌گوید تفاوتی ندارد، و بلکه می‌شود گفت اولی بیشتر سزاوار نکوهش است زیرا ابزار رسیدن به حق را داشته ولی در استفاده از آن کوتاهی کرده و به نتیجه‌ی صحیح نرسیده است:

أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْعَا فِلُونَ<sup>۴</sup>  
(آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند. آنان همان غافلند).

سوم: سلامت اطلاعات از جهل، زیرا ندانستن یکی از آنها بر دیگری تاثیر می‌گذارد. کسی که می‌خواهد راه میانه را بشناسد باید راه‌های دیگر را نیز بشناسد تا بداند مسیری که در آن قدم می‌گذارد در بین این دو است، چرا که سه راه داریم: غالی (زیاده‌رو) جافی (سهل‌انگار) و میانه. جهل نسبت به هر یک از این سه باعث می‌شود حکم کامل در مورد دیگر راه‌ها دچار مشکل شود. اگر تنها دوراه یعنی راه میانه و راه سهل‌انگاری را بشناسی، راه میانه را تندروری خواهی دانست و اگر تنها راه غلو و راه وسط را بشناسی راه میانه را سهل‌انگاری و تفریط خواهی خواند. واجب است هنگام حکم [بر هر راهی] فکر و عقل را با تامل و طول نظر به زحمت اندازی همانطور که الله متعال امر نموده برای رسیدن به یک نتیجه‌ی صحیح و دقیق درباره‌ی اوضاع دیگران



و مقایسه‌ی آن با حال خود، بدن و قدم را خسته کنیم تا بتوانیم در باره‌ی قدرت و وضعیت خود به حکمی عادلانه دست یابیم:

دختر نمی‌پسندند و آنان را از روی شرم و حیا زنده به گور می‌کنند و سپس همین مساله را برای خداوند می‌پسندند؟!



أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرٍ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَأَثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا آغَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ<sup>۱</sup>

آیا در زمین نگشته‌اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنان بودند چگونه بوده است؟ [آنان به مراتب بیشتر از آنان و از نظر نیرو و آثار در روی زمین استوارتر بودند و لی] آنچه به دست می‌آوردند به حالشان سودی نبخشید.

و می‌فرماید:

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ<sup>۲</sup>

(آیا در زمین نگشته‌اند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن ببینند یا گوش‌هایی که با آن بشنوند؟ در حقیقت چشم‌ها کور نیست بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست کور است).

و می‌فرماید:

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ<sup>۳</sup>

در (بگو در زمین بگردید و بنگرید چگونه آفرینش را آغاز کرده، است سپس [دوباره] الله است که پیدایش باز پسین را پدید می‌آورد بی‌گمان الله است که بر هر چیز تواناست).

و می‌فرماید:

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ<sup>۴</sup>  
(بگو در زمین بگردید و نگاه بنگرید که عاقبت تکذیب کنندگان چگونه بوده است).

چه بسیار است که انسان به سبب جهل در مورد حالاتی دیگر، در باره‌ی یک حال دچار خطای شود در صورتی که اگر اندیشه کرده بود و بر آن اطلاع یافته بود حکمش نیز دچار تغییر می‌شد، اما توجه به فرجام کار و نتیجه‌گیری زود هنگام و عجله باعث شده از دقت در مورد «سرآغازهای تاثیر گذار در نتیجه» غفلت کند، سرآغازهایی که نیاز به تامل دارد. مشرکان نیز هنگامی که بدون دلیل ملائکه را دختران خداوند دانستند خداوند آنان را به سمتی دیگر ارجاع داد که اگر تامل می‌کردند چنین نمی‌گفتند، و آن اینکه: چطور برای خود

فَأَسْتَفْتِيهِمُ الرِّبَّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبَنُونَ ﴿١٤٩﴾ أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ ﴿١٥٠﴾ أَلَا إِنَّهُمْ مِّنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ ﴿١٥١﴾ وَآلَا لِلَّهِ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٥٢﴾ أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ ﴿١٥٣﴾ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟

(پس از آنان جویا شو آیا پروردگارت را دختران و آنان را پسران است؟ (۱۴۹) یا فرشتگان را مادینه آفریدیم و آنان شاهد بودند؟ (۱۵۰) هشدار که اینان از دروغ پردازی خود قطعاً خواهند گفت (۱۵۱) [که] الله که فرزند آورده در حالی که آنها قطعاً دروغگویند (۱۵۲) آیا [الله دختران را بر پسران برگزیده؟ (۱۵۳) شما را چه شده؟ چگونه داوری می‌کنید؟

قصدهشان تنزیه پروردگار بود اما از روی عجله و جهل. سخنی را از روی عجله گفتند و سپس تکبر و عناد ورزیدند زیرا باز گشت از باطل سخت است به ویژه در هنگام خصومت و چالش و گرما گرم مناظره.

۱. به روایت حاکم در مستدرک (۱/ ۷۳۰)
۲. به روایت احمد در مسند (۷/ ۳۲ چاپ الرساله)
۳. اعراف: ۱۷۹
۴. غافر: ۸۲
۵. الحج: ۴۶
۶. عنکبوت: ۲۰
۷. انعام: ۱۱
۸. صافات: ۱۴۹ - ۱۵۴

# یک‌نام‌بی‌معنا

نویسنده: احمد خیری العمری

این دسته عموماً با هر معیاری حساب کنیم در بحث و مناقشه جدی نیستند و تنها هدفشان جدل برای جدل است و تفاوتی ندارد به حق برسند یا خیر. اینها نمونه‌ای هستند موجود در هر زمان و مکان که این سخن پروردگار متعال درباره‌شان صدق می‌کند:

وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا ۖ أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا<sup>۱</sup>

(و گفتند: این چه پیامبری است که غذای خورد و در بازارها راه می‌رود؟ چرا فرشته‌ای به سوی او نازل نشده تا همراه وی هشدار دهنده باشد؟! (۷) یا گنجی به سویش افکنده نشده یا باغی ندارد که از آن بخورد؟ و ستمکاران گفتند [شما] جز مردی جادو شده را دنبال نمی‌کنید!).

یعنی آنان به هر حال به جدل و نپذیرفتن ادامه می‌دهند و پیروان این جریان منحرف تنها شکلی از این اشکال هستند. احتمال پیچیده‌تر دوم که عده‌ای کم‌توان را در خود جای می‌دهد - منظورم از کم‌توان از ناحیه فیزیکی، حرکتی یا عقلی نیست بلکه منظورم از نظر درونی است - بیشترشان تحصیل کرده و برخی هم به نوعی نابغه و با استعدادند و باور دارند که به طور کلی از دیگران سرتر هستند... اما غالباً از نظر اجتماعی شکست خورده و ناتوان از کسب هر موفقیتی هستند که برایشان موقعیتی فراهم سازد. این شکست در حقیقت بخشی از شکست حکومت‌های عربی و اسلامی است که نتوانسته‌ار تشریح عظیم از فارغ‌التحصیل‌هایی که سیاست آموزشی این کشورها به جامعه تزریق کرده را به آغوش بگیرد و رهایشان کرده تا به تنهایی به صخره مشکلات زندگی کوبیده شوند و این «عدم اثبات خود» نتیجه‌ای نداشته جز نومیدی شدید و سرخورده‌گی در برابر کل جامعه...

نتیجه این سرخورده‌گی در حالات عادی یا افراط است - که در گروه‌های تکفیری نمود می‌یابد که از هر گونه ضابطه‌ای رها می‌شوند و به خوبی برای اهداف و منافع سیاسی مورد سوء استفاده قرار می‌گیرند - یا در قالب تفریط - انحراف و مواد مخدر و جرم و جنایت - خود را نمایان می‌سازد.

اما این گروه جزو حالات عادی طبقه‌بندی نمی‌شوند. آنان معلول درونی هستند اما در عین حال از جنبه عقلی و درک و تمییز، خود را بهتر از دیگر افراد جامعه می‌دانند. برای همین کینه‌شان در حق جامعه و این احساس سرخورده‌گی شکلی کاملاً متفاوت از دو گروه

این بار می‌خواهم کمی غیر معمول تند باشم. مشکل شخصی با کسی ندارم و نمی‌خواهم نوشته‌ام یک عکس‌العمل باشد اما بعضی وقت‌ها باید چیزها را به نامش صدا بزنیم و احتمال‌هایی مانند «اجتهاد شخصی که صاحبش یک اجر می‌برد» را کنار بگذاریم. برخی اندیشه‌ها واقعاً اینگونه‌اند (که البته کم هستند!) اما برخی دیگر هیچ توجیهی را نمی‌پذیرند و رفتار با آن بر اساس حسن نیت گاه از سادگی گذشته و به هم‌دستی و مشارکت مستقیم در جنایت می‌ماند.

سبب سخنم درباره کسانی که خود را «قرآنی» می‌نامند (که طبعاً ربطی به قرآن ندارند) نامه‌ای است که مدتی پیش از بانویی فاضل و فرهیخته دریافت کردم. ایشان نسبت به تاثیر گرفتن فرزند بزرگشان از این جریان شاکی بود عملاً نباید چندان اهمیتی به این موضوع می‌دادم زیرا تاثیر پذیری و انحراف به واسطه این جریان‌ها امری است ناگزیر که نمی‌تواند در عمل کاملاً جلوی آن را گرفت. برخی از انسان‌ها به آسانی و بارآده کامل خود این را برمی‌گزینند که هیزم جهنم باشند و هیچ چیز - هر چه باشد - نمی‌تواند جلوی این را بگیرد. اینگونه انحرافات در طول تاریخ و حتی در حضور پیامبران و با وجود معجزات و اخلاق گرامی‌شان رخ داده است بنابراین امکانش نیست که در پی هر کسی که تحت تاثیر دعوت‌های منحرف قرار گرفته راه بیفتیم و او را به زور به سمت راه درست بکشانیم همین کافی است که میزان انحراف آنها را بیان کنیم. من - تا وقتی که نامه این بانوی گرامی را دریافت نکرده بودم - گمان می‌کردم انحراف این جریان خیلی واضح است و نیازی به بیان تناقض‌های وحشتناک ریشه‌ای آن نیست و از سوی دیگر این جریان فاقد هر گونه منظومه‌ای است که بتواند بر اساس آن در برابر هر مناقشه‌ای دوام بیاورد.

بر همین اساس گمان می‌کردم هر کس از این جریان پیروی می‌کند یکی از این دو است: یا از جمله اهل اهواء است که دنبال هر گونه توجیه و بهانه از سوی کسانی که عالم می‌پندارند هستند تا انجام خواسته‌ها و دلخواه خود را ممکن سازند (ما عراقی‌ها یک ضرب‌المثل داریم که بیانگر حالت رفتاری عوام در عموم جهان اسلام است. این مثل می‌گوید: بگذارش رو سر عالم و خودت بیرون بیا سالم! یعنی: گناهت به گردن کسی است که به تو فتوا داده و خودت هم روز قیامت زبانی نمی‌بینی!) (مترجم: معادل اصطلاحی در برخی مناطق ایران که: والله بالله گردن ملا!).



پیشین می گیرد. آنان دقیقاً پایه‌های اصلی جامعه و شخصیت‌های نمادین آن که جایگاهی تاریخی دارند را هدف تیرهای خشم و کینه خود قرار می‌دهند.

این ها قربانی‌های ویژه جوامع معاصرند و چه بسا همیشه وجود داشته‌اند بدون آنکه کسی متوجه‌شان شود یا درباره‌شان بشنود، اما «اینترنت» به این گروه سکوی تریبونی مجازی داده که باعث شده از پراکندگی در آیند و کم‌کم کسانی هم پیدا شوند که این ملغمه تولیدی‌شان را بخوانند. قطعاً خطر آنان از مرتکبان خشونت کمتر است اما فراموش نکنیم که خشونت آنقدر در ظاهر خود زشت است که مردم به آن روی خوش نشان ندهند اما اینها زشتی‌شان پنهان‌تر است و نتیجتاً در بلندمدت خطرناک‌تر و مضرتر.

تا پیش از دریافت آن پیام گمان می‌کردم تنها همین دو گروه اول از اینگونه جریان‌ها پیروی می‌کنند اما پس از آنکه ایشان درباره فرزندشان توضیح دادند، تصورم صحیح شد. به نظر می‌رسد دو گروه مذکور (اصحاب هوا و هوس + معلول‌های درونی) همان منبع اصلی است که «نویسنده»‌های این جریان را تولید می‌کنند. یعنی گروهی که وقت خالی کافی و یک‌لپ تاپ و اینترنت در اختیار دارند... آنها صفحات اینترنت را به معنای کامل کلمه سیاه می‌کنند و در مورد تولیدات یکدیگر نظر می‌دهند و مساحتی از شبکه را به اشغال خود در می‌آورند، به گونه‌ای که اجازه می‌دهد دیگران هم نوشته‌هایشان را دنبال کنند.

این «دیگران» که جزو هیچ یک از دو گروه پیشین نیست باعث می‌شوند دست به نوشتن ببرند. آنها نیاز به حمایت دارند یا حداقل باید دارو و عوامل پیشگیری را در اختیارشان قرار داد تا منحرف شدنشان سخت‌تر شود یا از روی آگاهی باشد.

گروهی که خود را «قرآنی» می‌نامند به چه چیزی باور دارند؟ طبیعتاً آنان مدعی‌اند که تنها به قرآن ایمان دارند و منظورشان این است که به شکل مطلق به سنت نبوی معترف نیستند و به شکلی عجیب و غریب روی این مورد تاکید می‌کنند.

(یکی از شروط مشارکت در سایت «اهل قرآن» بر روی اینترنت چنین است: «سایت اهل قرآن (!) درهای خود را به روی هر گونه اندیشه آزاد باز گذاشته است به شرط آنکه نویسنده هیچ سخنی را به خاتم پیامبران محمد علیه السلام که آن را سنت نبوی می‌خوانند منسوب نکند و هیچ سخنی را خارج از قرآن تحت دروغی که حدیث قدسی می‌خوانند به خداوند نسبت ندهد!» اینطور است پس... شرط اول این است که حدیث نبوی بدون در نظر گرفتن صحت یا ضعف یا تواتر یا هر عنوان دیگر، هرگز استفاده نشود. (استفاده از حدیث، ممنوع). یعنی قضیه ربطی به اینکه حدیث نبوی حتی در تشریح است یا خیر، ندارد. بلکه آنان اساساً هر گونه سندی را که به پیامبر - صلی الله علیه وسلم - متصل باشند نمی‌پذیرند. انگار ایشان به این دنیا آمده و رفته‌اند، بدون آنکه سخنی گفته باشند...

آنها هر قدر درباره سببی که باعث شده حدیث نبوی را کنار بگذارند سخن بگویند - اسبابی که به زودی شرح خواهیم داد - این ادعایشان که تنها به قرآن استناد می‌کنند دروغی بی‌ارزش است، بلکه کنار گذاشتن حدیث نبوی صرفاً ابزاری است برای وارد کردن مفاهیمی دیگر از منظومه‌های فرهنگی متفاوت، در

نتیجه این حرف که «فقط قرآن منبع قانونگذاری است» وسیله‌ای برای وارد سازی مفاهیمی دیگر است. (برای نمونه دمکراسی نزد آنان قدسی‌ترین مقدس است که این یا به سبب جذابیت مد گونه است یا به سبب منابع مالی. آیا آنها این مفاهیم را در قرآن یافته‌اند یا از تجربه غربی؟) من اینجا قصد مناقشه تناقض یا توافق دموکراسی با اسلام را ندارم و تنها قصد مناقشه این ادعایشان را دارم که «قرآن به عنوان منبع قانونگذاری کافی است». آنها این را برای توجیه بی‌نیازی از حدیث نبوی می‌آورند اما عملاً قرآن را بر اساس منظومه‌های فرهنگی دیگری می‌خوانند. به معنای دیگر، آنها در خوانش قرآن از کتب دیگری بهره می‌برند و همین باعث می‌شود آن کتاب‌ها به عنوان یک منبع مشارک در قانونگذاری باشد. گفتمان قرآنی‌ها نزد بیشتر «نویسنده»‌هایشان واضح است. آنان از خوانندگانی بهره‌برداری می‌کنند که به هر سببی اهل تدقیق و نقد و بررسی نیستند (عواملی مانند تنبلی، ناتوانی در تدقیق و بررسی که دلیلش آموزش تلقینی است...) آنان خواننده‌شان را با سیلی از آیات برگزیده شده و خارج شده از سیاق قرآن روبرو می‌کنند که در میانش هم چند هشدار نسبت به ترک قرآن و راه افتادن در پی کتب حدیث می‌گنجانند!

برای مثال این آیات را ذکر می‌کنند که:

أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ؟

(آیا برای آنان کافی نیست که این کتاب را که بر آنان خوانده می‌شود بر تو نازل کردیم).

فَلْيَاؤُوا بِحَدِيثِ مَثَلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ؟

(پس اگر راست می‌گویند سخنی مثل آن بیاورند)

اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانًا تَقْشَعْرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ؟

الله زیباترین سخن را [به صورت] کتابی که متشابه و مکرر است نازل کرده. آنان که از پروردگارشان می‌هراسند پوست بدنشان از آن به لرزه می‌افتد سپس پوستشان و دلشان به یاد الله نرم می‌گردد این است هدایت الله هر که را بخواهد به آن راه نماید و هر که را الله گمراه کند او را هدایتگری نیست).

فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ؟

(پس به کدامین سخن پس از آن ایمان می‌آورند؟)

این‌ها آیاتی است که هر مسلمانی با آن آشناست اما «قرآنی‌ها» آن را در سیاقی دیگر مطرح می‌کنند. آنان به جای طرح یک آیه در سیاق خودش یعنی گفتگوی ایمان و کفر و حق با باطل - یعنی همان سیاقی که همچنان در حال ادامه است و بر حسب قرائن می‌دانیم ادامه خواهد داشت - آن را در سیاق مورد ادعایشان یعنی رویارویی با حدیث نبوی می‌آورند!

بیاید یک نمونه را از مهم‌ترین کتاب‌هایشان ذکر کنیم:

پیامبر نیز پناهگاهی جز قرآن نداشت... «وَأَنْتَ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنَ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُتَعَدِّيًا» و آنچه را از کتاب پروردگارت به توحی شده است بخوان. کلمات او را تغییر دهنده‌ای نیست و جز او هرگز پناهی نخواهی یافت!

این در باره پیامبر علیه السلام است... پس در مورد ما چگونه خواهد بود؟ تمام!

«آن کسی که از آیات خداوند روی گردان می شود امرش چنان است که به سخنانی دیگر جز قرآن تمسک می جوید یعنی همان چیزی که قرآن «لهو الحدیث» نامیده است: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَرَأَىٰ مَسْتَكْبِرًا كَانُ لَمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَسَّرَهُ بَعْدَ آيَاتِنَا<sup>۷</sup>» (و برخی از مردم کسانی اند که سخن بیهوده را خریدارند تا آن مردم را بدون علم از راه الله گمراه کنند و آن را به ریشخند گیرند. برای آنان عذابی خوار کننده خواهد بود. و چون آیات ما بر او خوانده شود با تکبر روی برمی گرداند چنانکه گویی آن را نشنیده [یا] گویی در گوش هایش سنگینی است پس او را به عذابی دردناک بشارت ده.»

یعنی نویسنده ما حدیث نبوی را «لهو الحدیث» (سخن بیهوده) می داند که خداوند از آن بر حذر داشته و خلال این گفته ها با لهجه ای هشدار گونه خواننده را ترسانده و تهدید می کند که اگر حدیث نبوی (و کتب حدیث) را بر قرآن کریم برتری دهد گرفتار عاقبت بد می شود و او را تشویق می کند تا پیش از سر رسیدن اجل و پشیمانی بی حاصل از حدیث نبوی دست بکشد!

برای خواننده ای که در رحمت فرهنگ تلقینی رشد یافته و نسبت به هر گونه هشدار حساس است، افتادن در تله ای که اینها کار گذاشته اند آسان است به ویژه اگر نسبت به رفتارهای برخی از متدینان و برخی مشایخ ایراداتی داشته باشد (کسانی که این قرآنیون وقت و بی وقت به آنان هجوم می آورند).

علت اساسی در این موضوع این است که کسانی که خود را «قرآنی» می نامند با قرآن به گونه ای رفتار می کنند که گویا صرفاً «یک کتاب» است... کتابی تشکیل شده از صفحاتی کاغذی بین دو جلد... محدود سازی قرآن به این معنا باعث می شود اینگونه مقایسه ها و تناقضات را مدعی شوند... قرآن اما پیش از آنکه به این معنا کتاب باشد، یک منظومه شناختی کامل است. یک قانون اساسی است، یک پیمان میان بشریت و خالقشان. وجود قرآن به شکل یک کتاب کاغذی بین دو جلد (یا به شکل یک نسخه دیجیتال بر روی گوشی یا کامپیوتر) صرفاً یک کار اجرایی است نه بیشتر... بنابراین مشابهت قرآن با آنچه می خوانیم و نوشته هایی که بین یکدیگر رد و بدل می کنیم صرفاً یک تشابه لفظی است. به عبارت دیگر وقتی قرآن را در یک چالش قرار می دهیم و ایمان داریم در این چالش پیروز خواهد شد طرف دیگر مبارزه نباید صرفاً یک کتاب باشد (یک رمان یا یک دیوان شعر یا کتابی در علم تربیت یا حتی یکی از کتب حدیث شریف)...

در چنین حالتی اساساً هیچ مبارزه ای وجود ندارد و بنابراین فرضی که جماعت قرآنیون مدعی شده اند از ریشه باطل است چرا که کتب حدیث را در مواجهه با قرآن قرار داده اند و فرض کرده اند چنین رویارویی ممکن است و بر اساس همین فرض به چنان نتایجی رسیده اند.

کتاب هایی که می توانند در این حالت رویارویی قرآن قرار گیرند کتابهایی است که نشانگر یک منظومه فرهنگی متفاوت باشند

برای نمونه کتاب های آسمانی یا نوشته ها و ادبیات ادیان مشرکانه (ریگ و دای هندوها یا تریپیتا کازد بودائی ها). مانند چنین کتاب هایی می توانند در این رویارویی قرار گیرند زیرا نماینده یک نگاه به زندگی هستند... منظومه های فرهنگی دیگری نیز وجود دارند که ممکن است نه یک کتاب بلکه چندین کتاب آن را نمایندگی کنند (برای نمونه منظومه ارزش های غربی که یک کتاب بیانگرش نیست بلکه مجموعه ای از نوشته ها آن را شکل داده اند همانند: قرارداد اجتماعی روسو، ماگنا کارتا، عصر خرد تامس پین و نوشته های فروید و امرسون و دو تو کویل و...) این در مجموع خود می تواند کتاب رویارویی دیگری را تشکیل دهد به این اعتبار که نماینده یک نگاه به زندگی است... اما اینکه هر کتاب چاپ شده یا محصول فرهنگی را - در هر طبقه ای - همان رویارویی که در سیاق آیه پیشین ذکر شد بدانیم در بهترین حالت سخیف و در بیشترین احتمال تزویر عمدی است.

این روش در نگاه به قرآن که آن را صرفاً یک کتاب بدانیم [نه یک نگاه و یک منظومه] همین است که باعث می شود کسانی که خود را «قرآنی» می نامند کتب حدیث و سنت نبوی را «کتبی دیگر» در رویارویی و تناقض با قرآن ببینند. حدیث نبوی را باید همانند حواشی و شرح بر کتاب اصلی یعنی قرآن دانست و در این حالت حدیث و سنت بخشی جدا نشدنی از منظومه ای است که قرآن شکل داده است و نمی توان با آن مستقل از متن اصلی رفتار کرد چرا که خواندن حاشیه و شرح به تنهایی و بلکه به دور از کتاب اصلی معنایی ندارد.

این نوع رابطه بین قرآن کریم و حدیث نبوی باعث می شود رویارویی بین این دو - چنانکه آنان گمان می کنند - غیر ممکن باشد. نمی گوئیم که رابطه بین او دو، رابطه تکامل است زیرا تکامل بین دو هم طراز موضوعیت دارد و مساله اینجا متفاوت است چرا که حدیث نبوی و سنت پیامبر علیه الصلاه والسلام تابع قرآن است و نمی تواند وجود مستقل از آن داشته باشد. رابطه حاشیه و شرح با متن اینجا به مثابه تطبیق و پیاده سازی عملی قرآن کریم بر روی زمین واقعیت بشری است. در صورت نبود این حاشیه و شرح نمی توانیم فرایند پیاده سازی قرآن و مستلزمات آن و گاه قوانینی که در قرآن ذکر نشده اما برای اجرا قوانین قرآن الزامی است را بفهمیم.

کسانی که خود را قرآنیون می نامند خواهند گفت: این یعنی قرآن نیاز مند بیان و تفصیل است و این چیزی است در تناقض با آنچه در خود قرآن آمده که تبیان و تفصیل هر چیزی در آن موجود است:

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ<sup>۸</sup>

(و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است بر تو نازل کردیم) وَلَقَدْ جِئْنَا هُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَا عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ<sup>۹</sup> (و در حقیقت ما برای آنان کتابی آوردیم که آن را از روی دانش روشن ساختیم و برای گروهی که ایمان می آورند هدایت و رحمتی است).

اما آنها در عین حال دو مساله را فراموش می کنند: نخست اینکه: اینکه کتاب که با بیان و تفصیل همه چیز نازل شده در یک جلد یا یک لوح سنگی از آسمان فرو نیامده بلکه بر



# چرا امام شافعی را دوست ندارند؟

وی امام شافعی با اسم کامل ابو عبد الله محمد بن ادریس بن العباس بن عثمان بن شافع بن السائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن عبد المطلب بن عبد مناف است. بنا بر این او یک قریشی است که با پیامبر - صلی الله علیه و سلم - در عبد مناف به نیای مشترک می رسند و به خاطر جدش شافع به شافعی ملقب شده است.

ایشان در سال ۱۵۰ هجری قمری در غزه فلسطین متولد شد و در یتیمی پرورش یافت مادرش او. راهنمایی که فقط دو سال سن داشت به مکه فرستاد و در آنجا قرآن و حدیث را آموخت. او سپس نزد قبلیه بنی هذیل که فصیح ترین عرب بودند به مدت ۱۷ سال اقامت گزید تا جایی که در زبان عربی متبحر گردید و به مقام استادی در آن رسید. سپس به مدینه منوره هجرت نمود و در آنجا از امام مالک بن انس کسب علم کرد، آنگاه به بغداد مسافرت نمود و به مدت دو سال در آنجا اقامت گزید و سپس به مکه بازگشت و در آنجا با امام احمد بن حنبل که در حج بسر می بردند، دیدار کرد. پس از آن امام شافعی دوباره به بغداد بازگشت و به مدت یک ماه در آنجا ماند و سپس به مصر رفت و تا آخر عمر یعنی سال ۲۰۴ هجری قمری در آنجا باقی ماند.

وی در علوم شرعی بسیار ماهر و توانمند بود و علم اصول فقه را پایه ریزی کرد و همچنین در تفسیر و لغت استاد بود تا جایی نزد مسلمین به سومین امام از چهار امام دارای پیرو در فقه تبدیل گردید و تا کنون نیز علما تا چه رسد به طلاب، علم از کتب ایشان (الرساله، الام و جماع العلم) بهره می گیرند. علما به مکانات و منزلت امام شافعی معترف هستند؛ به عنوان مثال اصمعی امام لغت عرب می گوید: «اشعار هذیل را نزد جوانی از قریش به نام محمد بن ادریس تصحیح کردم» و همچنین امام احمد بن حنبل که شاگرد امام شافعی بوده است در باره نقش علمی ایشان می گوید: «از پیامبر - صلی الله علیه و سلم - روایت است که خداوند عزوجل در هر صد سال یک مرد را از این امت برمی گزیند تا دینش را قائم گرداند؛ عمر بن عبد العزیز یکی از آنان بود و امیدوارم که شافعی یکی دیگر از آنان باشد». امام شافعی به روش استقرائی در تعامل با وحی الهی که در قالب کتاب و سنت نازل گردیده است و تکیه بر لغت عرب و قواعد اصولی در فهم دین و اجتهاد در پیشامدهای تازه شناخته می شود. و بدین تربیت وی فضائل دو مدرسه اهل رای و اهل حدیث را در مذهب خویش یکجا کرده است. امام شافعی به روش استقرائی در تعامل با وحی الهی که در قالب کتاب و سنت نازل گردیده است و تکیه بر لغت عرب و قواعد اصولی در فهم دین و اجتهاد در پیشامدهای تازه شناخته می شود. و بدین تربیت وی فضائل دو مدرسه اهل رای و اهل حدیث را در مذهب خویش یکجا کرده است. به سبب این توان علمی عجیب و ابتکار شناختی، مذهب شافعی در سرزمین های بسیاری منتشر شد. این مذهب از جمله گسترده ترین مذاهب فقهی انتشار یافته در جهان اسلام است و در بسیاری از کشورهای اسلامی از جمله منابع فتوا و قضا است.

همه دنیا شاهد است که قیام تمدن اسلامی و ابتکارات و ویژگی های آن مبنی بر فهمی از دین و شریعت است که امام شافعی آن را از سیرت رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - و سیرت صحابه - رضی الله عنهم اجمعین - استنباط کرده است. پس از ایشان نیز، علما در جهت تکامل قواعد امام شافعی و بنای بر آن به میدان آمدند.

منحصر به فر دبودن نقش شافعی و نبوغ و روش علمی اش، مورد اتفاق همگان حتی محققین خارج از حوزه شریعت است؛ به عنوان مثال محمد عابد الجابری در مورد ایشان می گوید: «آن چیزی که قابل مناقشه نیست، این است که شافعی طراح بزرگ عقل عربی است» که منظوری از عقل عربی همان عقل اسلامی است.

اما با وجود این همه تمایزات و ابتکارات و فضائلی که شافعی داراست می بینیم که در نوشته های تعدادی از نظریه پردازان تجدد و روشنفکری معاصر، کراهت و بغض شدید و تهمت های ناروا و ظالمانه ای، بدون ارائه دلایلی مستند و علمی متوجه ایشان است. به عنوان مثال محمد اراکون، شافعی را متهم می کند که «عقل اسلامی را در چارچوب یک روش معین زندانی کرده است»، این در حالی است که امام شافعی اجتهاد و قیاس را تشویق کرده است!

ادونیس شاعر معاصر از جمله کسانی است که در این هجوم به شافعی مشارکت کرده در باره اندیشه او می گوید: «وی با روش های دیگر همان شناخت پیشین را باز تولید می کند و بر اساس این معنای توانیم آن را شرح یا تفسیر یا تشعب یا فرع سازی یا متنوع سازی بدانیم اما نمی توانیم آن را شناختی جدید نام گذاریم». اما عجیب این است که شافعی علمی جدید یعنی علم اصول فقه را به شکل کامل بنیان نهاده است که از جمله مترقی ترین و دقیق ترین علوم به شمار می رود و همچنان بر بسیاری از علوم مشابه نزد دیگران برتری دارد و قواعد اصول فقه که شافعی نهاده است قادر به پاسخگویی به نیازها و نوازل جدید و مسائل دوران است.

محمد شحرور نیز آراء شافعی را متهم می کند که «عامل ایجاد ذهنیت تحریم در عقل عربی - اسلامی است!» و این تهمتی است که به افراد دیگر جز شافعی نیز می چسباند، با این استدلال که آنها همگی صحرا نشین بوده اند! این در حالی است که شافعی مذهب قدیم اش را در بغداد و مذهب جدیدش را در قاهره مدون کرده است و این دو شهر از مراکز بزرگ فرهنگ و تمدن اسلامی هستند. جورج طرابیسی نیز شافعی را به بولس، یعنی همان کسی که مسیحیت را تحریف کرد، تشبیه کرده و می گوید: «وی اسلام قرآنی را در چارچوب اسلام صحابی و بلکه حتی اسلام تابعی، باز تاسیس کرد؛

پیامبر علیه الصلاه والسلام نازل شده، همین باعث می شود زندگی و سخن او هر چه انجام داده مستقیماً به آنچه بر وی نازل شده در ارتباط باشد. بانو عائشه در حدیثی که اینها البته معترف به آن نیستند می فرماید: «اخلاق ایشان - یعنی پیامبر صلی الله علیه و سلم - قرآن بود» یعنی ایشان علیه الصلاه والسلام تجسم عملی چیزی بود که بر سینه وی نازل شده بود، بنا بر این چگونه می توانیم چنین چیزی را که امتداد قرآن است ترک کنیم؟

مورد دوم: خود همین کتاب که مدعی استدلال به آن هستند ما را در چندین موضع به پیامبر - صلی الله علیه و سلم - حواله می دهد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا<sup>۹</sup>

(ای کسانی که ایمان آورده اید، الله را اطاعت کنید و پیامبر را اطاعت کنید و [نیز] اولیای امر خود را، پس هر گاه در امری اختلاف نظر یافتید اگر به الله و روز بازپسین ایمان دارید آن را به [کتاب] الله و [سنت] پیامبر عرضه کنید. این بهتر و نیک فرجام تر است.)

حال آیا این حواله دادن به پیامبر در تناقض با معنای بیان کامل و تفصیل قرآن است یا این حواله فرصت های دیگری را برای فهم از طریق حدیث نبوی و سنت ایشان - صلی الله علیه و سلم - در اختیار ما قرار می دهد؟

البته آنهايي که خود را قرآنیون می نامند یک کلاه «غیر» شرعی برای فرار از این تنگنا دارند و این چیزی است که به زودی به آن خواهیم پرداخت.

۱. فرقان: ۸-۷
۲. عنکبوت: ۵۱
۳. طور: ۳۴
۴. زمر: ۲۳
۵. مرسلات: ۵۰
۶. کهف: ۲۷
۷. لقمان: ۶
۸. نحل: ۸۹
۹. اعراف: ۵۲

درست همانند کاری که بولس، موسس دوم مسیحیت، با تبدیل مسیحیت انجیلی به مسیحیت حواری (منتسب به حواریون) کرد» و این تهمت باطلی است که هیچ دلیلی برای آن وجود ندارد.

حسن حنفی موضع گیری نصر حامد ابوزید درباره شافعی را اینگونه خلاصه می کند که درباره ایشان گفته است: «او یک اموی، سلطنت طلب قریشی، عربگر، علیه عقل و اجتهاد، در جستجوی شغل و چه بسا مزدور اموی ها بوده که منتظر دریافت پاداش از سوی آنان بوده است» و این سخنی است که تنها بیانش برای ردش کافی است!

اماز کریا و زون در دشمنی با شافعی از حد گذشته است تا جایی که مهارت ایشان در زبان عربی را انکار می کند و می گوید: «اسلوب شافعی در هم، پریشان و خسته کننده است!»، در حالی که شافعی فصیح برجسته عرب بوده است. و سخنان بسیاری از دیگر شخصیت های متجدد وجود دارد که در بر گیرنده دشمنی و کینه مشابهی نسبت به شافعی است، اما به نظر شما چرا تا این حد از ایشان متنفر هستند؟

متجددین و سکولارها، مخالفان نشان یعنی اسلامگرایان معاصر را متهم می کنند که افرادی تاریک اندیش، مرتجع، متعصب، متشدد و دارای فقه بدوی هستند و می گویند که ما دشمن اسلام نیستیم و بلکه دشمن داعشی گری و تندروی هستیم و از طرف دیگر دعوت به میانه روی و تسامح اسلامی می کنند که در مذاهب چهار گانه و منهج الازهر که تابع مذهب شافعی است، نمود پیدا کرده است. پس چگونه به التزام به مذاهب فقهی و از جمله مذهب شافعی فرامی خوانند و در عین حال چنین حملات شدیدی علیه امام شافعی و روش و فکر ایشان ترتیب می دهند؟! جواب را از کلام خود سکولارها و متجددین در می یابیم، وقتی به بیان آنچه از اندیشه شافعی بدمی داند می پردازند. بنا بر آنچه دکتر احمد قوشتی عبدالرحیم در کتابش تحت عنوان «موضع تجددگرایان درباره امام شافعی» ذکر کرده است، می توان علل این نفرت را در سه سبب خلاصه کرد:

سبب نخست پایه گذاری منهجی علمی توسط امام شافعی است که قوانین مشخصی در فهم متون دینی دارد و این قوانین با توجه به نزدیکی دوران شافعی به عهد صحابه و تابعین، از خلال استقرار و تحلیل روش پیامبر صلی الله علیه و سلم و صحابه و تابعین به دست آمده است. این روش که شافعی ترسیم کرده است امروزه مانع بزرگی در برابر روش های تجددگرایانه ای است که نصوص اسلامی را از طبیعت و حقیقت نشان خارج می کنند. به همین دلیل عبدالمجید الشرفی اعتراف می کند که رواج قرائت تجددگرایانه از اسلام به اتمام نمی رسد مگر با «بازنگری در منظومه اصولی به ارث رسیده از شافعی»، محمد شحرور نیز برخی از تخیلات خود را در همین رابطه در کتابی تحت نام «به سوی یک اصول فقه جدید» آورده است. سبب دوم، تاکید و تاصیل شافعی بر باور داشتن به عمومیت نصوص قرآن و سنت و آن چیزی است که پیامبر صلی الله علیه و سلم در میان صحابه و صحابه در میان تابعین راسخ کرده اند. سپس شافعی آمد و آن را مدون کرد و برای آن دلیل هایی همانند این سخن باری تعالی ذکر کرد:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ (انبیاء: ۱۰۷)

(و ما تو را نفرستادیم مگر [به عنوان] رحمتی برای جهانیان)

و همچنین:

وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لَّا نُذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ (انعام: ۱۹)

(هر کس را [که این پیام به او] برسد هشدار دهم)

و چون وحی ربانی که در قالب قرآن کریم و سنت نبوی ظاهر گردیده رسالت، پایانی برای بشر است پس لازم است که برای همه بشریت و همه دوران های آینده تا زمانی که خداوند، زمین و هر آنچه که روی آن است را به ارث ببرد، عمومیت داشته باشد. و این همان عقیده ای است که تجددگرایان تلاش در نابودی آن دارند، با این ادعا که قرآن و سنت پدیده های تاریخی است و فقط برای محدوده زمانی مشخصی و برای اهل جزیره العرب آمده است تا بدین طریق بتوانند فلسفه های عصر را رواج دهند، حال آنکه این فلسفه ها با هم تعارض و تنازع دارند و در عمل ناکارآمد، بوده اند و موجب فجایع بزرگی شده اند مانند جنایت های نازی ها در اروپا نابودی میلیون ها نفر در چین تحت نام انقلاب فرهنگی و کشتار دهها میلیون تن در روسیه با هدف نهادینه کردن مارکسیسم. و در همین راستا در عصر حاضر نیز بنیان خانواده از هم پاشیده است و تنهایی و افسردگی به سبب فلسفه های فردگرای، ماده گرایی، مدرنیسم و پست مدرنیسم گسترش یافته است.

و اما سبب سوم، تمرکز قطب های تجدد و سکولاریسم بر تضعیف و بی اعتبار ساختن موسسین علوم شرعی است تا بدین طریق بتوانند همه منظومه های علمی شرعی را که مانع پیشرفت خواسته آنها در جامعه اسلامی است، نابود کنند. به همین سبب نظر به پردازان مدرنیسم و سکولاریسم، سعی در بی اعتباری شافعی موسس علم اصول فقه، و بخاری صاحب مهم ترین کتاب در سنت نبوی، و سیبویه به عنوان یکی از ستون های فهم زبان عرب را دارند تا اسلام و دین همچون چراگاهی بی حصار برای هر کس و ناکس شود.

دکتر قوشتی در کتابش قضایای دیگری که موجب هجوم سردمداران تجدد بر شافعی و فکرش گردیده است را بیان می کند، از جمله:

- تاکید شافعی بر عربی بودن قرآن کریم و لزوم توجه به این نکته در فهم قرآن و تعامل با آن.

عبدالمجید الشرفی می گوید: «منهج لغوی که اصولی ها از آن پیروی می کنند نیاز به بازنگری دارد زیرا کارکرد زبان امروزه تغییر کرده و همینطور رابطه لغت و معنا هم چنین در تولید معنایی که لغت می رساند مشارکت داریم» معنی این حرف، تبدیل معنای نص قرآنی و نبوی به معنایی مدرن است که این اوج هرج و مرج در دین است. به عنوان نمونه، نتیجه چنین رویکردی را در معنی مدرن حجاب نزد محمد شحرور دیده ایم که از نظری حجاب مساوی با بیکیبی (لباس شنای زنانه) است!

- شافعی بر اساس آیات و احادیث و فهم و عمل صحابه و تابعین تاکید می کند که سنت نبوی حجت است و جزئی از وحی الهی می باشد که تبعیت از آن الزامی است. اما آرکون اینگونه ظالمانه شافعی را مورد اتهام قرار می دهد: «عموما همه معتقدند که او برای اولین بار حدیث را به عنوان منبع دوم اساسی نه تنها برای قانون و تشریح بلکه همینطور برای اسلام قرار داده است». اما برای بطلان چنین ادعایی کافی است بپرسیم شافعی چه قدرت و سلطه ای در اختیار داشته تا چنین چیزی را بر همه مسلمانان در دوران خود پس از خود الزامی کند؟ و این تهمت در تضاد با نص قرآن کریم است که آرکون مدعی است تنها منبع اسلام است و درباره پیامبر - صلی الله علیه و سلم - می گوید:

وَمَا يَطِّقُ عَنِ الْهَوَىٰ (۳۰) إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (نجم: ۳ - ۴)

(و از روی هوس سخن نمی گوید (۳) این نیست مگر وحیی که وحی می شود)

- تکیه شافعی بر حجیت اجماع بر اساس این سخن الله تعالی که می فرماید:

وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (نساء: ۱۱۵)

هر کس پس از آنکه راه هدایت برایش آشکار شد با پیامبر به مخالفت برخیزد [و راهی] غیر راه مومنان در پیش گیرد و راه بداند آنچه روی خود را بدان سو کرده و گذاریم و به دوزخش کشانیم و چه بازگشتگاه بدی است).

و همچنین این سخن پیامبر - صلی الله علیه و سلم - که: «ان الله لا يجمع أمتی علی ضلالة، وید الله مع الجماعة» یعنی: الله امت مرا بر گمراهی یکجانی سازد و دست الله با جماعت است. (به روایت ترمذی. آلبانی آن را صحیح می داند).

اما آدونیس شاعر تاوید اجماع توسط شافعی را بر این اساس که ترجیح جمع گرایی بر فردگرایی است مورد انتقاد قرار می دهد! صادق النیهوم اما کار شافعی در تفریق حجیت اجماع را «ترسیخ استبداد» می نامد! اما سبب واقعی این است که شافعی تقریر نموده لازمه اجماع استناد شرعی از سوی اهل علم است و این در تناقض با مرجعیت مدرن و خالی شدن عرصه نظر دهی در باب قضایای جدید از مشارکت چهره های آنان است!

- موضع شافعی درباره فعال سازی نگاه عقل گرایانه در اجتهاد و قیاس، حال آنکه شافعی از جانب تجددگرایان متهم است که «وی می خواسته ارزش اجتهادات شرعی از جمله رای و استحسان را کم جلوه دهد» چنانکه محمد سعید العسماوی می گوید! همه اینها برای این است که شافعی میان نظر عقلی و اجتهاد و نص شرعی ارتباط برقرار می سازد و این همان چیزی است که تجددگرایان می خواهند از آن رها شوند تا بتوانند بدون هیچ قیدی به راه خود ادامه دهند هر چند که اجتهادشان در اصول دین در تعارض با قرآن کریم و سنت نبوی قرار بگیرد. در پایان باید گفت که این دشمنی سکولارها با امام شافعی، دروغ بودن این ادعایشان را نمایان می سازد که مخالفتشان صرفاً با اسلام سیاسی یا وهابیت و سلفیت یا تندروی و داعش است، بلکه در حقیقت دشمنی آنها با خود اسلام است یعنی همان چیزی که از زمان بعثت مبارک نبوی، امت اسلامی بر آن اجماع کرده و هویت و تمدن خود را بر آن استوار کرده است.



# پرچمداران نهضت اصلاحی سلفی معاصر

بدون شک می‌توان علامه محمد بشیر ال‌ابراهیمی را دومین اصلاحگر تاریخ دعوت اسلامی در الجزایر و جمعیت علمای مسلمین این کشور پس از علامه شیخ عبدالحمید بن بادیس بشمار آورد.

زندگی علامه ابراهیمی فرازونشیب‌های زیادی داشته است: پرورش دوران کودکی و سپس هجرت به خارج از الجزایر، بازگشت به الجزایر و همکاری با علامه ابن بادیس، بر عهده گرفتن ریاست جمعیت علمای مسلمین پس از درگذشت علامه ابن بادیس، ترک الجزایر و حمایت از انقلاب این کشور، و سپس بازگشت به الجزایر پس از استقلال. متأسفانه کتاب‌هایی که بطور عمیق و ریشه‌ای به قضیه‌ی حمایت علامه ابراهیمی از انقلاب الجزایر و مخالفت ایشان با انحرافات جبهه‌ی آزادی از ارزش‌هایی مانند اسلام، عدالت، و آزادی پرداخته را در دسترس نداشتیم، اما از آنجایی که این مسئله از اهمیت فراوانی برخوردار است و نقل آن در این برهه از زمان که جهان اسلام شاهد انقلاب‌های مسالمت‌آمیز علیه ستمگرانی است که پس از نابودی استعمارگران اختیار قدرت را بدست گرفته‌اند بسیار ضروری است.

وقفه‌ی اول: علامه محمد بشیر ابراهیمی در سال ۱۳۰۶ هجری قمری موافق با سال ۱۸۸۹ میلادی در میان قبیله‌ی آل ابراهیم در غرب شهر قسنطینه در الجزایر در خانواده‌ی متدین دیده‌به‌جهان گشود، نسب ایشان به ادریس بن عبدالله مؤسس دولت آدارسه یا ادریسی‌ها در مغرب می‌رسد.

در نزد عمویش شیخ محمد مکی ابراهیمی که از بارزترین علمای الجزایر در عصر خود بود قرآن را حفظ نموده و علوم عربی را فرا گرفت... در همان زمان نبوغ ایشان در ادبیات عرب بر همه آشکار شد، پس از درگذشت عمویشان در حالی که چهارده سال بیشتر نداشتند مسند تدریس را بر عهده گرفتند.

در سال ۱۹۰۸ میلادی پدرش از ظلم و ستم فرانسوی‌ها به مدینه‌ی منوره هجرت کرد، و محمد بشیر در سال ۱۹۱۱ به ایشان پیوست. او در مسیر مدینه‌ی منوره سه ماه در قاهره توقف نمود و با علما و رهبران فکری و ادبی مصر از جمله: سلیم البشیری و محمد بخیت دیدار کرد و در مدرسه‌ی دعوت و ارشاد که توسط علامه رشید رضا نویسنده‌ی تفسیر المنار تأسیس شده بود دروس علمی را فرا گرفت، همچنین با دو شاعر بزرگ مصر احمد شوقی و حافظ ابراهیم دیدار کرد، پس از آن از طریق دریا به حیفا و از آنجا با قطار به مدینه‌ی منوره رفت. در مدینه‌ی منوره ملازم و همراه شیخ عبدالعزیز الوزیر تونسسی و شیخ حسین احمد فیض آبادی هندی بود و بیشتر اوقات خود را در کتابخانه‌ی شیخ الاسلام عارف حکمت مشغول مطالعه و تحقیق و تدریس بود.

در سال ۱۹۱۳ میلادی در مدینه‌ی منوره محمد بشیر ابراهیمی با علامه عبدالحمید بن بادیس و شیخ طیب العقبی که قبل از او به مدینه‌ی منوره هجرت کرده بودند ملاقات کرد، نتیجه‌ی این ملاقات‌ها پس از هفده سال، تأسیس جمعیت علمای مسلمین بود، جمعیت علمای مسلمین الجزایر آنگونه که خود ابراهیمی در مقدمه‌ای که بر کتاب عقاید اسلامی علامه ابن بادیس - رحمه الله - نوشته است، یک جمعیت سلفی بود که مهمترین هدف آن مبارزه با خرافات‌ها و بدعت‌های موجود در الجزایر و همچنین رویارویی با استعمارگران بود.

علامه محمد بشیر ال‌ابراهیمی

نویسنده: اسامه شحاده

پس از انقلاب عربی به رهبری شریف حسین در سال ۱۹۱۷ هـ دولت عثمانی که از تأمین غذا برای ارتش و ساکنان مدینه ناتوان شده بود خواستار کوچ ساکنان این شهر به دمشق شد، و خانواده‌ی ابراهیمی نیز به ناچار مدینه را ترک نموده، راهی دمشق شدند. در دمشق علامه ابراهیمی با تعدادی از علمای شام از جمله علامه‌ی شام شیخ بهجت بیطار آشنا شد، و در مسجد جامع اموی به موعظه و ارشاد پرداخت و تدریس در مدرسه‌ی سلطانیه را آغاز کرد. تعدادی از اندیشمندان شام مانند دکتر جمیل صلیبا و دکتر عدنان اتاسی در این مدت نزد او دانش آموختند.

علامه محمد بشیر ابراهیمی با مشارکت در همایش‌ها، کنگره‌ها و سمینارهای مختلف گام‌های مهمی در نهضت اصلاحی آن دوران برای متحد کردن مسلمانان برداشت.

زمانی که امیر فیصل وارد دمشق شد از ابراهیمی خواست به مدینه بازگشته و مسئولیت اداره‌ی معارف را بر عهده بگیرد، اما ابراهیمی بازگشت به سرزمین خود الجزایر را ترجیح داد.



وقفه‌ی دوم: در سال ۱۹۲۰ میلادی ابراهیمی در حالی به میهن خود الجزایر بازگشت که این کشور زیر یوغ استعمار فرانسه بود. ایشان با نوشته‌های خود مردم را نسبت به جرایم استعمارگران آگاه می‌کرد و می‌فرمود: استعمار فرانسه مانند یک بیماری وارد این سرزمین شده و با خود مرگ و اسباب مرگ به همراه آورده است... استعمار همچون بیماری سل است که مقاومت بدن را هدف می‌گیرد، استعمارگران می‌خواهند در این سرزمین با احکام اسلامی مبارزه کرده و حرمت‌های الهی را به بازی بگیرند و با الحاد و خداناباوری به مبارزه‌ی با ایمان، و با ردالت‌ها به مبارزه‌ی با فضایل و ارزش‌ها، و بابتی سواد بی‌مبارزه با آموزش، و با این بلبله‌ای «زبان فرانسوی» که هیچ بیان و اندیشه‌ای با خود ندارد به مبارزه با زبان عربی برخیزند. همچنین می‌گوید: استعمار برای آلوده ساختن الجزایر با شمشیر صلیب آمده است، و تعدادی از کشیش‌ها و معلم‌ها و پزشکان را با خود آورده است، کشیش‌ها ایشان به نشر عقیده‌ی نصرانیت پرداخته و در عقیده‌ی مسلمانان تشکیک ایجاد می‌کنند، و معلم‌ها ایشان عقل جوانان را فاسد کرده و امت را از زبان‌شان دور می‌کنند و تاریخ را تحریف نموده و آن‌ها را از دین دور می‌سازد، و پزشکشان یک درد را با چندین درد دیگر درمان می‌کند و یک میکروب را با چندین میکروب از بین می‌برد. پس از بازگشت به الجزایر، ابراهیمی پروژه اصلاحی خود در

نشر علوم دینی و زبان عربی را طبق آنچه در جلسات خود در مدینه‌ی منوره با علامه ابن بادیس به توافق رسیده بودند آغاز کردند، ابراهیمی در شهر «سطیف» مشغول به تدریس شد و دیدارهایی ماهیانه با علامه ابن بادیس برای پیگیری اخبار فعالیت‌های اصلاحی و تأثیر آن بر جامعه داشت، وی می‌گوید: در این دیدارها فعالیت‌های خودمان و تأثیر آن بر جامعه را عادلانه می‌سنجیدیم، و پس از آن تصمیمات لازم را اتخاذ می‌کردیم، و بگونه‌ای برنامه‌ی آینده‌ی خود را طراحی می‌کردیم که با هیچ اختلالی روبرو نشویم. حوادث را خوب مطالعه می‌کردیم و برای پیشامدها آماده می‌شدیم، و این ده سال مقدمه‌ای بود برای تأسیس جمعیت علمای الجزایر». وی همچنین می‌گوید: «نتایج بررسی‌های پیاپی جامعه‌ی الجزایر میان من و ابن بادیس از زمان نخستین نشستمان در مدینه‌ی منوره در سال ۱۳۳۱ هجری قمری برابر با ۱۹۱۳ میلادی این بود که بلایی که بر سر این ملت آمده از دو جهت است که باهم همکاری گسترده دارند، و یا عبارت دیگر دو استعمارگر مشترک خون این ملت را می‌مکند و دسترنجش را به یغما برده و دین و دنیايش را فاسد کرده است:

– استعمار مادی که استعماری فرانسوی است و از آهن و آتش بهره می‌برد.

– استعمار معنوی یعنی استعمار مشایخ طرق صوفیه که دین را به بهای ارزان فروخته و با رضایت کامل با استعمارگران همکاری می‌کنند.

لذا من و ابن بادیس به این نتیجه رسیدیم که جمعیت علما بایستی مبارزه با استعمارگران دومی را آغاز کند».

همه‌ی این‌ها نشان می‌دهد ابن بادیس و ابراهیمی از بالاترین مهارت‌های برنامه‌ریزی راهبردی برخوردار بودند، و همراه با هر طرحی یک طرح جایگزین نیز آماده می‌کردند، فعالیت آن‌ها نه یک واکنش عاطفی، بلکه یک اقدام حساب شده بود، لذا می‌گوید: «حکومت فرانسه در آن زمان قدرت علمای مسلمان را دست کم می‌گرفت و تصور می‌کرد ما قادر به انجام کارهای بزرگ نیستیم، اما ما موفق شدیم ظن و گمانشان را به ناامیدی تبدیل کنیم»، پس از عهده‌دار شدن جمعیت علما این منہج راهبردی و آینده‌نگری علامه ابراهیمی را با وضوح بیشتری خواهیم دید.

در سال ۱۹۲۴ میلادی علامه ابن بادیس ایشان را برای تأسیس جمعیت «برادری علمی» تشویق کرد، گرچه تأسیس این جمعیت یک تجربه‌ی ناموفق در کارنامه‌ی ابراهیمی محسوب می‌شود اما تجربه‌ای بود که ابراهیمی چند سال بعد از آن برای وضع قوانین جمعیت علمای مسلمان که در سال ۱۹۳۱ میلادی همزمان با جشن فرانسوی‌ها بمناسبت صدمین سالگرد اشغال الجزایر تأسیس شد استفاده کرد، علامه ابن بادیس بعنوان رئیس جمعیت و ابراهیمی بعنوان نایب رئیس آن انتخاب شدند، و مسئولیت نظارت بر فعالیت‌های جمعیت در غرب الجزایر به ابراهیمی واگذار شد، لذا ایشان به شهر تاریخی تلمسان منتقل شده و در آنجا سکونت گزیدند.

مرحله‌ی (۱۹۴۰-۱۹۳۱) از عمر جمعیت علمای الجزایر را می‌توان مرحله‌ی پایه‌گذاری انقلاب این کشور علیه استعمارگران فرانسوی دانست. گرچه جمعیت علمای الجزایر خود را از سیاست دور نگه داشته بود، اما اهداف حقیقی جمعیت بنا به تعبیر خود ابراهیمی «نیمه‌ای از استقلال» بود.





در تلمسان ابراهیمی دارالحدیث را راه اندازی کرد، در کنار این مرکز علمی یک مسجد و یک سالن کنفرانس و بخش هایی ویژه‌ی دانشجویان و طلاب علم وجود داشت، و اولین مدرسه‌ی جمعیت علما محسوب می‌شد که ساختمان آن اجاره‌ای نبود، این مرکز به سبک معماری اندلسی ساخته شد و در مراسم افتتاحیه‌ی آن ۳۰۰۰ نفر از جمله ۷۰۰ میهمان از خارج شهر تلمسان از جمله عبدالحمید بن بادیس بود حضور یافتند.

ابراهیمی روزانه در این مرکز ده درس ایراد می‌کرد و بعد از نماز عشاء در یکی از مراکز پیرامون تاریخ اسلام سخنرانی می‌کرد، او شیوه‌ی آموزش و پرورش را اینگونه فهمیده بود. ایشان بشدت از سوی اشغالگران فرانسوی مورد فشار قرار گرفتند، لذا تصمیم گرفت چنان وانمود کند که به بازرگانی مشغول است تا دید فرانسوی‌ها را از دروس و شاگردانشان دور کند.



دارالحدیث در تلمسان

زمانی که بر شیپور جنگ جهانی دوم دمیده شد، ابراهیمی می‌گوید: در منزلم در تلمسان با ابن بادیس دیداری داشتم، با هم گفتگو کردیم که اگر جنگ رخ داد چه کنیم، تصمیم گرفتیم هر کدام از ما از دنیا رفت دیگری جانشینش شود، و همه‌ی احتمالات را در نظر گرفتیم و از آنچه به توافق رسیده بودیم دو نسخه یادداشت کردیم. در سال ۱۹۴۰ زمانی که جنگ جهانی دوم رخ داد، ابن بادیس به اجبار در حصر خانگی قرار گرفت، و ابراهیمی از آنجایی که حاضر نبود در رادیو به سود فرانسوی‌ها سخنرانی کند به صحرای جنوبی الجزایر در روستای آفلو تبعید شد، از آنجایی که ابن بادیس و ابراهیمی این روزها را پیش بینی می‌کردند در سال ۱۹۳۹ میلادی روز نامه‌های جمعیت علما و روز نامه‌ی شهاب متعلق به ابن بادیس

را متوقف کردند تا اینکه مبادا از سوی فرانسوی‌ها برای نشر اباطیل و اکاذیب تحت فشار قرار بگیرند، و معتقد بودند «تعطیل بهتر است از نشر اباطیل».

زمانی که ابن بادیس از تبعید ابراهیمی باخبر شد نامه‌ای به این مضمون برایش ارسال کرد:

برادر عزیزم استاد بشیر الابراهیمی - سلمه الله - السلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

از موضع شجاعانه و عدالت خواهانه‌ی شما باخبر شدم و می‌گویم: «الآن ای عمر».

از علم و دین محافظت کردی، خداوند از تو محافظت کند، و دین خدا را بزرگ داشتی، خداوند قدر و منزلت تو را در دنیا و آخرت بزرگ دارد، مایه‌ی عزت دین و علم شدی، خداوند تو را در مقابل تاریخ صادق عزت دهد، آن دور را روسفید کردی، خداوند در روز دیدارش تو را روسفید بگرداند، و تو را بر راه راست استوار بگرداند، هر آنچه نیاز داشتی مرا از آن باخبر کن... خداوند خود یاری‌گر است درود خدا بر شما؛ از سوی برادرت عبدالحمید بن بادیس.

یک هفته پس از تبعید ابراهیمی، علامه ابن بادیس چشم از جهان فرو بست، و اعضای جمعیت در غیاب ابراهیمی او را بعنوان رئیس جمعیت علما انتخاب کردند چرا که منزلت و جایگاه ایشان را بخوبی می‌دانستند، همچنان که در آغاز تأسیس جمعیت علما بدون آگاهی علامه ابن بادیس ایشان را بعنوان ریاست جمعیت انتخاب کردند، استاد ابراهیمی بمدت سه سال از محل تبعید خود جمعیت را با نامه نگاری اداره می‌کرد تا اینکه در سال ۱۹۴۳ آزاد شد.

یکی از اعضای جمعیت علما بنام شیخ تبسی نامه‌ای به ابراهیمی نوشت و در گذشت ابن بادیس را خدمت ایشان تسلیت عرض کرد و او را از انتخابش بعنوان رئیس جمعیت علما باخبر ساخت، در این نامه آمده است: «... برادران شما در شورای اداری جمعیت علما در شهر قسنطینه ریاست جمعیت را به شما واگذار کرده و جایگاه برادر را حلتان علامه ابن بادیس را به شما می‌سپارند، و همانگونه که او بر تمام فعالیت‌های علمی و اداری جمعیت نظارت می‌کرد شما نیز خواهید کرد...» این نامه بیانگر جایگاه ابراهیمی نزد شورای اداری جمعیت علما و احترام اعضای جمعیت به بزرگان نشان بود.

حتی در تبعید هم ابراهیمی از تعلیم و آموزش مردم دست برنداشت، و تا جایی که اجازه داشت برای مردم سخنرانی می‌کرد. نتیجه و دستاورد این سخنان آثار ارزشمندی بود که برخی از آن‌ها تا کنون به زور طبع آراسته نشده است مانند: دیوان اشعار ۸۸۱ بیتی، دیوان شعر حماسی ۳۶ هزار بیتی، و رساله‌ی سوسمار.

وقفه‌ی سوم: ابراهیمی از زمان آزادی در سال ۱۹۴۳ تا پایان جنگ جهانی به شدت تحت کنترل بود، سپس به پایتخت الجزایر آمد تا بطور مستقیم مدیریت جمعیت علما را بر عهده بگیرد و بر فعالیت مدارس و مساجد و مراکز و روزنامه‌ها و مجلات وابسته به آن نظارت کند. ایشان پس از انتقال به پایتخت و مدیریت مستقیم جمعیت تصمیم گرفتند مدارس جدیدی راه اندازی کنند، لذا با حمایت مردمی ۷۳ مدرسه را با یک طراحی راه اندازی کردند تا به نسل‌های آینده بگویند همه‌ی این مدارس نتیجه‌ی یک اندیشه است، این روند ادامه داشت تا اینکه تعداد مدارس وابسته به جمعیت علما به ۴۰۰ مدرسه رسید و صدها هزار دختر و پسر دانشجو در آن مشغول تحصیل و هزار و دویست معلم در آن مشغول تدریس

شدند. بودجه‌ی مدارس جمعیت علما در سال ۱۹۵۲ میلادی صد میلیون فرانک فرانسه بود.

چندسالی از پایان تبعید ابراهیمی نمی‌گذشت که بار دیگر ایشان زندانی شدند، و همراه با ایشان ۷۰ هزار الجزایری دیگر که بیشتر آنان اعضای جمعیت علما بودند به زندان افتادند. شصت هزار الجزایری در سال ۱۹۴۵ توسط رژیم فرانسه کشته شدند، ابراهیمی یک سال را در زندان سپری کرد و در آنجا با سختی‌های بسیاری روبرو شد و چندین بار ایشان را به بیمارستان منتقل کردند. او با عزمی راسخ از زندان خارج شد و بار دیگر مدارس و همایش‌ها و مجلات جمعیت علما و فرع آن در پاریس را فعال کرد و اداره‌ی مجله‌ی بصائر را بر عهده گرفت و بر اساس منش و روش علامه رشید رضا در مجله‌ی المنار پیش رفت. وی با وجود سفرهای متعددی که داشت کلیه‌ی کارهای مجله را خود انجام می‌داد، تا جایی که چند شب می‌گذشت و چشمانش خواب را تجربه نمی‌کرد. ابراهیمی برای برنامه‌ریزی منهج آموزشی مدارس جمعیت علما «کمیته‌ی آموزش عالی» راه‌اندازی کرد، و نتیجه‌ی این تلاش‌ها فراهم شدن زمینه‌ی ادامه‌ی تحصیل برای ده‌ها هزار دانش‌آموزی بود که مرحله‌ی ابتدایی را به پایان رسانده بودند و می‌خواستند تحصیلات خود را کامل کنند. جمعیت علما در سال ۱۹۴۸ میلادی در شهر قسنطینه دبیرستان علامه ابن بادیس را راه‌اندازی کرد، و تا قبل از آن دانش‌آموزان برای تحصیل در مقطع دبیرستان به شهرهای زیتونه در تونس و قرویین در فاس مغرب مسافرت می‌کردند، و برای اولین بار دانش‌آموخته‌هایی از الجزایر و از دبیرستان علامه ابن بادیس برای تحصیل در مقاطع دانشگاهی به کشورهای مشرق عربی فرستاده شدند.

در نخستین سال تأسیس دبیرستان علامه ابن بادیس بیش از هزار دانش‌آموز از مناطق مختلف الجزایر در این مدرسه ثبت نام کردند. خوابگاه دبیرستان تنها گنجایش هفتصد نفر را داشت و این خوابگاه‌ها مجهز به تخت، کمد، آشپزخانه، و سرویس بهداشتی بود. ابراهیمی حمایت از این دبیرستان در مقابل اشغالگران فرانسوی را بسیار ضروری می‌دانست لذا از شیخ مسجد جامع زیتونه علامه طاهر بن عاشور خواست تا دبیرستان ابن بادیس تابع مسجد زیتونه باشد. علامه ابن عاشور نیز با این طرح موافقت کرد، و خطابی رسمی در این زمینه مرقوم داشتند.

این هماهنگی با شیخ مسجد جامع زیتونه توسط جمعیت دانشجویان جزایری در زیتونه انجام شد، دانشجویانی که از سوی جمعیت علما برای ادامه تحصیل به زیتونه فرستاده شده بودند. این را می‌توان از دیگر فعالیت‌های جمعیت علما و شخص ابراهیمی دانست، ایشان دانشجویانی را به شهرهای مختلف می‌فرستاد و آنان را تشویق می‌کرد تا هیئت‌ها و سازمان‌ها و مؤسساتی تشکیل دهند که مایه‌ی تقویت آنان شود.

همچنین ابراهیمی بر مراکز جمعیت و نمایندگی‌های آن در فرانسه که اولین مرکز اسلامی در کل اروپا بود نظارت می‌کرد. در جنگ جهانی این مرکز متوقف شد، و در سال ۱۹۴۷ م استاد ابراهیمی، شیخ سعید صالحی بازرسی کل جمعیت را به فرانسه فرستاد تا وضعیت این مرکز را بررسی کند و زمینه‌ی بازسازی و فعال کردن مجدد آن را فراهم کند، در نتیجه این مرکز بار دیگر گشایش یافت و نه تنها کارگران الجزایری مقیم فرانسه، بلکه دانشجویان الجزایری

که در دانشکده‌های مختلف فرانسوی مشغول به تحصیل بودند با این مرکز ارتباط برقرار کردند.

فعالیت‌های ابراهیمی در الجزایر او را از توجه به قضایای مسلمانان باز نداشت، لذا در سال ۱۹۴۸ م ایشان همراه با برخی سران الجزایر به عضویت کمیته‌ی کمک به فلسطین درآمدند، و کمک‌های مالی فراوانی برای فلسطین اشغالی جمع‌آوری کرده و ۱۰۰ مجاهد را به این کشور اعزام کردند، همچنین ایشان پیام‌های زیادی برای نهادهای بین‌المللی و عربی نوشته و مظلومیت ملت فلسطین را به آن‌ها یادآور شدند، و مقالات زیادی در این رابطه مرقوم داشتند.

توطئه‌های فرانسه علیه جمعیت علما متوقف نشد، ابراهیمی در سال ۱۹۵۰ برای پاسخگویی در باره‌ی دو قضیه‌ی مهم به پاریس فراخوانده شد:

اول: خواسته‌ی ابراهیمی از دولت فرانسه مبنی بر عدم دخالت در قضایای دینی و آزادی آموزش زبان عربی برای الجزایری‌ها زیرا فرانسه رژیممی است که ندای سکولاریسم سر می‌دهد، اما نماز حج، فتوا، وقف و همه‌ی امور دینی الجزایر را زیر سلطه‌ی خود دارد. دوم: ابراهیمی معتقد بود الجزایری‌های مقیم فرانسه حق دارند مسائل دینی و زبان مادری خود را در کلیه‌ی نمایندگی‌های جمعیت علما در فرانسه که در سال ۱۹۳۶ توسط علامه ابن بادیس تأسیس شده بود فرا گیرند.



ابراهیمی برای بار دوم در سال ۱۹۵۲ جهت مشارکت در ششمین دوره‌ی مجمع عمومی سازمان ملل متحد به فرانسه سفر کرد و با هیئت‌های کشورهای مختلف دیدار و در مقرر نمایندگی جمعیت علما در پاریس سران هیئت‌های کشورها را به ضیافت شام میهمان کرده و بحران انسانی الجزایر را برای آن‌ها شرح داد. علامه ابراهیمی توجه زیادی به نمایندگی جمعیت علما در پاریس داشت، لذا شیخ ربیع بوشامه را برای اداره‌ی این مرکز روانه‌ی فرانسه کرد، چرا که ایشان سابقه‌ی فعالیت در نمایندگی جمعیت علما در پاریس را داشتند.

استاد محمد بشیر ابراهیمی یک شخصیت راهبردی طراز اول بود، متوجه ضرورت جستجوی آینده‌ای برای تأمین آینده‌ی جمعیت علما و محافظت از صدها مدرسه‌ای که هزاران دانش‌آموز در آن تحصیل می‌کردند بود. این مدارس نیازمند هزینه‌های مالی هنگفتی بود که مردم الجزایر به تنهایی قادر به تأمین آن نبودند، لذا ابراهیمی می‌دانست اشغالگران منتظر روزی هستند که جمعیت علما به ناتوانی مالی برخورد کند و پروژه‌ی اصلاحی‌اش متوقف شود. ابراهیمی و همراهانش معتقد بودند الجزایر طی پنج سال آینده به حداقل ۱۵۰ مدرسه در هر سال نیاز دارند تا اینکه مجموع مدارس



جمعیت به هزار مدرسه برسد، علاوه بر سه دبیرستان پسرانه و یک مرکز تربیت معلم برای آقایان و بانوان؛ اما در سطح آموزش عالی دانشجویان را برای تحصیل به کشورهای دیگر اعزام می‌شدند. ابراهیمی و هم‌راهانش به این نتیجه رسیدند که از کشورهای عربی درخواست کمک نموده و از آن‌ها بخواهند الجزایری‌ها را برای تحصیل در کشورهایشان بپذیرند، لذا ایشان برای طرح مشکلات الجزایر در سال ۱۹۵۲ یک سفر طولانی را آغاز کرد و طی سه سال پی‌پی از مصر، عربستان سعودی، کویت، عراق، و اردن بازدید کرد، و از آنجایی که ایشان از قبل برای همه شناخته شده بود در هر کدام از این کشورها مورد استقبال گرم قرار می‌گرفت. نتیجه‌ی این سفرها چند هزار لیره‌ی مصری بود که نمی‌شد با آن حتی یک مدرسه را ساخت، و صد بورسیه‌ی تحصیلی بدون صرف مخارج زندگی که ابراهیمی سالانه هزاران لیره از طرف جمعیت برایشان هزینه می‌کرد.

ابراهیمی در مسافرت بود که انقلاب الجزایر شروع شد و وی نتوانست به الجزایر بازگردد، لذا در قاهره مستقر شد و از دفتر جمعیت علما در قاهره حرکت را رهبری کرد، و جوانان الجزایری را برای تحصیل به کشورهای مختلف اعزام می‌کرد. منزل او در محله‌ی مصر جدید در قاهره مبدل به محلی برای دیدار علما و ادبا و دانشجویان و جوانان انقلابی الجزایر شد.

ابراهیمی مورد احترام اقبشار مختلف جامعه بود، در سال ۱۹۵۴ م هنگامی که اختلافات میان جماعت اخوان المسلمین و جمال عبدالناصر به اوج خود رسید، ایشان تلاش کردند با میانجیگری به این اختلافات پایان دهند، اما موفق نشدند.



دیدار ابراهیمی با جمال عبدالناصر برای میانجیگری جهت آزادی اسلامگرایان مصر

وقفه‌ی چهارم: با خیزش مردمی الجزایر علیه فرانسه در تاریخ ۱۱/۱۱/۱۹۵۴ میلادی ابراهیمی حمایت از این انقلاب را وظیفه‌ی خود می‌دید لذا اولین شخصیت علمی الجزایر بود که این انقلاب را تأیید کرد و فتوای جهاد با مال و نفس و فرزند را صادر کرد و از نخستین کسانی بود که پیمان جبهه‌ی آزادی الجزایر را امضا کرد، چرا که ابراهیمی بر این باور بود که این انقلاب دستاورد طبیعی تلاش‌های سی‌ساله‌ی جمعیت علما در پرورش نسلی آزادی خواه است، لذا به جرأت می‌توان علامه محمد بشیر ابراهیمی را «روح انقلاب» الجزایر دانست.

دکتر فاضل الجمالی رئیس وقت هیئت عراق در سازمان ملل می‌گوید: ابراهیمی بمناسبت استقلال لیبی در سال ۱۹۵۱ م سخنرانی کرد و گفت: «الجزایر بزودی شمارا با قهرمانانش و قربانی‌هایی که در راه استقلال و ابراز هویت عربی و اسلامی خود می‌دهد شگفت

زده خواهد کرد»، او در هر لحظه منتظر قیام مردمی بود. ابراهیمی در افتتاح دفتر مغرب عربی جمعیت علما در قاهره که کشورهای تونس، مغرب و الجزایر را در بر می‌گرفت نقش اساسی داشت، و در این دفتر سه کشور تونس، مغرب، و الجزایر را برای مبارزه با استعمار فرانسه فرامی‌خواند، همچنین ایشان در مصر رادیو صدای الجزایر را راه اندازی کرد. اولین پیامی که از این رادیو پخش شد صدای ابراهیمی بود که می‌گفت: «نشونم که عقب نشینی کرده‌اید»، علامه محمد بشیر ابراهیمی زبان انقلاب مردمی در کنفرانس‌های مطبوعاتی، دیدارهای تلویزیونی و گفتگوهای رادیویی شده بود، برای دفاع از انقلاب الجزایر به کشورهای مختلف سفر کرد، و با پادشاهان و علما و اندیشمندان مختلف دیدار کرد. در سفر پاکستان با سانحه‌ی رانندگی روبرو شد و در نتیجه‌ی شکستن ستون فقراتش چند ماه را در بستر بیماری سپری کرد، اما نخواست خبر این حادثه منتشر شود تا مبادا فرانسوی‌ها از این خبر برای تضعیف انقلاب مردم الجزایر سوء استفاده کنند.

از آنجایی که جمعیت علما نقش محوری و اساسی در انقلاب الجزایر داشت، اعضای جمعیت پایه‌گذاران ارتش آزادیبخش این کشور بودند، جمعیت علما در بیانیه‌ای که در مجله‌ی بصائر بتاریخ ۷/۱/۱۹۵۶ م منتشر کرد رسماً از خیزش مردمی الجزایر حمایت کرد، که در نتیجه‌ی آن استعمارگران فرانسوی جمعیت علما را منحل کرده و پرونده‌ی فعالیت آنرا باطل کردند.

اما نمایندگی جمعیت در پاریس همچنان به حمایت از انقلاب مردمی الجزایر ادامه می‌داد و الجزایری‌های مقیم این کشور را به حمایت از این خیزش و موضع‌گیری علیه استعمارگران فرامی‌خواند. ابراهیمی تا زمان استقلال الجزایر در مصر ماند و در سال ۱۹۶۲ م به کشور بازگشت، وی در مصر پرچم دفاع از اسلام و الجزایر را برافراشت، و بطور هفتگی همراه با دیگر علما و اندیشمندان در همایش‌ها و سمینارهایی که برای دفاع از الجزایر برگزار می‌شد مشهور به «همایش برگزیدگان» مشارکت می‌کرد. در سال ۱۹۶۱ از ایشان بعنوان عضو فعال مجمع جهانی زبان عربی در قاهره تقدیر شد، او پیش‌تر در سال ۱۹۵۴ میلادی فرستاده‌ی ویژه‌ی مجمع جهانی زبان عربی بود، و در سال ۱۹۴ فرستاده‌ی ویژه‌ی مجمع در دمشق بود.

اما عناوین مهمی که علامه محمد بشیر ابراهیمی زندگی خود را وقف دفاع از آن کرده بود عبارت بودند از: دین، زبان، میهن. و برای دفاع از این سه عنوان با استعمارگران اشغالگر و صوفی‌هایی که آنان را همراهی می‌کردند و غرب زده‌ها به مبارزه برخاست. وقفه‌ی پنجم: پس از پیروزی انقلاب مردمی الجزایر و اعلام استقلال این کشور، ابراهیمی به میهن بازگشت، و اولین خطبه‌ی جمعه را در مسجد جامع «کتشاه» در پایتخت ایراد کرد. مسجدی که استعمارگران فرانسه در راستای سیاست‌های اسلام‌ستیزانه‌ی خود در روز جمعه به آن یورش برده آنرا تبدیل به کلیسا کرده بودند. خطبه‌ی ابراهیمی در این مسجد اعلام پایان مسیحی سازی ملت الجزایر بود، گرچه پروژه‌ی مسیحی سازی مردم الجزایر با شکست روبرو شد اما درگیری‌های میان جمعیت علمای مسلمین به رهبری بشیر ابراهیمی و سران جبهه‌ی آزادیبخش الجزایر پیرامون هویت این کشور و جایگاه اسلام در قانون اساسی الجزایر همچنان ادامه

پیدا کرد.

پس از پیروزی خیزش مردمی الجزایر اختلافات زیادی میان سران سیاسی این کشور رخ داد، و این اختلافات جز با گرایش هواری بومدین رئیس ستاد مشترک ارتش کشور به آقای احمد بن بلا و تعیین ایشان بعنوان رئیس جمهور الجزایر خاتمه نیافت. اینجا بود که ابراهیمی بطور کلی رابطه خود با جبهه‌ی آزادی بخش الجزایر را قطع کرد چرا که بن بلا متأثر از اندیشه‌های اشتراکی چپی بود. ابراهیمی بن بلا را به نادیده گرفتن اسلام در تصمیمات کشوری متهم می کرد و نقش اسلام و اسلامگراها در آزادسازی کشور از استعمارگران را به او یادآور می شد. این اختلافها سبب شد ابراهیمی در حصر خانگی قرار بگیرد و حقوق ماهیانه‌ی او قطع شود و تا زمان وفاتش در حصر بماند.

حصر خانگی ابراهیمی باعث نشد دیدار هیئت‌های مختلف با ایشان متوقف شود. ایشان در سال ۱۹۶۴ م بمناسبت اختلافات سیاسی سران کشور و انحراف از ارزش‌های اسلامی پیام‌هایی به سران الجزایر نوشت به این مضمون:

بسم الله الرحمن الرحيم

خداوند چنان مقدر کرد که تا استقلال الجزایر زنده بمانم. در آن روز می توانستم آسوده خاطر به استقبال مرگ بروم چون تصور می کردم مشعل جهاد در راه دفاع از اسلام و زبان عربی - جهادی که بخاطرش زندگی می کردم - را به سردمداران کشور تقدیم کرده‌ام، لذا سکوت اختیار کردم.

اما امروز که بیست و چهار سال از درگشت شیخ عبدالحمید بن بادیس - رحمه الله - می گذرد، لازم می بینم سکوت خود را بشکنم، چرا که می بینم کشور بسوی یک جنگ داخلی خانمان سوز پیش می رود، و بایک بحران روحی بی نظیر روبرو شده است، و از مشکلات اقتصادی دشواری رنج می برد. ظاهراً مسئولین ما نمی دانند که ملت قبل از همه چیز خواهان وحدت و صلح و رفاه هستند، و پایه‌ی تصمیماتی که اتخاذ می کنند باید برگرفته از ریشه‌های عربی و اسلامی ما باشد نه از مذاهب بیگانه.

وقت آن رسیده است که مسئولین پاکدستی خود را برای ملت ثابت نموده و به هیچ چیزی جز فداکاری و مبارزه فکر نکنند، و اینکه منافع عمومی برایشان اولویت داشته باشد. وقت آن فرا رسیده است که واژه‌ی رنگ پریده‌ی برادری به مفهوم حقیقی اش باز گردد، و به شورایی باز گردیم که پیامبر صلی الله علیه و سلم بر آن حریص بودند. وقت آن فرا رسیده است که فرزندان الجزایر سرزمینی بسازند که عدالت و آزادی در آن حکمفرما شود، سرزمینی بر اساس تقوا و رضایت الهی.

### در گذشت ابراهیمی:

علامه محمد بشیر ابراهیمی در روز جمعه ۲۰ محرم سال ۱۳۸۵ هجری قمری برابر با ۲۱ مه ۱۹۶۵ میلادی در حالیکه ۷۶ سال سن داشت در الجزایر چشم از جهان فرو بست و پس از تشییع جنازه‌ی باشکوه در مقبره‌ی «سیدی احمد» دفن شد.

آثار علمی ابراهیمی: از ابراهیمی بیش از پانزده اثر در زبان و ادبیات عرب و امور دینی بجا مانده است که بیشتر آن مفقود است. خود او و برخی شاگردان و دوستدارانش آثار او را در چهار جلد جمع آوری کرده‌اند، از جمله کتاب عیون البصائر که عبارت است از سرمقاله‌های ابراهیمی در روزنامه‌ی البصائر.

### برخی سخنان علامه ابراهیمی:

- مسلمانان چگونه بدبخت می شوند مادامی که قرآنی دارند که سلف و پیشینیان آن‌ها را خوشبخت کرد؟ چگونه متفرق و گمراه می شوند در حالی که کتابی دارند که سلف و پیشینیان آن‌ها را بر تقوا جمع کرد؟ اگر آن‌ها از قرآن پیروی می کردند و قرآن را در زندگی خود پیاده می کردند خوار و ذلیل نمی شدند، اما سلف و پیشینیان به آن ایمان آوردند و آن را در زندگی خود پیاده ساختند و در نتیجه به مقامات رفیع دست یافتند، و ما به قرآن ایمانی ناقص داریم و پیروی ما از آن نیز دارای خلل و اشکال است، و هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت.

- تدبیر در قرآن و پیروی از آن فرق میان اول امت و آخر امت است، و به راستی چه فرق بزرگی است. عدم تدبیر در قرآن میان ما و علم و دانش فاصله انداخته و ما از این مشکل رهایی نمی یابیم جز با بازگشت به قرآن و پیروی از آن، و به رستگاری نمی رسیم جز با ایمان و عمل صالح. قَالِذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (اعراف: ۱۵۷) پس کسانی که به او ایمان آوردند، و او را گرامی داشتند، و او را یاری دادند، و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنانند که رستگارند.

- بدترین ویژگی دعوتگران بسوی فرهنگ غربی جهالت و نادانی مطلق آن‌ها به حقیقت اسلام است، و بدترین ویژگی دعوتگران بسوی فرهنگ اسلامی جهالت و نادانی مطلق آن‌ها به مشکلات عصر است. - میهن بدن‌ها را جمع می کند، گویش، زبان‌ها را جمع می کند، اما آنچه دل‌ها را جمع می کند و میانشان الفت ایجاد می کند دین است، لذا در افق‌های تنگ به دنبال وحدت نباشید، بلکه آن را در دین و قرآن بجوید، در افق‌هایی گسترده.

- اگر اسلام عبارت است از دین و سیاست، جمعیت علمای مسلمین یک جمعیت دینی و سیاسی است. جمعیت علما بر این باور است که عالمی که سیاست نداند عالم نیست، و اگر علمای دین از سیاست کناره‌گیری کنند چه کسی سیاست کشور را اداره کند؟ - از برخی نادانان و بیمار دلان می شنویم که می گویند: مشارکت علمادر همایش‌ها و نشست‌های سیاسی چه معنایی دارد؟ گویا این عده می خواهند ما را از این غول و همی «غول سیاست» بترسانند، و با این سخنان پوچ فرصت‌ها را از ما بگیرند، چه بسیار سخنان پوچی که فرصت‌ها را تباه کرده است.



رئیس جمعیت علمای مسلمان الجزایر پیروی یک حبیب در زیر درخت خوابیده است.

برای اطلاع بیشتر از زندگی علامه محمد بشیر ابراهیمی رحمه الله مراجعه کنید به: فی قلب المعرکه، محمد البشیر الإبراهیمی، شرکه دار الأمه، الجزائر، ط ۱، ۲۰۰۷  
الإبراهیمی ونضال الکلمه، د. محمد زمران، دار الأعلام، الأردن، ط ۱، ۲۰۱۰  
الشیخ محمد البشیر الإبراهیمی بأقلام معاصریه، شرکه دار الأمه، الجزائر، ط ۲، ۲۰۰۷  
البشیر الإبراهیمی نضاله وأدبه، محمد مهداوی، دار الفکر، سوریه، ط ۱، ۱۹۸۸  
من سیر الخالدین بأقلامهم، حسن سویدان، دار القادری، سوریه، ط ۱، ۱۹۹۸



رهگانه

# حجاب‌های میان بنده و پروردگار

(برگرفته از سخنان امام ابن قیم)



## حجاب اول: جهل نسبت به پروردگار

یعنی اینکه بنده، خداوند خود را به درستی نشناسد یا اینکه درک اشتباهی از او در ذهن داشته باشد. آنکه او را دوست ندارد او را شناخته و آنکه او را شناخته نیز ممکن نیست او را دوست بدارد.

بر این اساس، کسی که واقعا اهل سنت پیامبر است و واقعا در جستجوی علم نسبت خداوند و دینش است، جزو کسانی است که اولیای خداوندند و او را دوست می‌دارند و او نیز آنان را دوست می‌دارد. بدیهی است هر چه الله را بیشتر بشناسی، او را بیشتر دوست خواهی داشت.

شعب، سخنور پیامبران خطاب به قومش چنین فرمود:  
وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ<sup>۱</sup>  
(و از پروردگار خود آمرزش بخواهید سپس به درگاه او توبه کنید. پروردگار من مهربان و دوستدار است).  
درو پروردگار بزرگ چنین می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا<sup>۲</sup>  
(کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به زودی [خداوند] رحمان برای آنان محبتی قرار می‌دهد).  
ضخیم‌ترین حجاب میان بنده و پروردگار همین عدم شناخت نسبت به الله است، وانسان، دشمن آن چیزی است که نمی‌شناسد.

کسانی که او را نمی‌شناسند او را بد می‌دارند. و کسانی که پروردگار را نمی‌شناسند به جای او شیطان را پرستش می‌کنند. کسانی که خداوند را نمی‌شناسند معصیت او را می‌کنند

به همین دلیل خداوند قبل از هر چیز مومنان را به علم و شناخت نسبت به خود دعوت کرده است:

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِنَفْسِكَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ<sup>۳</sup>  
پس بدان که هیچ معبودی [به حق] جز الله نیست و برای گناه خویش آمرزش جوی و برای مردان و زنان با ایمان [مغفرت بخواه] دوای این جهل این است که الله را آنگونه که شایسته است بشناسی. آنگاه که او را شناختی خواهی توانست حقیقت توبه را به دست آوری.

## حجاب دوم: بدعت

هر آنکه در دین خداوند نوآوری می‌کند با این بدعت و نوآوری، میان خود و الله پرده و حجابی به وجود می‌آورد. این حجاب تا وقتی که شخص، دست از بدعت خود بکشد همچنان وجود خواهد داشت.

پیامبر ماصلی الله علیه و آله وسلم می‌فرماید: هر که در این امر ما (یعنی دین) آنچه را که از آن نیست نوپدید آورد، این کار او مردود است» [متفق علیه]  
هر کار نیک دو شرط دارد:

اول: اخلاص. یعنی اینکه آن کار صرفاً بدون هیچ شریکی برای خداوند باشد.

دوم: متابعت و پیروی. یعنی اینکه کار نیک بر اساس روش رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد.

هر کاری که این دو شرط را نداشته باشد به عنوان کار نیک شرعی شناخته نمی‌شود و به سوی خداوند بالا نمی‌رود، زیرا تنها کار نیک پاک و درست به خداوند می‌رسد.

بر این اساس، بدعت حجابی است که مانع رسیدن کار نیک به نزد خداوند می شود و این به معنای نرسیدن بنده به خداوند است. مبتدع، (یعنی شخص نوآور در دین) الله را بر اساس دلخواه خود عبادت نموده نه بر اساسی که خداوند خواسته است، و هوای نفس و دلخواه انسان حجابی است بین بنده و پروردگار. باید دانست که شخص اهل بدعت، بدتر از شخص گناهکار است زیرا شخص گناهکار خود را مقصر می داند اما شخص اهل بدعت کار خود را خوب دانسته و چه بسا به شدت از آن دفاع کرده و آن را عامل نزدیکی به خداوند می داند!

### حجاب سوم: گناهان کبیره ی درونی

که این گناهان، بسیار هستند؛ به مانند تکبر و فخر فروشی و غرور. گناهان کبیره ی درونی و پنهان بدتر از گناهان ظاهری اند. یعنی بدتر از زنا و نوشیدن خمر و دزدی، زیرا در صورتی که این گونه گناهان پنهان در قلب انسان بنشینند، تبدیل به حجاب و مانعی می شود میان بنده و پروردگار. راه رسیدن به خداوند توسط قلب طی می شود و نه بوسیله ی پاها و این گناهان بزرگ قلبی به مانند راهزنان این مسیرند.

### حجاب چهارم: گناهان کبیره ی آشکار

به مانند دزدی و نوشیدن خمر و دیگر گناهان بزرگ ظاهری... برادر و خواهرم... اینجا توجه به این نکته ضروری است که هیچ گناه صغیره ای با پافشاری بر آن دیگر گناه صغیره نیست بلکه تبدیل به گناه کبیره می شود. از سوی دیگر هیچ گناه کبیره ای با توبه و بازگشت دیگر گناه کبیره نیست.

پافشاری بر گناه یعنی ادامه دادن گناه یا قصد بازگشت دوباره به آن، حتی اگر این گناه به ظاهر کوچک باشد. بطور کلی هر گناه صغیره ای با چند عامل تبدیل به گناه کبیره می شود:

- ۱- پافشاری و ادامه دادن گناه: مثلاً اگر شخصی عادت به نگاه کردن به زنان و دختران بیگانه داشته باشد. با وجود آنکه چشم چرانی یا همان «زنا ی چشم» از زنا ی کامل کوچکتر است اما در صورت ادامه یافتن، این گناه تبدیل به گناه کبیره خواهد شد.
- ۲- کوچک شمردن گناه: اگر به برخی از معتادان به سیگار بگویی: از خدا بترس، دخانیات بخاطر ضرر روزیانی که دارد حرام است... او در پاسخ خواهد گفت: این گناه بزرگی نیست، خدا مهربان است!!
- ۳- خوشحال شدن از انجام گناه: گاه بعضی از اشخاص گناهکار را می بینی که از انجام گناه شادند یا اینکه تظاهر به خوشحالی می کنند. باید در نظر داشت که شاد شدن از انجام گناه از خود گناه نیز بزرگتر است.

بسیاری از این گرگ های بشری رامی بینی که از فریب دادن یک دختر مسلمان خوشحالند و با افتخار آن را برای دیگران تعریف می کنند در حالی که خداوند می فرماید:

إِنَّ الدِّينَ يُحْبَبُونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الدِّينِ أَمْوَالَهُمْ عَدَابُ الْإِيمَانِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ۗ

کسانی که دوست دارند که کارهای زشت در میان آنان که ایمان آورده اند شیوع یابد، برای آنان در دنیا و آخرت عذابی دردناک خواهد بود.

۴- سهل انگاری نسبت به پوشانده شدن گناه توسط خداوند: عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: «ای گناهکار! از عاقبت بد گناه ایمن مباش که با انجام گناه، بدتر از گناه به همراه آن خواهد آمد... شرم نداشتن از فرشتگانی که بر سمت راست و چپ تو هستند از خود گناه بزرگتر است... این که می خندی و نمی دانی قرار است خداوند با توجه رفتاری داشته باشد از خود گناه بزرگتر است... و خوشحال شدن از انجام گناه از خود گناه بزرگتر است... اینکه وقتی باد پرده ی درب خانه ات را حرکت می دهد دچار ترس می شوی اما از اینکه خداوند دارد تو را در حال گناه می بیند کمی قلبت به لرزه نمی آید از خود گناه بزرگتر است»

۵- مجاهره: مجاهره یعنی این که شخص گناهی را شبانه انجام دهد و خداوند او را ببیند اما خود او پرده ی الهی را دریده و روز بعد گناه خود را برای دیگران بازگو نماید!

۶- اگر شخص انجام دهنده ی گناه صغیره، الگوی مردم باشد: تصور کن اگر مدیر یک کارخانه یا مدرسه و یا رئیس یک دانشکده دست به گناهی کوچک بزند و به سبب الگو بودنش این کار در میان زیر دستانش نیز رواج یابد.

یادر میان یک خانواده ی سرشناس پوشش غیر اسلامی عادی شود و سپس این عادت به دیگر مردم سرایت کند. ممکن است من و تو نیز در میان برخی از مردم به عنوان الگو شناخته شویم. رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: «هر که در اسلام سنت و راه و روش بدی بیاید گناه خودش و گناه کسانی که آن کار را پس از او انجام دهند بر گردنش خواهد بود بدون آنکه از گناه دیگران چیزی کم شود»<sup>۵</sup>

### حجاب پنجم: گناهان صغیره

گناهان صغیره به مرور بزرگ می شوند. چه بسا گناهان کوچکی که صاحب خود را تدریجاً به عاقبت بد کشانده اند.

انسان مومن گناه خود را بزرگ می بیند زیرا او خداوند را مراقب خود می بیند. مومن همانگونه که گناهان را - هر چند کوچک - ناچیز نمی شمارد، همانطور نیز کار خیر را هر چند کوچک به نظر برسد، ناچیز به حساب نمی آورد.

### حجاب ششم: شرک

در این از بزرگترین و ضخیم ترین پرده هایی است که میان بنده و پروردگار حایل می شود. راه برداشتن این حجاب خالص گرداندن توحید است.

معنای واقعی شرک همان تعلق قلب به غیر الله است. چه این تعلق در عبادت باشد و چه در محبت و یاد معانی قلبی و یاد اعمال ظاهری. هیچ چیز نزد خداوند بدتر از شرک و مشرکان نیست. شرک انواعی دارد که از خطرناک ترین آنها شرک پنهان است خداوند می فرماید:



وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثَمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّا سُرَّكَاوُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٢٢﴾ ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فَتِنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴿٢٣﴾ انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٢٤﴾

و [یاد کن] روزی را که همه آنان را محشور می کنیم آنگاه به کسانی که شرک آورده اند می گوئیم کجا ایند شریکان شما که [انان را شریک الله] می دانستید؟ (۲۲) آنگاه عذرشان جز این نیست که می گویند به الله پروردگارمان سوگند که ما مشرک نبودیم (۲۳) بین چگونه به خود دروغ می گویند و آنچه بر می یافتند از ایشان یابو شد)

برادر و خواهرم. همیشه سعی در خالص نگه داشتن توحید خویش داشته باش و از خداوند سلامت از شرک را بخواه و به او پناه ببر و بگو: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَشْرَكَ بِكَ وَأَنَا أَعْلَمُ، وَأَسْتَغْفِرُكَ لِمَا لَا أَعْلَمُ» خدایا من به تو پناه می برم از اینکه نسبت به تو شرکی رودارم که می دانم و از تو در مورد آنچه نمی دانم مغفرت می خواهم)

### حجاب هفتم: زیاده روی در کارهای مباح

شاید شکم انسان حجابی شود بین او و پروردگارش. خوردن حلال است، نوشیدن نیز حلال است. اما پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: «فرزند آدم هیچ ظرفی را پر نکرد که بدتر از شکم باشد»<sup>۷</sup>

هنگامی که شکم پر شود اندیشه به خواب می رود و اعضای بدن از فعالیت باز می ایستند و انسان دچار تنبلی می شود. بنده و خداوند. پیامبر خدا می فرماید: «نابود و بیچاره باد بندهی درهم و بندهی لباس زیبا»<sup>۸</sup> خواب بیش از حد یا تعلق بیش از اندازه به تفریح و سرگرمی و اینگونه کارهای حلال یا مباح، ممکن است به تدریج میان بنده و خداوند فاصله ایجاد کند.

### حجاب هشتم: غفلت نسبت به خداوند

غفلت هنگامی در قلب رسوخ می یابد که قلب از محبوب خود (سبحانه و تعالی) دور شده و در پی هوا و هوس راه گرفته و شیطان را به دوستی بگیرد. خدانند می فرماید: وَلَا تَطْعَمَنْ أَغْفَلًا قَلْبُهُ عَنْ ذِكْرِ نَاوَاتَّبِعْ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا<sup>۹</sup> (وازان کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته ایم و از هوس خود پیروی کرده و کارش بر زیاده روی است اطاعت مکن) تا این سه نور بر قلب انسان نتابد حجاب غفلت از آن کنار نخواهد رفت:

- ۱- نور ملاحظه‌ی نعمت‌های پنهان و آشکار خداوند تا آنکه محبت خداوند متعال در قلب جای گیرد.
- ۲- نور نگاه در اشتباهات نفس. این باعث می شود انسان به خطر نفس اماره پی برده و با شناخت کاستی‌های آن، عظمت و کمال پروردگار را درک نماید.
- ۳- نور مراقبت گذر روزها و از دست رفتن فرصت. تا آنکه انسان با درک کم بودن فرصت و ارزش وقت و عمر، تمام تلاش خود را برای استفاده از این تنها فرصت باقی مانده به کار گیرد.

این نورهای سه گانه سبب بیدار ماندن همیشگی قلب شده و باعث می شود بنده همچنان در طاعت پروردگار تلاش نماید تا آنکه نور خداوند بر قلب وی تابیدن گرفته و حجاب غفلت به طور کامل از آن برچیده شود.

### حجاب نهم: عادت‌ها و سنت‌ها و عرف‌های اشتباه

برخی از انسان‌ها اسیر عادت‌های بد خود و یا سنت‌های اشتباه و عرف‌های غلط جامعه‌ی خویش اند.

بسیاری را می بینی که از روی عادت سیگار می کشند و اسیر این عادت‌ها هستند. برای همین است که اولین راه رسیدن به خداوند کنار نهادن عادت‌هاست.

انسان‌ها بنده‌ی عادت‌های خوداند و برای آنکه بنده‌ی خالص خداوند گردند باید از بندگی هر چیز دیگری رهایی یابند. (منظور وقتی است که عادت بر شریعت خداوند برتری یابد و آن را زیر پا نهد)

### حجاب دهم: حجاب انسان‌های تلاشگری که از هدف حقیقی غافل می‌مانند

این حجابی است که معمولاً انسان‌های پایبند به دین دچار آن می شوند. پیش می آید که شخصی در راه خداوند تلاش می کند و این عمل خود را بزرگ می بیند و خود این باعث ایجاد حجابی میان او و پروردگار می شود.

بر بنده لازم است که هیچ گاه به عمل خود دلخوش نشود و همیشه میان دل خوشی به منت پروردگار، و مشاهده‌ی نقص و کوتاهی عمل خود بماند.

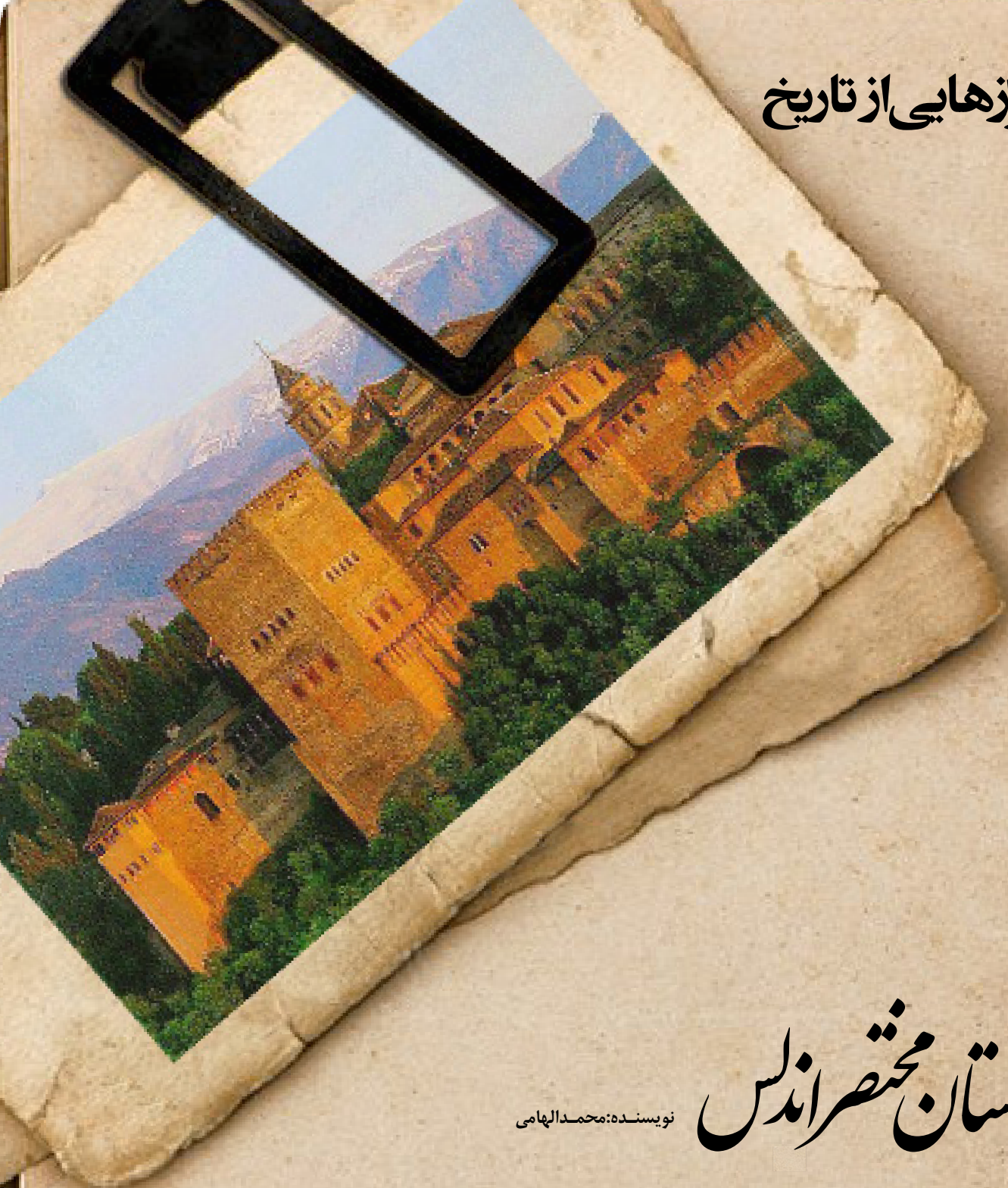
رضایت بنده از کار و عملش نشانه‌ی «از خود راضی بودن» او و جهلش نسبت به حقیقت بندگی است. این «رضایت از خود» آفات بسیار بزرگ دیگری چون تکبر را در پی دارد.

باید این را دانست که هر چه خداوند در قلب انسان بزرگتر باشد، نفس انسان در قلبش کوچکتر می شود و می داند که همه‌ی کارهایی که در راه خداوند انجام می دهد در برابر عظمت و شکوه و نعمت‌های بزرگ خداوند هیچ نیست.

این هاده پرده و حجابی هستند که میان بنده و پروردگار جدایی می اندازند. باید با صداقت به درون خویش نظر انداخته و ببینم چند حجاب میان ما و او فاصله انداخته و راه از بین بردن این پرده‌ها چیست.

از پروردگار اخلاص در گفتار و کردار و قبول اعمال را می خواهیم.

۱. هود: ۹۰
۲. مریم: ۹۶
۳. محمد: ۱۹
۴. نور: ۱۹
۵. به روایت مسلم
۶. انعام: ۲۲-۲۴
۷. روایت ترمذی
۸. به روایت بخاری
۹. کهف: ۲۸



## داستان مختصر اندلس

نویسنده: محمد الهامی

اندلس، آن بهشت از دست رفته همچنان و در طول قرن‌ها یادزیبای خود را در دل مسلمانان حفظ کرده است. تمدن باشکوهی که به مرکز تقابل دنیای مسلمان و اروپای کوچک صلیبی تبدیل شد. باز دست رفتن اندلس، اسپانیا و پرتغال که به جای آن شکل گرفته بود حرکت «اکتشافات» و استعمار را آغاز کردند. قاره آمریکا به سیطره اروپا درآمد و با دور زدن آفریقا و رسیدن به هند و جنوب شرق آسیا، مقدمات ضعف تدریجی عثمانی و فروپاشی امپراطوری مسلمان هند نیز فراهم شد. و همین آغاز تدریجی و آرام قدرت و سیطره غرب بر جهان بود، و آن اروپای کوچک دیگر کوچک نبود اما اندلس چگونه فتح شد؟ این سرزمین از چه مراحل گذشت و چه کسانی بر آن حکم راندند؟ تمدن بزرگ اندلس چگونه و بر اثر چه عواملی به ضعف و قهقرا گرایید و در پایان، آن سقوط تلخ چگونه رخ داد؟

در سلسله مطالب «داستان اندلس» که ترجمه مقاله‌ای است از «محمد الهامی» پژوهشگر تاریخ، به طور کوتاه و مختصر مراحل تاریخی اندلس را مرور خواهیم کرد.

تاریخ اندلس را می‌توان به هشت مرحله تقسیم نمود: فتح اسلامی، عصر وایان، عصر اموی، حکومت عامری، دوران ملوک الطوائف، حکومت مرابطين، حکومت موحدین، پادشاهی غرناطه و سقوط اندلس.





مرحله نخست: فتح اسلامی  
این مرحله از پایان قرن اول هجری و به طور دقیق از سال ۹۲ هجری آغاز می شود. ارتش اسلامی به فرماندهی طارق بن زیاد که اصالتاً بربر بود به دستور موسی بن نصیر - والی اموی شمال آفریقا - پس از درخواست گروهی از مردم این سرزمین به آنجا لشکر کشید. ستمگری به نام رودریگو (رودریک) که در منابع اسلامی از وی تحت نام «لودریق» نام برده شده، در آنجا قدرت را به دست گرفته بود.  
این نخستین ورود مسلمانان به اندلس بود. آنان توانستند در نبردی سنگین بر نیروهای رودریگو پیروز شوند و در پی آن دیگر شهرها نیز بدون مقاومت قابل ذکری تسلیم آنان شد. سپس این فتوحات به دست والیان اموی دیگری مانند سمح بن مالک خولانی، عنبسه بن سعید کلبی و عبدالرحمن الغافقی ادامه یافت. فتوحات اسلامی تا جنوب و مرکز فرانسه رسید و تنها در فاصله چند کیلومتری پاریس و در پی شکستی عجیب که هنوز از علت واقعی آن اطلاعی نداریم متوقف شد. در باره علت این شکست تنها روایت مورخان نصرانی موجود است که نمی توان به آن اعتماد نمود و بر اساس آن نیروهای مسلمان در پواتیه (بلاط الشهداء) در سال ۱۱۴ هجری به دست نیروهای شارل مارتل شکست خوردند.



مرحله دوم: عصر والیان  
در این دوران، اداره ولایت اندلس را والیانی از سوی حکومت مرکزی اموی بر عهده داشتند. از مشهورترین و قدرتمندترین والیان این دوره می توان سمح بن مالک و عنبسه بن سعید و عبدالرحمن غافقی را نام برد. اما پس از آنان والیانی این مسئولیت را به عهده گرفتند که در حد و اندازه چنین نقشی نبودند، در نتیجه درگیری هایی بر اساس تعصبات قبیله ای میان آنان رخ داد و مردم مورد ستم قرار گرفتند، در نتیجه و با استفاده از چنین شرایطی شورش ها و انقلاب هایی توسط خوارج و دیگران در اندلس رخ داد. حکومت اموی علی رغم تلاش هایی که انجام داد، با وجود مشکلاتی که در اواخر عمر خود در مناطق شرقی خلافت با آن مواجه بود نتوانست بر این مشکلات فائق آید، در نتیجه مسلمانان همه مناطق فتح شده در فرانسه را از دست دادند، و حتی گروهی از نیروهای نصرانی توانستند به مناطقی در شمال غرب اندلس دست یابند، چنانکه در نقشه به رنگ زرد و نارنجی مشخص است. همین منطقه کوچک در طول تاریخ اندلس گسترش یافت و در نهایت به سقوط کامل اندلس انجامید.



مرحله سوم: عصر اموی  
پس از آنکه عباسیان توانستند طی یک انقلاب حکومت اموی در مشرق را سرنگون کنند جوانی کم سن و سال از بنی امیه که تنها بیست و یک سال داشت توانست از دست آنان نجات یابد. او که جوانی با اراده و قوی بود علی رغم تعقیب سایه به سایه عباسیان به مغرب دور گریخت.  
وی سپس با هم پیمانان امویان در اندلس ارتباط برقرار کرد و توانست حکومت اموی را که در مشرق منقرض شده بود در مغرب احیا کند و علاوه بر آن دولت اسلامی در اندلس را که دچار ضعف و پراکندگی شده بود نجات دهد.  
«عبدالرحمن الداخل» معروف به «شاهین قریش» با وجود سن کمی که داشت حکومتی قدرتمند و باشکوه را در اندلس برقرار نمود و هر چند نتوانست مناطق از دست رفته شمال اندلس و جنوب و وسط فرانسه را باز ستاند، با این وجود کاری که انجام داد میلادی نوین برای تمدن شکوهمند اندلس بود.



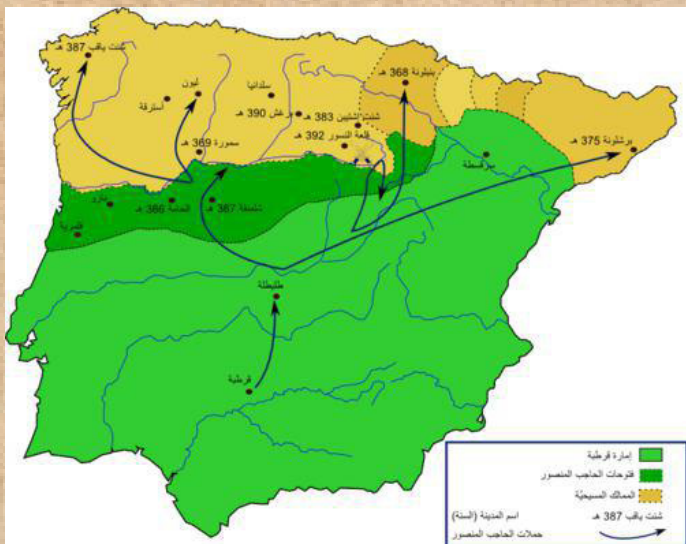
عصر اموی در اندلس نزدیک به سه قرن به طول انجامید (از سال ۱۳۸ تا ۴۲۲ هجری) که قرن اول آن تا پایان دوران عبدالرحمن الاوسط (۲۳۸ هجری) دوران قدرت این حکومت بود. سپس به تدریج ضعف و سستی به ارکان این دولت راه یافت و شورش‌هایی در برخی مناطق رخ داد، این وضعیت همچنان ادامه داشت تا آنکه عبدالرحمن الناصر اموی قدرت را در سال ۳۰۰ هجری به دست گرفت. او نیز جوانی بیست ساله بود که توانست سیرت جدش عبدالرحمن الداخل را احیا نماید.

اندلس در دوران وی به اوج قدرت و قله عمران و تمدن خود رسید عبدالرحمن الناصر به مدت نیم قرن (۳۰۰ تا ۳۵۰ هجری) حکومت کرد. این دوران قدرت پس از وی نیز در دوران حکومت فرزندش المستنصر ادامه یافت. وی داناترین و خردمندترین کسی است که در اندلس حکومت کرد. المستنصر شیفته علم و کتاب بود و خود مورخ و نسب‌دانی بزرگ بود. پس از وفات وی فرزند خردسالش به حکومت رسید و اندلس وارد مرحله «دولت عامری» شد.



تصویر: بنای یادبود الحکم المستنصر بالله، پادشاه دانشمند اموی اندلس. این تمثال در قرطبه در اسپانیای کنونی واقع است. کتابخانه‌ی وی حاوی چهارصد هزار جلد کتاب بود.

ناصر و مستنصر نقشه اندلس را در همان حالی باقی گذاشتند که جدشان عبدالرحمن الداخل قرار داده بود. همه ممالک مسیحی شمالی مطیع و تحت امر پادشاهی قرطبه بودند و بنابراین تغییری در حدود اندلس در این دوران مشاهده نمی‌کنیم.



تصویر: نقشه‌ی اندلس در دوران حاجب منصور. مناطق با رنگ سبز پررنگ توسط حاجب منصور به قلمرو اندلس بازگردانده شد. پیکان‌ها نشان دهنده‌ی لشکرکشی‌های حاجب به ممالک نصرانی شمال است.

### مرحله چهارم: دوران حکومت عامری

دوران عامری رامی توان بخشی از دوران حکومت اموی در اندلس دانست؛ زیرا سلطه اسمی و رسمی در اختیار خلیفه اموی قرار داشت، حال آنکه قدرت و حکومت عملاً به دست ابو عامر، محمد بن ابی عامر معروف به حاجب منصور بود.

حاجب منصور از شخصیتی شگفت‌انگیز و عجیب برخوردار بود. وی انسانی دارای موهبت‌های گوناگون، بسیار باهوش و با اراده بود که هر کاری را بر عهده می‌گرفت در آن زمینه حتی از خبرگانش ماهرتر عمل می‌کرد و در همه عرصه‌ها موفق بود: کتابت و قضا، ادراک املاک خاص خلافت و دارالسکه (وزارت مالیه)، شرطه و وسطا و علیا (پلیس)، مدیریت شهر قرطبه (شهرداری)، سفارت و وزارت و حجاب و فرماندهی لشکرهای خلافت استعداد و نبوغی عجیب که در تاریخ اسلام برایش شبیهی نیافته‌ام.

پس از وی فرزندش مظفر حجاب را بر عهده گرفت. دوران وی رامی توان اوج در تمدن اندلس دانست. مظفر تنها شش سال پس از به عهده گرفتن این منصب و در حالی که هنوز جوان بود درگذشت، سپس برادرش عبدالرحمن جانشین وی شد. او شخصیتی کم‌خرد و منفعل و کم‌بصیرت بود. دولت عامری به دست وی فروپاشید و اندلس وارد دوران فتنه شد.



تصویر: مراکز قدرت هر یک از طوایف در دوران حکومت چند پاره‌ی ملوک الطوایف اندلس. (منبع: تاریخ مصور اندلس اثر دکتر طارق السویدان)



مرحله پنجم: دوران ملوک الطوائف

پس از دوران حجابت الحاحب المنصور و پسرش المظفر، و در پی ضعف عبدالرحمن فرزند حاحب المنصور باری دیگر هرج و مرج در نواحی مختلف اندلس بالا گرفت و خلفای بعدی اموی نتوانستند این سرزمین را یکپارچه سازند. اموی‌های قدرتمند رفته بودند و لحظه پایان دولت امویان اندلس فرار سیده بود. خورشید امویان در سال ۴۲۲ هجری در اندلس غروب کرد و این سرزمین وارد دوران «ملوک الطوائف» شد.

در این دوران اندلس به بیش از ۲۰ ایالت تقسیم شد و هر قبیله در یکی از این ایالت‌ها قدرت را قبضه کرد. بنوعباد در اشبیلیه (سویا)، بنوجهور در قرطبه (کوردوبا)، بنوافطس در بطلیوس (باداخوس)، بنوهود در سرقسطه (ساراگوسا) و بنو ذی النون در طلیطله (تولدو).

بدتر آنکه هر یک از این ایالت‌ها به درگیری و کشمکش علیه یکدیگر مشغول شدند، آن هم در دورانی که ممالک نصرانی شمال به یکدیگر نزدیک می‌شدند و وحدت و قدرت خود را باز می‌یافتند و برای پروژه طولانی «جنگ‌های بازستانی» آماده می‌شدند. این تفرقه باعث شد این طوائف در همان حالی که به روی یکدیگر شاخ و شانه می‌کشیدند وارد مرحله ضعف در برابر صلیبی‌ها شوند.

هر چند ممالک نصرانی باری دیگر پس از مرگ فردیناند با یکدیگر درگیر شدند اما ممالک اسلامی هیچ بهره‌ای از این اختلافات نبردند، بلکه پادشاهی مسلمان طلیطله آلفونسو فرزند فردیناند را که از دست برادرش گریخته بود پناه داد تا آنکه وی با کمک طرفدارانش قدرت گرفت و پادشاهی را از برادرش پس گرفت و دوباره پروژه پدرش یعنی جنگ علیه مسلمانان را ادامه داد!

بزرگترین اقدام وی پس از رسیدن به قدرت نیز تسخیر طلیطله بود! یعنی همان سرزمینی که قبلاً به او پناه داده بود.

سقوط طلیطله بزرگترین ضربه‌ای بود که پس از فتح اندلس به مسلمانان وارد شد. این سقوط آنقدر در دناک بود که ملوک الطوائف راهی پیش روی خود نیافتند جز یاری خواستن از دولت موابطین در مغرب برای رویارویی با آلفونسو.



تصویر: قصر «المبارک» محل حکومت معتمد بن عباد در اشبیلیه (سویا)

تکبر و غرور آلفونسو در دوران ضعف و تفرقه ملوک الطوائف به جایی رسیده بود که هنگام محاصره اشبیلیه در نامه‌ای به معتمد ابن عباد یکی از ملوک الطوائف از وی تقاضا کرد برای دور کردن مگس‌ان

برایش بادبزن بفرستد. قصد او اهانت و تحقیر ابن عباد بود. ابن عباد در پاسخ وی نوشت: «به خدا سوگند اگر باز نگردی برایت باد بزن‌هایی از موابطین خواهیم فرستاد». در نتیجه این تهدید، آلفونسو که از آمدن نیروهای جنگاور موابطین می‌ترسید دست از حصار اشبیلیه برداشت.

اقدام ابن عباد برای کمک خواستن از موابطین مورد انتقاد برخی از درباریان و فرزندان وی قرار گرفت. از نظر آنان ورود موابطین به اندلس پادشاهی آنان را به خطر می‌انداخت. اما ابن عباد که تسلط عده‌ای مسلمان بر اندلس را بر قدرت گرفتن نیروهای نصرانی ترجیح می‌داد گفت: «به خدا سوگند ترجیح می‌دهم شتران سلطان مرا کش را نگهداری کنم تا آنکه تابع پادشاه نصرانیان شوم و به او جزیه بدهم. شترداری برایم بهتر است تا چراندن خوکان».

هر چند ابن عباد نگران پادشاهی خود بود اما ترجیح می‌داد ملکش به دست عده‌ای مسلمان بیفتد تا به دست نصرانیان. این موضع او در مقایسه با دیگر ملوک الطوائف که علیه یکدیگر از نصرانیان کمک می‌گرفتند قابل ستایش است. رحمه الله.

با ورود موابطین به اندلس دوره‌ای دیگر از تاریخ این سرزمین آغاز شد. دوران موابطین.



تصویر: شهر باجه (بژا) در پرتغال کنونی. زادگاه امام ابوالولید باجی، از علما و شعرای بزرگ مالکی مذهب اندلس.

### تلاش‌های دلسوزانه ابوالولید باجی در پایان دوران ملوک الطوائف اول

دوران ملوک الطوائف از تلخ‌ترین و در عین حال عبرت‌آموزترین دوره‌های تاریخ اندلس است. فرزندان فاتحان که به عیش و نوش و خوش‌گذرانی و راحت‌طلبی خو گرفته بودند هر یک در پی بهره‌ای بیشتر از ملک و شکوه این دنیا به کشمکش و رقابت با یکدیگر پرداختند. اما این کشمکش بیشتر به درگیری‌های داخلی میان خود این طوائف انجامید و بسیاری از آنان حتی به قیمت هم‌پیمانی و اعطای امتیازات به ممالک مسیحی علیه برادران مسلمان خود اقدام به توطئه می‌کردند.

در این میان مصلحان و علمای بسیاری به پند و اندرز امرا و روشنگری در میان مردم می‌پرداختند. افق تاریک پیش‌رو باعث نشد این دلسوزان دست از خیرخواهی بردارند و به کنج عزلت پناه ببرند و زانوی نومیدی در بغل گیرند.



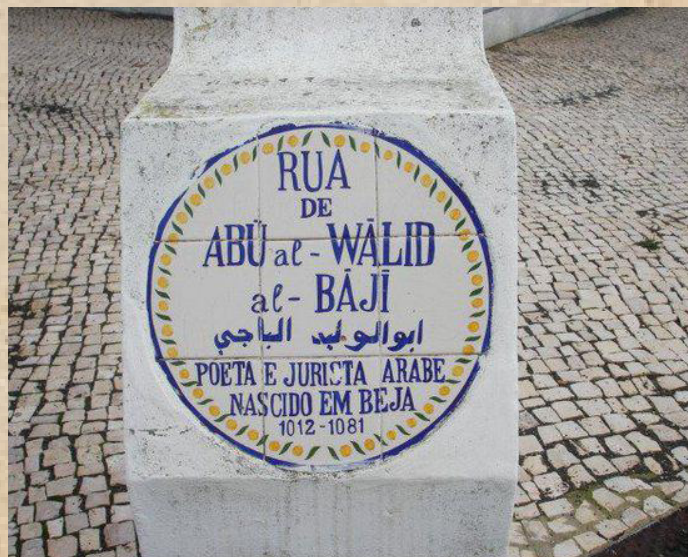
یکی از شخصیت‌های موثر و دلسوز این دوران، عالم معروف مالکی مذهب، ابوالولید باجی است. از وی مولفات بسیاری به جای مانده اما متأسفانه بخش بزرگی از آن با سقوط اندلس از دست رفت. ابوالولید برای تحصیل علم سیزده سال به شرق اسلامی بار سفر بست و پس از بازگشت با اوضاع نابسامان سرزمینش روبرو شد. او انسانی زاهد و زحمتکش بود که با تلاش خود نان می‌خورد، اما با این وجود سعی می‌کرد از امرا و امکانات آنان نیز استفاده کند، هر چند خود را وابسته یا به اصطلاح نمک گیر آنان نمی‌کرد. آنطور که شاگردان وی می‌گویند، آنان اثر جاکش را بر دست‌ان استادشان مشاهده می‌کردند.

ابوالولید باجی تصمیم گرفت خود برای اتحاد سرزمین‌های چند پاره اندلس دست به کار شود. برای این هدف باجی سفری طولانی را در سراسر اقلیم اندلس آغاز نمود؛ سفرهایی که سی سال به طول انجامید و مردم و حاکمان را به دوری از تعصبات قومی - قبیله‌ای و اتحاد فرا خواند. مورد قابل تأمل در تحرکات باجی، هماهنگی وی با امرا بود. گوآنکه وی همچنان می‌خواست از قدرت و نفوذ آنان استفاده کند و آنچه برایش مهم بود جلوگیری از هم پاشیدن اندلس بود، بی توجه به اینکه این اقدام به نام کدام امیر تمام شود. وی در بسیاری از این سفرها از سوی یکی از همین امرای طوائف به دیگر بخش‌های اندلس سفر می‌کرد.

محاصره طولانی و سپس کشتار مردم «بربشتر» توسط نیروهای نصرانی و سکوت و بی تفاوتی ملوک الطوائف نقطه عطفی در حوادث این دوران بود. باجی و تعدادی از علما فراخوان جهاد دادند و بر بشته تنها یک سال پس از آن از وجود نصرانی آزاد شد.

آخرین تلاش باجی در سال‌های پایان عمرش دعوت به یاری خواستن از مرابطین بود؛ گویا شرایط آن دوران و اختلافات ملوک الطوائف این حقیقت را در برابر ابوالولید الباجی و دیگر دلسوزان قرار داد که با این شرایط نمی‌توان در برابر خطر نیروهای نصرانی دوام آورد.

خود باجی پیش از ورود مرابطین به اندلس و دیدن پیروزی در تاریخ نوزدهم رجب سال ۴۷۴ هجری (۱۰۸۱ میلادی) دیده از جهان فرو بست.



تصویر: ستون یادبود ابوالولید باجی در شهر باجه (بژا) در پرتغال کنونی



تصویر: اندلس در دوران مرابطین

مرحله ششم: دوران مرابطین  
امیر یوسف بن تاشفین ندای یاری خواهی ملوک الطوائف و علما و مردم اندلس را لبیک گفت و با لشکر خود به اندلس آمد و یکی از باشکوه‌ترین پیروزی‌های تاریخ اسلام را در نبرد زلاقه رقم زد. این پیروزی وجود اسلامی در اندلس را حداقل یک قرن دیگر تمدید کرد. لشکرهای آلفونسوی ششم در هم شکسته شد و مرابطین در نبردهای دیگری نیز بر نیروهای نصرانی پیروز شدند.

اما همه اینها برای عبرت گرفتن ملوک الطوائف و متحد شدن آنان کافی نبود. آنان دوباره به همان روش پیشین بازگشتند و با گرفتن مالیات‌های سنگین از مردم به هدف جلب حمایت آلفونسو به وی جزیه دادند!

اینجا بود که عمای اندلس طی فتوایی خواهان دخالت دوباره یوسف بن تاشفین و ساقط نمودن ملوک الطوائف شدند. این دعوت از سوی مرابطین پذیرفته شد و آنان توانستند اندلس و مغرب اسلامی را متحد نمایند و به دوران ملوک الطوائف پایان دهند. مرابطین پیش از این توانسته بودند مغرب را متحد و یک حکومت قوی تشکیل دهند. اما دوران مرابطین در اندلس به طول نیانجامید. قدرت آنان چهل سال ادامه یافت سپس دعوتی جدید در مغرب شکل گرفت. این دعوت کم‌کم قدرت گرفت و پس از ساقط ساختن حکومت مرابطین در مغرب به اندلس گسترش یافت. این قدرت جدید، حکومت «موحدین» نام داشت.



تصویر: اندلس در دوران موحدین



مرحله هفتم: دوران موحدین

دعوت «موحدین» در مغرب و توسط «محمد بن تومرت» آغاز شد، سپس بعد از اندک مدتی توانست قبایل «المصموده» را به سوی خود میل کند و کم کم مرا بطین را در مغرب سرنگون نماید. اندلس نیز همانند مغرب به زیر سلطه موحدین درآمد، اما نبردهای میان موحدین و مرا بطین آثار بدی بر اندلس به جای گذاشت و برخی از شهرهای اندلس به دست صلیبی ها افتاد.

موحدین در دوران یکی از خلفای خود به نام «یعقوب المنصور» در نبرد «ارک» به سال ۵۹۱ هجری شکست بزرگی را بر نیروهای آلفونسوی هشتم تحمیل کردند که کمتر از پیروزی مرا بطین در نبرد زلاقه نبود، اما خود یعقوب المنصور سه سال پس از آن در گذشت و حکومتش وارد مرحله ضعف شد.

تنها هجده سال پس از نبرد بزرگ ارک، موحدین در نبرد عقاب (۶۰۹ هجری) متحمل شکستی بسیار سنگین شدند، به طوری که گفته می شد: پس از نبرد عقاب، جوانی که توانایی نبرد داشته باشد در اندلس یافت نمی شد.

در حالی که پس از سرنگونی مرا بطین، موحدین جای آنان را گرفتند، با سرنگونی موحدین هیچ حکومت قدرتمندی در مغرب نبود که جای آنان را بگیرد و امرای موحدی اندلس نماد عشق به قدرت و سهل انگاری در امور حکومت و مردم بودند و تحت هر شرطی به صلیبی ها پناه می بردند.

نتیجه این ضعف و دنیا دوستی، سقوط پی در پی و فاجعه بار شهرهای بزرگ اندلس بود. بیاسه (بائسا) در سال ۶۲۳ هجری، جزیره میورقه (مایورکا) و بطلیوس (باداخوس) در سال ۶۲۷، مارده (مریدا) در سال ۶۲۸، ابده (اوبدا) در سال ۶۳۰، استجه (اسیجا) و المدور (المدور دل ریو) در سال ۶۳۳ هجری سقوط کردند.

در همین سال (۶۳۳) قرطبه پایتخت باشکوه اسلام و مروارید شهرهای اروپای آن دوران نیز سقوط کرد. همینطور بلنسیه (والنسیا) در سال ۶۳۶ هجری، مرسیه (مورسیا) و شلب (سیلوس) در سال ۶۴۰ هجری، دانیه (دنیا) و لقت (آلیکانته) در سال ۶۴۱، اریوله (اریهونلا) و قرطاجنه (کارتاگنا) و جیان (خائن) در سال ۶۴۳، هجری، شاطبه در سال ۶۴۴، اشیلیه (سویا) در سال ۶۴۶، شینتمر به غربی در سال ۶۴۷ و شهرهای متوسط و کوچک دیگری در پی سقوط کردند و جز پادشاهی غرناطه چیزی از اندلس مسلمان باقی نماند.

مرحله هشتم: پادشاهی غرناطه

بر خلاف توقع، پادشاهی کوچک غرناطه توانست حدود دو قرن و نیم تا سقوط نهایی مقاومت کند. محمد بن احمر توانست در شرایطی سخت و در عین حال با شروطی تحقیر آمیز در برابر پادشاهان نصرانی شمال، این پادشاهی را تاسیس نماید.

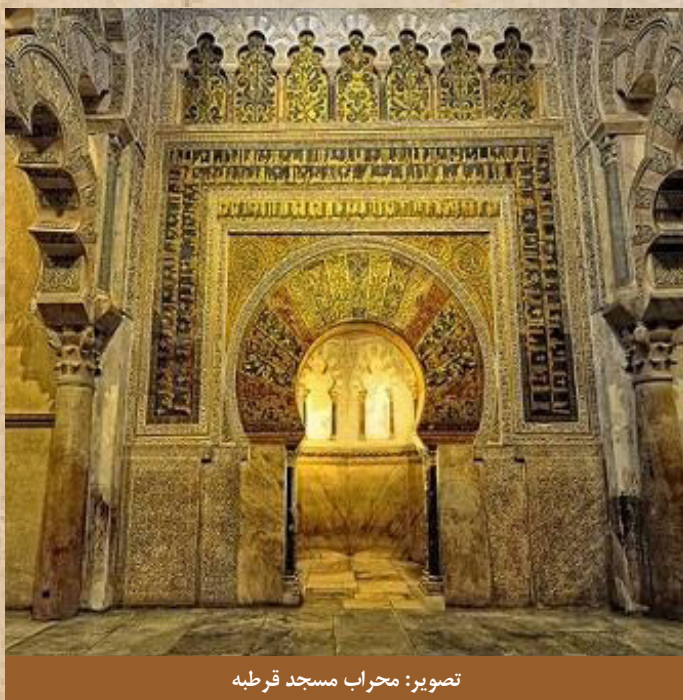
این بار نیز یک نیروی مسلمان از مغرب یعنی حکومت مرینیان به وی یاری رساندند. درست است که مرینیان همانند مرا بطین و موحدین قدرتمند نبودند اما آنها نیز همانند نیروی قبلی توانستند در نبردی شبیه به زلاقه و ارک باعث ادامه وجود مسلمانان در اندلس شوند این نبرد یعنی نبرد دونونیه به سال ۶۷۴ هجری به فرماندهی یعقوب بن منصور مرینی به پیروزی مسلمانان منجر شد. مرینی ها حتی نیروی دائمی را تحت تصرف پادشاه غرناطه در اندلس باقی گذاشتند.

درگیری ها و کشمکش های میان پادشاهی های نصرانی نیز باعث طولانی تر شدن بقای پادشاهی غرناطه شد. اگر تقدیر بر این می شد که این درگیری ها در دوران مرا بطین یا موحدین میان نصرانیان رخ می داد چه بسا آنان می توانستند سرزمین های از دست رفته اندلس را باز پس گیرند.

اما در هر صورت با ضعف عمومی حاکم بر مغرب و غرناطه، پادشاهی قشتاله (کاستیل) توانست بر تنگه غربی مستولی شده و به این ترتیب جلوی رسیدن نیروهای کمکی مغربی به غرناطه را بگیرد.

سپس به تدریج عرصه را بر این پادشاهی تنگ کرده و با اتحاد پادشاهی لئون و کاستیل در پی از دواج فریدیناند و ایزابلا، خورشید غرناطه نیز به تدریج رو به غروب نهاد.

غرناطه پس از یک سال و نیم محاصره شدید سقوط کرد تا بدین ترتیب دورانی روشن از تاریخ این سرزمین به پایان رسد، و مسلمانان فردوسی حقیقی را که در اندلس بنانهاده بودند از دست دهند و اینگونه جهان با تمدنی باشکوه وداع نماید، تمدنی که شرق را به غرب متصل نمود و اروپا را از تاریکی ها بیرون آورد.



تصویر: محراب مسجد قرطبه



تصویر: پادشاهی غرناطه، آخرین پادشاهی مسلمان در اندلس

# نرم خوی یا سازشگر؟

نویسنده: ناصر العمر

نرم‌خویی، برخی از دعوت‌گران، طلاب علم و دیگران را از دایره آسان‌گیری به دایره سازش می‌کشاند و بجای آنکه نصیحت‌کننده‌ای امانت‌دار باشند، برای اصلاح مردم به سازش‌گری و چا‌پلوسی متوسل می‌شوند و مسیر سازش را می‌پیمایند تا به حساب پایمال شدن دین الله دل آنها را بدست آورند.

میان «نرم‌خویی» و «سازش‌گری و عقب‌نشینی از اعتقادات» تفاوت وجود دارد؛ ابن قیم رحمه الله می‌گوید: نرم‌خویی صفتی پسندیده و سازش‌گری صفتی زشت و ناپسند است و تفاوت بین آنها اینست که: نرم‌خو با همنشین خویش نرمی می‌کند تا اینکه او را به حق خواهی واداشته یا باطل را از او دور سازد، ولی سازش‌گر و چا‌پلوس با او به نرمی رفتار می‌کند تا اینکه او را به باطل خویش راضی نموده و او را رها می‌سازد تا از هوای نفسش پیروی کند.

بنابراین نرم‌خویی صفت اهل ایمان و سازش‌گری ویژگی اهل نفاق است. می‌توان با آوردن مثالی این قضیه را واضح‌تر نمود: فرض کنید فردی زخمی نزد پزشکی نرم‌خویاید. پزشک وضعیت او را درک نموده و به آرامی شروع به پاک‌نمودن محل زخم نموده و آن را رها می‌کند تا بخوبی زخم خشک شود. سپس به آرامی آنچه در درون زخم است را بیرون آورده و درون آن دارو و پماد قرار می‌دهد تا از عفونت آن جلوگیری نماید. سپس کرم‌هایی که باعث رشد گوشت می‌شوند را بر آن گذاشته و مقداری داروی گیاهی بر آن می‌گذارد تا اینکه رطوبت آن را گرفته و خشک شود، سپس آن را باند پیچی می‌کند و به همین منوال ادامه می‌دهد تا اینکه زخم بهبود یابد. ولی سازش‌گر به همنشین خود می‌گوید: هیچ اشکالی ندارد! چیزی نیست؛ با تکه پارچه‌ای زخم را بپوشان و رهایش کن! پس از مدتی کار بجایی می‌رسد که زخم شدیداً عفونت می‌کند.<sup>۱</sup>

امام ابن قیم رحمه الله عین حقیقت را بیان نموده است. برخی از سازش‌گران را می‌بینی که به نام نرم‌خویی و آسان‌گیری دعوت به سوی حق را ترک گفته‌اند و چه بسا امور مهمی وجود دارد که به بهانه «آشفته‌نساختن اوضاع» از آنها غفلت ورزیده‌اند. همواره سردمداران گمراهی تلاش می‌کنند تا اینکه اهل حق را وادار به کنار آمدن و سازش با خود نمایند و این طمع را حتی در مورد رسول الله - صلی الله علیه وسلم - نیز داشته‌اند تا جایکه الله متعال می‌فرماید:

وَأَلْوَدُّهُمْ فَيَدَّبُّهُمْ<sup>۲</sup> (دوست داشتند که تو سازش کنی تا آنان نیز سازش کنند)

و الله سبحانه و تعالی می‌فرماید:

وَإِذَا تَلَّى عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا يَتَّبِعُونَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أُمَمًا  
بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ يَدَّبُّوا<sup>۳</sup>

(و هنگامی که آیات روشن ما بر آنان خوانده شود آنان که به دیدار ما امیدی ندارند می‌گویند قرآن دیگری جز این بیاور یا آن را عوض کن)

و خداوند متعال به شکلی منتقدانه رسول الله - صلی الله علیه وسلم - را مورد خطاب قرار داده و می‌فرماید:

وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ<sup>۴</sup>

(بگو حق از سوی پروردگار شما [رسیده است] پس هر که خواست ایمان آورد و هر که خواست کفر ورزد)

بر دعوت‌گر است که از دین خود کوتاه نیاید و اینگونه خویشتن را فریب ندهد که او دارد نرمی و حکمت به خرج می‌دهد؛ بلکه این عین سازش‌گری ناپسند و زمین‌گیر شدن زشت در برابر باطل است.





اگروی بر نامه اصلاحی واضحی دار دونه تنها زیستن با صمیمیت و روابط حسنه با باطل و اهل آن، سزاوار است که رسالت دین را به دوش کشیده و آن را در قالبی لطیف و نیکو عرضه نموده و منتشر کند و درست نیست که «نرمی در دعوت» را با «کوتاه آمدن از ثوابت دین یا تنازل از دعوت مردم به بهانه بر هم نخوردن جو زندگی» مخلوط کند.



باید هوشیار باشیم که در این میدان همانگونه که عده‌ای چاپلوسی حاکم و اهل قدرت را می‌کنند گروهی نیز وجود دارند که چاپلوسی مردم را کرده و راه سازش‌گری با آنها را می‌پیمایند و برای راضی کردن آنها کوشش کرده و سخنی به زبان نمی‌آورند مگر آنچه باب طبع شنوندگان باشد تا آنکه آنان از دورش پراکنده نشوند و محبوب قلب‌هایشان باقی بماند؛ نه اینکه آنها را از وضعیتی که در آن به سر می‌برند رها سازد.

این شخص همانند فرد اول است که راه چاپلوسی و سازش با حاکم را پیش رو گرفته است. سازش‌گری حرام است، حال سازش گر هر که می‌خواهد باشد و در این صورت نرمش نشان دادن جزو نرمخویی پسندیده قلمداد نمی‌شود.

رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «مَنْ التَّمَسَ رِضَاءَ اللَّهِ بِسَخَطِ النَّاسِ كَفَاهُ اللَّهُ مَوْنَهُ النَّاسِ، وَمَنْ التَّمَسَ رِضَاءَ النَّاسِ بِسَخَطِ اللَّهِ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى النَّاسِ» یعنی: «هر کس رضایت الله را با نارضایتی مردم بخوهد، الله او را در مورد ناراحت شدن مردم کفایت می‌کند و هر کس رضایت مردم را با ناراضی کردن الله جویا شود الله او را به مردم واگذار می‌کند»<sup>۵</sup>، آلبانی آن را صحیح دانسته

است برخی از کارگزاران میدان دعوت، شیطان بر آنها وارد شده و از در «نرمی با مردم» و «زیبا جلوه دادن چهره اسلام در نگاه غیر مسلمانان»، بهره‌وافتی از آنها برده است. بنابراین شروع به تأویل احادیث و اخبار و تغییر احکام دین به بهانه نرمخویی با دیگران و آسانگیری نموده‌اند، برای اینکه به زعم خودشان قلب‌های مردم جذب دین شود، و این همان چیزی که سبب گمراهی پیشینیان گردید.

ابن قیم رحمه الله می‌گوید: «سپس دین مسیحیت شروع به تبدیل و تغییر نمود تا جایی که عوض شده و از بین رفت و چیزی از آن در دست مسیحیان باقی نماند؛ بلکه بر دینی تکیه زدند که بین دین مسیحیت و دین فیلسوفان بت پرست بود و ناچار شدند با امت‌های دیگر نرمی و مدارا پیشه کرده تا آنها را وارد مسیحیت کنند؛ بنابراین آنها را از پرستش بت‌های مجسمه‌ای به پرستش عکس‌های بدون سایه کشاندند»<sup>۶</sup>.

اما کسانی که برای رسیدن به مکاسب دنیوی سازشگری می‌کنند، در همه دوران‌ها اکثریت جامعه را تشکیل می‌داده‌اند؛ چه رسد به زمانه ما. یکی از راویان می‌گوید: هنگامی که معاویه رضی الله تعالی عنه می‌خواست پسرش یزید را برای فرمانروایی برخی از ولایات منسوب نماید، او را در گنبد سرخی نشانده و مردم می‌آمدند و نخست به معاویه و سپس به یزید سلام می‌کردند تا اینکه فردی آمده مانند سایرین این کار را انجام داده سپس نزد معاویه بازگشت و گفت: ای امیر المؤمنین! اگر امور مسلمانان را به دست این نمی‌سپردی امت را تباه می‌ساختی!

أحنف بن قیس -رضی الله عنه- در همان مجلس ساکت نشسته بود.

منظور این است که با مردم نرمی نما و همراهشان باش ولی به قصد اینکه آنها را به آنچه رضایت الله در آن است رهنمون شوی و در غیر این صورت سازش‌گری نکن که آنها را فریب داده‌ای. الله را راضی نما گرچه مردم از تو ناراضی گردند تا اینکه رضایت الله را فراچنگ آوری. و بر حذر باش از اینکه الله را ناراضی کنی؛ زیرا در این صورت خشم وی به سویت سرازیر می‌گردد و هر کس خشم الله بر وی واجب گشت دنبال‌رو هوای نفسانی خویش خواهد گشت.

الله من و شما را از سازش‌گری و از پیروی هوای نفسانی در پناه خویش نگه دارد.

۱. کتاب الروح ابن قیم، جلد ۱ ص ۲۳۱
۲. قلم: ۹
۳. یونس: ۱۵
۴. کهف: ۲۹
۵. ترمذی، ۴/۶۰۹، (۲۴۱۴)، آلبانی آن را صحیح دانسته است.
۶. إغاثة اللہفان، ۲/۲۷۰

## ایندیپندنت: آیا جهان متوجه بی‌گناهی مسلمانان از تهمت «تروریسم» خواهد شد؟



این پرسشی است که نویسنده‌ی روزنامه‌ی بریتانیایی ایندیپندنت مطرح کرده است: چه تعداد از مسلمانان باید توسط گروه موسوم به دولت اسلامی کشته شوند تا جهان متوجه این حقیقت شود که مشکل در اسلام نیست؟ وی سپس این پرسش را پیش کشیده که چرا نباید به احترام کشته شدگان این گروه در افغانستان و عراق و دیگر مناطق یک دقیقه سکوت کرد؟

خانم «تسلیمه بیگم» به ذکر حوادث بمب گذاری که در ماه رمضان جاری در کابل و بغداد رخ داده می‌پردازد و سپس با یادآوری هجوم منچستر به این حقیقت می‌رسد: غالب کشته شدگان توسط «دولت اسلامی» مسلمان هستند، همان چیزی که داعش ادعای نمایندگی آن را دارد.

نویسنده‌ی ایندیپندنت آمارهایی منسوب به مرکز ملی مبارزه با تروریسم ایالات متحده را ذکر می‌کند که بر اساس آن بین ۸۲٪ تا ۹۷٪ کشته شدگان «تروریسم» در سال‌های اخیر مسلمان بوده‌اند.

وی بر اساس آمار وارد شده در «لیست جهانی تروریسم» به این مورد اشاره نموده که بیشتر کشورهای آسیب دیده از تروریسم، غالباً مسلمان نشین هستند که در راس آنها عراق و سپس افغانستان و پس از آنها نیجریه و پاکستان و سوریه قرار دارند.

بیگم سخنان جرمی کوربین رئیس حزب کارگر بریتانیا را تایید می‌کند که دخالت نظامی کشورهای غربی و پدید آمدن «تروریسم» را مرتبط دانسته، هر چند این سخنان جرمی کوربین با انتقاداتی در داخل احزاب بریتانیایی مواجه شده است. بر اساس نوشته‌ی او غالب مسلمانان نه تنها داعش را محکوم می‌کنند، بلکه بخش اصلی وحشی‌گری و بربریت این گروه را خود آنان متحمل می‌شوند، و سپس به این تناقض غم‌انگیز اشاره می‌کند که همان گروه دینی که بیشترین قربانیان تروریسم را متحمل می‌شود (مسلمانان) خود به «تروریسم» متهم می‌شود.

وی در پایان می‌نویسد: موضع شخص هر چه که باشد، ضروری به نظر می‌رسد حملاتی که از منچستر تا کابل رخ می‌دهد، باعث گردد بریتانیایی‌ها شجاعانه به این اعتراف کنند که این نبرد علیه «تروریسم» هیچ فایده‌ای ندارد و لازم است تا پیش از انتخابات عمومی آینده به آنچه واقعاً امنیتشان را به خطر انداخته فکر کنند.

الجزیره به نقل از ایندیپندنت

## رسانه‌ها حملات صورت گرفته توسط مسلمانان را پنج برابر بیشتر پوشش می‌دهند!



بر اساس یک پژوهش که توسط دانشگاه جورجیا در آمریکا انجام گرفته حوادث تروریستی که متهم اصلی آن مسلمانان هستند پنج برابر بیشتر از حملاتی که توسط غیر مسلمانان رخ می‌دهد مورد توجه و پوشش رسانه‌ها قرار می‌گیرد.

این پژوهش که در ایالت جورجیا واقع در جنوب شرق ایالات متحده انجام گرفته نشان می‌دهد توجه رسانه‌ها به حملاتی که توسط مسلمانان انجام می‌شود به نسبت ۴۹٪ بیشتر از حوادث مشابهی است که مرتکب آن غیر مسلمان است.

این نتایج با بررسی پوشش رسانه‌ای حملاتی انجام گرفته که مابین سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۵ در اراضی ایالات متحده رخ داده است.

بر این اساس مسلمانان تنها مسئول ۱۲/۴٪ از حوادث تروریستی» رخ داده در مدت زمان این پژوهش هستند اما با این حال این حوادث از پوشش ۴۱/۱ درصدی روزنامه‌های آمریکا برخوردار بوده است.

در همین سیاق، پژوهش فوق به بمب‌گذاری ماراتون بوستون اشاره دارد که توسط دو مسلمان در سال ۲۰۱۳ انجام گرفت و به کشته شدن سه تن انجامید. این حادثه بیست درصد همگی پوشش خبری صورت گرفته برای حوادث تروریستی آمریکا در پنج سال گذشته - تا زمان انجام پژوهش - را به خود اختصاص داده است.

اما در مقابل، جنایت صورت گرفته توسط یک سفید پوست در یکی از کلیساهای آمریکایی - آفریقایی که به کشته شدن ۹ تن انجامید تنها از پوشش ۷/۴ درصدی نسبت به دیگر حملات تروریستی در آمریکا برخوردار شده است.



# نیوزویک: اسرائیل تاکی بدون آمریکا دوام خواهد آورد؟



که کمترین قشر تاییدگر اسرائیل به شمار می آیند. سوال مهمی که خود را مطرح می کند این است که چگونه اسرائیل خواهد توانست با آن دسته از روسای جمهور ایالات متحده که احساس نه چندان گرمی به نسبت اسرائیل خواهند داشت کنار بیاید؟

اما از سوی دیگر این نویسنده بیان می دارد: به نظر نمی رسد اسرائیل در هر صورتی آمریکارابه عنوان یک کشور حمایتگر خود از دست بدهد زیر موسسات سیاسی و فرهنگی که این رابطه بر اساس آن شکل گرفته به حد کافی قدرتمند هستند، آنطور که دست کشیدن ایالات متحده از هم پیمانش غیر قابل تصور به نظر می آید. کمک های ایالات متحده به اسرائیل از سال ۱۹۴۹ تا ۲۰۱۶ بالغ بر ۱۲۵ میلیارد دلار است. چیزی که باعث می شود اسرائیل بزرگترین دریافت کننده ی کمک از آمریکا پس از جنگ دوم جهانی باشد. بالغ بر ۲۰٪ از بودجه ی نظامی رژیم عبری از سوی ایالات متحده تامین می شود.

با همه ی این ها این مشاور سابق امنیت ملی در تل آویو معتقد است اسرائیل شاید بتواند به بقای خود ادامه دهد «زیرا در سال های آغازین تاسیس خود بدون کمک بزرگی از سوی ایالات متحده توانست طاقت بیاورد و بلکه به شکوفایی دست یابد، همچنانکه شرایط استراتژیکی که امروز به آن مواجه است علی رغم دشواری آن خیلی بهتر از آن دوران است».

به نظر نمی رسد صرف پایین آمدن تایید رژیم یهودی در میان نسل جدید جوانان غربی و حتی پایین بودن میزان زاد و ولد، تاثیر چندانی بر شرایط موجود داشته باشد، مگر آنکه با برنامه ای منظم و بلندمدت از سوی کشورهای اسلامی همراه باشد.

منبع گزارش: الجزیره به نقل از نیوزویک

مشاور سابق امنیت ملی «اسرائیل» از تبعات کاهش تایید رژیم اشغالگر فلسطین در میان جوانان آمریکایی و پایین آمدن میزان زاد و ولد و ازدواج در جوامع یهودی ابراز نگرانی کرد. چاک فریلیچ پژوهشگر در دانشگاه هاروارد می گوید: وابستگی کامل اسرائیل بر ایالات متحده حادث شده، چیزی که احتمال بقای این رژیم را بدون این تکیه گاه بیش از هر وقت دیگر مورد تردید قرار داده است.

وی در مقاله ای که در نیوزویک منتشر شده ادامه می دهد: علی رغم آنکه سطح کمک و حمایت آمریکا از اسرائیل همچنان بسیار بالا است، اما رویکردهای سیاسی و خواسته های مردم ممکن است در آینده تاثیر زیانباری بر روابط دو کشور به جای گذارد. او بیان کرده که نوعی عقب گرد در مورد تایید اسرائیل در میان جوانانی آمریکایی در حال رخ دادن است. آنان کمتر از دیگر آمریکایی ها نسبت به اسرائیل ابراز همدردی دارند که به طور ویژه به سبب قضیه ی فلسطین رخ داده و افزود که تبعات چنین تغییری در میان مدت و بلندمدت ممکن است تاثیر گذار باشد زیرا همین جوانان که قشر مهمی از رای دهندگان هستند روز به روز نفوذ بیشتری در مراکز قدرت خواهند یافت.

مشکل دیگری همانند این نیز در میان جوانان یهودی آمریکایی در حال شکل گیری است. کسانی که احساس هویت یهودی آنان در حال ضعیف شدن است و بسیار کمتر از بزرگسالان خود را یک اسرائیلی می دانند.

همچنانکه پایین آمدن آمار زاد و ولد و ازدواج و همینطور ذوب شدن در جوامع دیگر همه باعث زوال جامعه ی یهودی می شود. یعنی همان جامعه ای که تاییدگر اسرائیل در ایالات متحده است. از سوی دیگر آمریکایی های لاتین تبار و کسانی که هیچ هویت دینی خاصی ندارند به سرعت در حال افزایش جمعیت هستند، کسانی

# خیزش آلمان پس از جنگ

نویسنده: عمر عاصی

آنچه معمولا گفته نمی شود...



انتقام از آلمانی ها بود. بر اساس این طرح دو میلیون آلمانی همانند برده به آفریقا انتقال داده می شدند. این تنها نقشه ای نبود که غربی ها برای آلمان چیده بودند. بنابر «طرح کافمن» که توسط تئودور کافمن - از بازرگانان یهودی بانفوذ در آمریکا - در کتاب «آلمان باید له شود» (Germany Must Perish) مطرح شد و در سال ۱۹۴۱ میلادی منتشر گردید پیشنهاد شده بود نسل آلمانی ها مقطوع شود. طرح او ارسال بیست هزار پزشک برای عقیم سازی چهل و پنج میلیون آلمانی بود، به این اعتبار که هر پزشک روزانه بیست و پنج عمل عقیم سازی انجام دهد و در نتیجه این طرح پس از یک ماه به پایان رسیده و نسل آلمان ها از وجود حذف می شد!



به سال ۱۹۴۴ میلادی و در حالی که جنگ در شرف پایان بود، هنری مورگن تاو در منصب وزیر خزانه داری ایالات متحده مشغول به کار بود. او نیز مانند بسیاری از سران غرب به این فکر می کرد که چگونه می شود آلمان را از هر گونه جنگی در آینده باز داشت؟

حتما شما هم در سخنرانی های توسعه بشری و موفقیت در باره آلمان و معجزه اقتصادی این کشور شنیده اید و حتما شنیده اید که می گویند آلمانی ها دوباره بر خاستند چون «مانند ما» نیستند و ملتی عاشق کار و منظم تر هستند. معمولا این دست سخنرانی ها و مطالب اینگونه به پایان می رسند که اگر ما هم «اخلاقمان» همانند «اخلاق آلمانی ها» شود قطعا به آنچه آنها رسیده اند خواهیم رسید. اما آیا این حرف دقیق است؟

به نظر می رسد پاسخ «خیر» باشد. نظر در وچمان، وبلاگ نویسی آلمانی این است که «انضباط آلمانی» شاید نقشی در نهضت آلمان داشته باشد اما چنانکه وی به وبسایت «ساسة پست» می گوید این عامل نقشی حاشیه ای داشته است و البته این تنها نظر او نیست. در این گزارش سعی کرده ایم به عجیب ترین حقایق درباره آنچه معجزه اقتصادی آلمان» خوانده می شود پردازیم.

## ۱- طرح مورگن تاو: تبدیل آلمان به یک کشور زراعتی

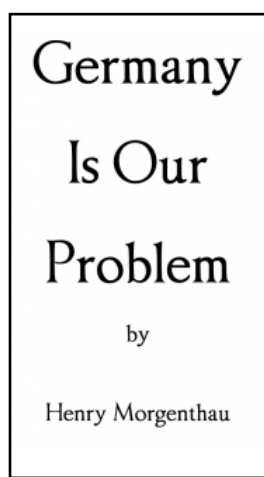
تبدیل آلمان به یک کشور وابسته به کشاورزی تنها نقشه مطرح شده نبود. در اثنای جنگ دوم جهانی خطرناک ترین طرح ها برای وضعیت نهایی در برابر آلمانی ها مطرح شد؛ یکی از این پیشنهادها چنانکه روزنامه دیراشپیکل - بزرگترین روزنامه آلمان - می گوید به مثابه



برای مورگن تاو پاسخ این سوال واضح بود: آلمان را به یک کشور زراعی تبدیل می کنیم که برای درآمد به کشاورزی وابسته باشد. در نتیجه هر گونه رابطه آلمانی ها با صنعت قطع شده و این کشور را به یک منطقه غیر مودنی تبدیل خواهد کرد. اینگونه آلمانی ها نخواهند توانست سلاح بسازند و اقتصاد ضعیفی خواهند داشت و در آینده وارد هیچ جنگی نخواهند شد.

این طرح در سال ۱۹۴۵ میلادی در کتابی تحت عنوان «آلمان مشکل ماست» (Germany Is Our Problem) ارائه شد. پس از پایان جنگ و شکست آلمان، مشکل فقر و بیکاری در سال ۱۹۴۶ در این کشور خودنمایی کرد، تا جایی که هربرت هوور رئیس جمهور اسبق ایالات متحده تصمیم گرفت برای بررسی وضعیت به این کشور سفر کند؛ بدین ترتیب هوور دانست چنین طرحی توهمی بیش نیست و جز با پاکسازی ۲۵ میلیون آلمانی

یا خارج ساختن آنان از کشورشان عملی نخواهد شد و از سوی دیگر بسیاری از سران در ایالات متحده معتقد بودند نباید اشتباهی که پس از جنگ جهانی اول مرتکب شدند را دوباره تکرار کرد. در پایان جنگ بین الملل اول شروط تحقیرآمیزی علیه آلمانی ها اعمال شد و همین موجب انتقام آنان گردید. بنابراین طرح مورگن تاو آلمان را به بمبی ساعتی تبدیل می کرد که ممکن بود هر لحظه منفجر شود، در نتیجه طرح او رد شد.



به همین سبب کمک های اقتصادی بهترین راه برای جلوگیری از کمونیسم بود و این همان چیزی است که در علوم سیاسی «Economic Containment» خوانده می شود. آمریکایی عملاً توانستند کمربندی از کشورهای ثروتمند را در همسایگی شوروی که بر شرق آلمان سیطره داشت ایجاد کنند.

روژه گارودی فیلسوف فرانسوی، در یکی از کتاب های اشاره می کند که سیا بزرگترین خطر علیه ایالات متحده را فروپاشی اقتصاد در غرب اروپا و به قدرت رسیدن عناصر کمونیست می دانست. برای دوری از این خطر باید طرح مارشال اجرا می شد. گارودی بر این تاکید می کند که پس از این توصیه ها به سال ۱۹۴۷ میلادی، دو وزیر کمونیست از حکومت فرانسه و بلژیک کنار گذاشته شدند.

با وجود آنکه هدف از این کمک ها جلوگیری از گسترش کمونیسم بود اما طرح مارشال سود سرشاری را نیز به ایالات متحده بر گرداند. این طرح بازاری برای کالاهای مصرفی آمریکا در اروپا فراهم ساخت و در نتیجه اموال رفته به سوی این کشور بازگشت و اینگونه اقتصاد اروپا به شکل اساسی به بازار آمریکا وابسته شد و این فرصتی را برای رشد و پیشرفت آمریکا فراهم کرد. همه اینها در حالی بود که آمریکایی نزد ملت های غرب اروپا محبوب نیز می شدند.

### ۳- بازیابی عقلی آلمانی ها (Umerziehungsprogramm)

اما آمریکا در برنامه اش صرفاً به اقتصاد توجه نداشت. آنها همه توان علمی و اطلاعاتی خود را برای تبدیل آلمان به یک کشور دوست و هم پیمان در قلب اروپا به کار گرفتند. چه کسی باور می کرد پس از آنکه آمریکا آنطور بی رحمانه در جنگ دوم جهانی آلمان را زیر بمباران خود داد، اینگونه محبوب آلمانی ها شود؟ در پی این بمباران ها از شهر کلن جز یک سوم آن چیزی باقی نماند و در هامبورگ سیصد هزار خانه با خاک یکسان شده بود و درسدن آنگونه ویران شد که در برخی گزارش ها با هیروشیما مقایسه می شد! ایالات متحده چگونه نگاه آلمانی ها را تغییر داد؟

آمریکایی ها پس از جنگ باور داشتند که «هر آلمانی یک نازی است». برای همین باید عقل مردم این کشور از نو برنامه ریزی می شد. یکی از عجیب ترین ابزار برای این هدف، اجبار آلمانی ها برای دیدار از اردوگاه های نازی بود چنانکه در شهر وایمر همه مردم - مردان و زنان - را به قصد «عبرت» مجبور به گشتن در میان اجساد متعفن و دیدن آن وضعیت کردند. با وجود قسوت آن صحنه ها، آمریکایی ها باور داشتند این یکی از قوی ترین راه ها برای «تربیت» آلمانی ها است.

فیلمی از این دیدار اجباری را اینجا ببینید: (هشدار: حاوی صحنه های ناراحت کننده)

<https://www.youtube.com/watch?v=OxJZBrtFD6Y&feature=youtu.be&t=17m3s&pbctr=1552124314>

در بازسازی ذهنیت آلمان ها صرفاً از روش های «سنگدلانه» استفاده نشد. هدف این بود که آلمانی ها به مانند آمریکایی ها روش فکر جدید و «دموکرات تری» را پیش گیرند که این مأموریت آسانی

### ۲- مارشال خوش قلب

این از خوش شانسی آلمانی ها بود که آمریکا از ترس انتقام آینده آنان در سیاست خود تغییر کلی داد و در نتیجه کمک های ایالات متحده به اروپای غربی سرازیر شد. این کمک ها به موجب برنامه بازسازی اروپا انجام گرفت که به نام «طرح مارشال» معروف است. جمهوری فدرال آلمان (آلمان غربی) به تنهایی یک و نیم میلیارد دلار کمک دریافت کرد در حالی که آلمان شرقی تحت سلطه شوروی هیچ چیزی به دست نیاورد زیرا استالین از پذیرش کمک های آمریکایی ها سرباز زد و بلکه بدتر از آن تصمیم گرفت آلمانی ها را تنبیه کند چرا که روسیه به سبب آنها خسارت های سنگینی را در جنگ متحمل شده بود؛ برای همین کارخانه های شرق آلمان غارت شد و به شوروی برده شد. این در حالی بود که «عطای کریمانه» آمریکایی ها به سوی غرب سرازیر بود. اینجاست که این سوال پیش می آید: این همه دست و دل بازی برای چه بود؟

پژوهشگران متفق اند که این بذل و بخشش نه برای چشمان آبی آلمانی ها بود نه به سبب خوش قلبی آمریکایی ها؛ هدف آمریکا تبدیل آلمان از یک دشمن به یک دوست از طریق توسعه اقتصادی بود. اما چگونه؟ واضح است که فقر و بیکاری بهترین محیط را برای گسترش کمونیسم فراهم می ساخت و این همان چیزی بود که آمریکای کاپیتالیست در اروپای غربی با آن قرار داشت.

خسارت بشری این جنگ را نشان دهد: این جنگ ۲۹۷۷ روز یا به شکل دقیق تر ۴۹۸۴۲ ساعت به طول انجامید. در هر ساعت این جنگ هزار انسان - از جمله صد سرباز آلمانی - کشته می شد. پس از جنگ برای آلمانی ها واضح بود که این کشور برای برخاستن دوباره نیازمند جبران این خسارت بشری است. عملاً در سال ۱۹۵۵ میلادی آلمان قراردادی با ایتالیایی ها امضا کرد تا هزاران کارگر ایتالیایی برای کار به آلمان بروند. اما این تنها آغاز این روند بود. آلمانی ها همینطور قراردادی را با اسپانیا و پرتغال و یونان و حتی کشورهای اسلامی از جمله مغرب و تونس و ترکیه امضا کردند که تنها از ترکیه بیست و پنج هزار کارگر به آلمان رفتند.



تا پایان جذب کارگران خارجی، چهارده میلیون کارگر خارجی به آلمان رسیدند که بیشترشان به کشورهای خود بازگشتند اما متأسفانه علی‌رغم اعتراف برخی شخصیت‌های بارز آلمانی به نقش بزرگ این کارگران، خانم آیدان اوزوز پژوهشگر امور بیگانگان تصریح می‌کند که کسی سعی نکرد این کارگران در جامعه آلمان ادغام شوند و توجهی به آموزش زبان آلمانی به آنان صورت نگرفت. در گفتگو با برخی از نوه‌های این کارگران داستان‌هایی از سختی خرید و زندگی پدر بزرگ‌های آنان در آلمان شنیدیم، از جمله اینکه برخی از آنها برای خرید مرغ مجبور می‌شدند برای فروشنده ادای مرغ در بیاورند!



نمود. به همین هدف، آمریکایی‌ها کمپین تبلیغاتی عظیمی راه‌انداختند که بارزترین قسمت آن فیلم‌های تبلیغاتی (پروپاگاندا) بود. این کار با نمایش فیلم‌هایی درباره جنایت آلمانی‌ها و محاکمه سران نازی آغاز شد. اما به تدریج متخصصان توصیه کردند فیلم‌هایی با نگاه مثبت تر ساخته شود تا آلمانی‌ها به ارزش‌های «تسامح و برادری» آشنایی یابند. هدف، دادن فرصتی به آلمانی‌ها برای پیوستن دوباره به آنچه «منظومه ارزش‌های دموکراتیک غربی» خوانده می‌شد بود. یکی از این فیلم‌ها «همه انسان‌ها برادرند» نام داشت که در آن یکی از آلمانی‌ها همانند کودکی به نمایش گذاشته می‌شد که پس از عمری طولانی این را یاد می‌گرفت که ملت‌ها متفاوتند و باید با یکدیگر زندگی کنند.

در برهه‌ای، شوروی بر چکسلواکی چیره شد و در نتیجه آمریکا یک کشور دوست دیگر را در اروپا از دست داد. برای همین لازم بود به هر شکل ممکن دوست جدیدی را در اروپا به دست بیاورد. اینجا بود که مرحله جدیدی از ساخت فیلم‌های تبلیغاتی برای به دست آوردن این دوست جدید یعنی آلمان، کلید خورد.

فیلم «سیم خاردارهای پنهان» سعی در از بین بردن پیش‌داوری‌هایی داشت که درباره آمریکایی‌ها وجود داشت و تلاش می‌کرد برای آلمانی‌ها ثابت کند «شناخت دیگری» فواید بسیاری دارد. همانند صحنه‌ای که یک آلمانی برای اولین بار کوکاکولای می‌نوشد و به لذت آن پی می‌برد. بدین ترتیب این فیلم با خوشحالی مرد آلمانی در حالی که در اوج شادی با دوست آمریکایی‌اش خداحافظی می‌کند به پایان می‌رسد.

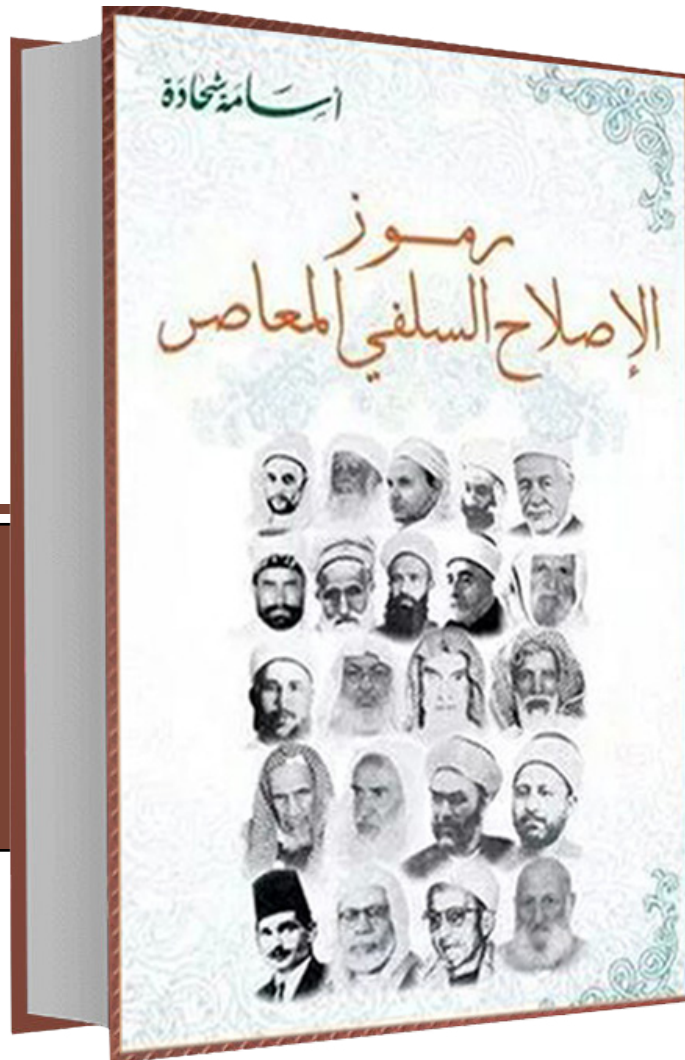
«فیلم مستند «آلمان ساخت آمریکا» (Germany made in USA) نشان می‌دهد که عملیات بازسازی عقل آلمانی‌ها کار آسانی نبود، برای همین آنچه در آن دوره «استراتژی روانی برای آلمان (Psychologischen Strategieplan für Deutschland)» خوانده می‌شد از سوی سیا پشتیبانی می‌شد. یکی از مردان سیا می‌گوید: «باعث سرور من است که سی‌ای ای اخلاق مدار نبود، و گر نه هرگز نمی‌توانستیم در جنگ سرد اتحاد جماهیر شوروی را شکست دهیم.»

فیلم «آلمان ساخت آمریکا» نشان می‌دهد که چگونه میلیون‌ها دلار برای سندیکاها، کارگری و باشگاه‌های فرهنگی و هنری صرف شد تا میراث فرهنگی «آلمان نازی» جای خود را به نمونه متمدن آمریکایی بدهد. و همینطور برای رسانه، به ویژه مجلات علمی که می‌توانست تغییراتی ریشه‌ای برای بازسازی عقلی آلمان‌ها ایجاد کند. این طرح عملاً پیروز شد، آنقدر که در دهه شصت قرن بیستم یعنی تنها پانزده سال پس از پایان جنگ، بیشتر آلمانی‌ها آمریکا را به سان یک «بهشت» می‌دیدند.

۴- چهارده میلیون کارگری که در نهضت آلمان شرکت کردند، آلمانی نبودند!

حاتم بخشی آمریکایی‌ها و بازیابی عقلی آلمانی‌ها برای وقوع معجزه کافی نبود. هنوز نقص چشم‌گیری در نیروی انسانی وجود داشت و کافی است تصور کنید تنها در جنگ دوم جهانی ۹ میلیون آلمانی کشته شدند که سه میلیون تن آنها غیر نظامی بودند. شاید هیچ چیزی مانند آمار دقیق سایت آلمانی «دی ولت» نتواند حجم





معرفی کتاب:

## نام‌آوران اصلاح سلفی معاصر

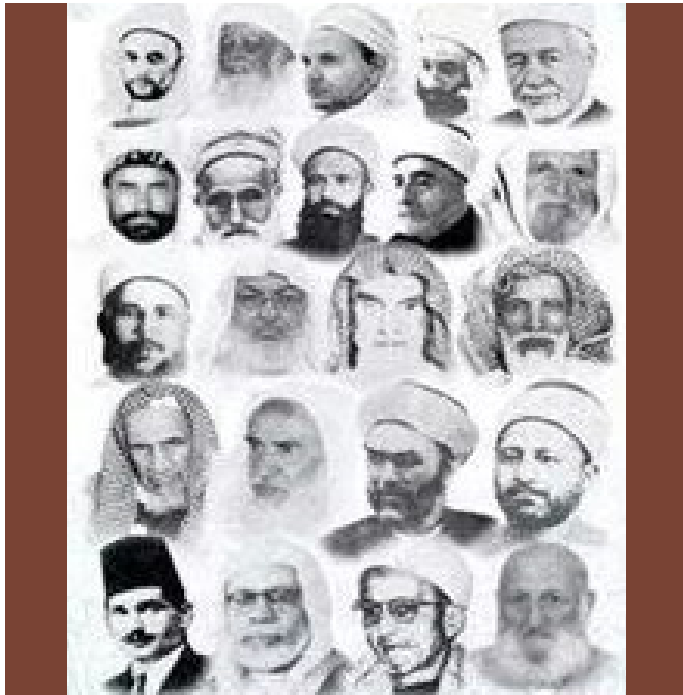
عنوان کتاب: رموز الإصلاح السلفي المعاصر    مولف: اسامه شحاده  
چاپ اول (۱۴۳۵ هـ / ۲۰۱۴ م) تعداد صفحات: ۵۲۸ صفحه واقع در یک جلد

آنچه اخیراً ملاحظه می‌شود این است که هر که می‌خواهد الگویی ارائه دهد فوراً به تاریخ باز می‌گردد! چیزی که باعث می‌شود انسان در مورد شرایط کنونی احساس ضعف و ورشکستگی کند؛ آیا دوران معاصر خالی از هر گونه الگویی است؟ چیزی که مسلمان به آن نیاز دارد این است که در کنار الگوی تاریخی، الگوی معاصر نیز وجود داشته باشد، و لازم نیست که این الگو از هر جهت کامل و ایده‌آل باشد.

این انگیزه‌ای بود برای شرح حال نام‌آوران و علمای امت تار و پروان اصلاح در مسیر خود از آنان الگو گیرند و مسیر اصلاح منظم و قانونمند بر اساس احکام شریعت را به دور از هر گونه بی‌برنامگی و بی‌نظمی و همین‌طور چارچوب‌هایی که بآدین ما سازگار نیست پیمایند.

شیخ اسامه شحاده از کسانی است که در کتاب «رموز الإصلاح السلفي المعاصر» به این مجال پرداخته است. اصل کتاب سلسله مقالاتی است که وی برای مجله‌ی اینترنتی «الراصد» نوشته. او انگیزه‌ی نوشتن این مقالات را چنین بیان کرده است: «سالهای زیادی است که به جمع‌آوری شرح حال علما و دعوت‌گران و تجارب دعوی و گروه‌ها و جمعیت‌های سلفی علاقه دارم. همین بود که به حقیقت جهل شدید و خطرناکی که در مورد تاریخ دعوت سلفی معاصر از یک جهت، و همین‌طور میزان کم‌کاری و نامهربانی ما در حق نام‌آوران و علما و بزرگانمان پی بردم. ما شرح حال آنان را تدوین نکرده‌ایم و از تجربه‌های آنان محافظت نکرده‌ایم و غالب تصویر که درباره‌ی علمای خود داریم به محور علمی و پژوهش و تالیف و شرح محدود است، اما دیگر جوانب زندگی و شخصیت و نقش آنان چیزی است که متأسفانه به آن توجه نشان نداده‌ایم.»

- ۱۸- امام مجاهد رشید رضا  
 ۱۹- علامه‌ی محقق محب الدین الخطیب  
 ۲۰- شیخ علامه محمد حامد الفقی  
 ۲۱- علامه‌ی محدث شیخ احمد شاکر  
 ۲۲- سپس مولف کتاب خود را با ضمیمه‌ای از سیرت شیخش محمد عبدالرئوف القاسم - رحمه الله - و تاثیر علمی و دعوی او بر خودش به پایان رسانده است.



هدف مولف نام بردن از همه‌ی شخصیت‌های نامدار سلفی نبوده چرا که شمار آنان بسیار است، و به هدف استفاده از بررسی تجربه و سیرت آنان تنها به برخی از شخصیت‌های صد سال اخیر اکتفا نموده. مولف تبیین نموده که میراث علما و شخصیت‌ها نظریه‌ی دعوی - جنبشی و سیاسی تقریباً کاملی را در خود دارد، اما این نیاز به کسانی دارد که در راه توضیح و جمع‌آوری و بازنمایش آن به شکل کامل و جذاب تلاش کنند. آنان کسانی بودند که در راه آموزش دینی و دنیوی تلاش کردند، با بی‌سوادی جنگیدند و آموزش همه از جمله دختران را تشویق کردند، کتابخانه‌های عمومی تاسیس کرده و مدرسه‌ها را بازگشایی کردند و گروه‌هایی را برای آموزش عالی به دیگر کشورها فرستادند. و این علاوه بر جنبش تالیف و تحقیق گسترده‌ای بود که زمینه را برای نهضت علمی معاصر فراهم ساخت.

نویسنده همچنین بیان داشته که آنها تلاش بسیار با ارزشی در راه مبارزه با خرافات و بدعت و شرک و نشر سنت و توحید و حق در میان همه‌ی اقشار جامعه و صاحبان مذاهب و افکار گوناگون داشته‌اند و علاوه بر آن به تفریر و روش دعوت و تبلیغ واقناع از بهترین راه و کم‌زیان‌ترین آن برای راه یافتن حق به عقل‌ها و دل‌ها پرداخته‌اند. مولف تلاش داشته همراه با تقدیم یک پژوهشی تجربی به بیان موارد مفید و عبرت‌های برگرفته از آن پرداخته و از این طریق به بررسی برخی از جوانب نقص و کم‌کاری در دعوت سلفی کنونی برسد. برای این هدف وی روش تاریخی و روش تحلیلی را با اسلوبی که بیشتر به داستان شبیه است در هم آمیخته تا مطالعه‌ی آن به ویژه برای جوانان جذاب‌تر شود و در پایان هر شخصیت به بیان مهم‌ترین مراجع مورد استفاده پرداخته است.

همه‌ی شخصیت‌های مورد بررسی در این کتاب ۲۲ تن از سرزمین‌های گوناگون هستند که هر یک در فن و مجالی متفاوت مطرح‌اند. وی از نام‌آوران اصلاح در مغرب آغاز کرده سپس به سرزمین شام و سپس جزیره العرب و پس از آن عراق و در پایان به مصر رسیده است. شخصیت‌های مطرح شده در این کتاب بر حسب ترتیب عبارتند از:

توصیه‌ی مولف بر چند محور تاکید دارد:  
 - ضرورت توجه و پژوهش‌های فراگیر - نه جزئی - در مورد مدت زمان آغاز قرن بیستم و پیش از آن؛ ما به بررسی شبکه‌ی روابط محکمی که در آن دوران میان مصلحان و علما وجود داشته و قضایای بزرگی که آنان را به خود مشغول کرده و روش برخورد با این قضایا و نتایجی که باید از این بررسی به دست آوریم نیازمندیم، تا بتوانیم مسیر آنان را ادامه داده و تلاش خود را بر تجربه‌ی آنان بنا نهیم نه آنکه فعالیت خود را از صفر آغاز کنیم - چیزی که بسیاری از ما امروزه انجامش می‌دهیم - و در مسیر خود واقعا مرحله‌ی جدیدی را به پایان نمی‌رسانیم.  
 - نیاز به پژوهش درباره‌ی ملی‌گرایی و اینکه چرا با وجود آنکه ملی‌گرایان بخشی از جریان اسلامی بودند به سوی سکولاریسم و لیبرالیسم یا چپ تغییر مسیر دادند.  
 - نوشتن درباره‌ی شخصیت‌های مصلح سلفی در دیگر سرزمین‌ها و تدوین شرح حال آنان و تشویق دانشجویان مقاطع عالی برای وارد شدن به این عرصه.  
 در پایان معرفی این کتاب که به جنبه‌هایی از زندگی گروهی از علما و نام‌آوران معاصر امت پرداخته، امیدواریم پرتوهایی به زندگی امثال این شخصیت‌ها تاییده شود تا جوانان بدانند ما الگوهایی داریم که تاریخ در صفحات روشن خود از آنان یاد کرده است. امت ما به حق تاریخ با ارزشی دارد و می‌شود دوباره جهان را به سوی سعادت دنیوی رهبری کنیم، اگر مانند سلفمان - رحمه الله - به تعالیم این دین حنیف پایبندی نماییم.

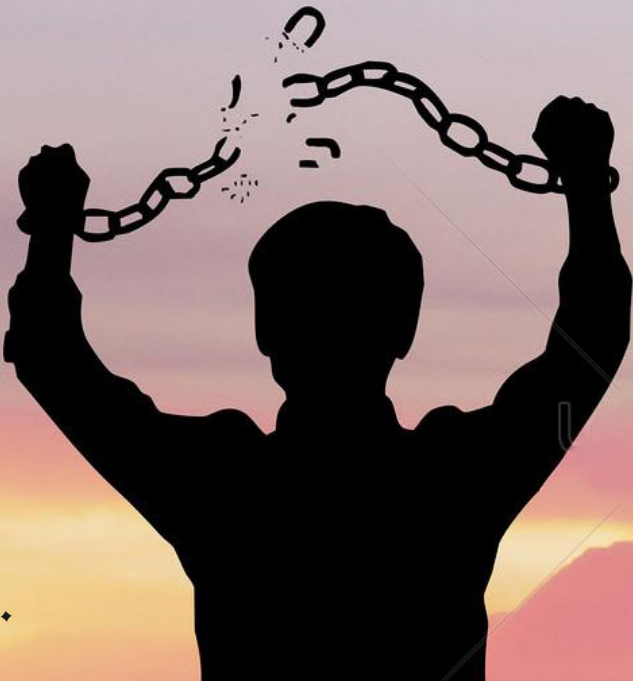
- ۱- شیخ ابوشعیب الدکالی
- ۲- شیخ الاسلام محمد العربی
- ۳- علامه‌ی مجاهد علال الفاسی
- ۴- علامه‌ی مربی، عبدالحمید بن بادیس
- ۵- علامه بشیر الابراهیمی
- ۶- علامه طیب العقبی
- ۷- علامه‌ی مصلح طاهر الجزائری
- ۸- علامه جمال الدین القاسمی
- ۹- علامه محمد بهجت البیطار
- ۱۰- علامه‌ی محدث محمد ناصر الدین الالبانی
- ۱۱- شیخ مجاهد عزالدین القسام
- ۱۲- شیخ مجاهد عمر الأشقر
- ۱۳- شیخ دعوتگر عبدالله القرعاوی
- ۱۴- علامه‌ی قصیم، شیخ عبدالرحمن السعدی
- ۱۵- بزرگمرد امت علامه عبدالعزیز بن باز
- ۱۶- علامه‌ی فقیه، محمد الصالح ابن عثیمین
- ۱۷- علامه‌ی عراق، محمد شکری الالوسی



مرد حر محکم زورد «لاتخف»  
مرد حر از لاله روشن ضمیر  
جان او پاینده تر گردد ز موت  
سردین مارا خیر، اورا نظر  
ما کلیسا دوست، ما مسجد فروش  
چهره گل از نم او احمر است  
دارد اندر سینه تکبیر امم  
قبله ماگه کلیسا، گاه دیر  
ما همه عبد فرنگ او عبده  
صبح و شام ما به فکر ساز و برگ  
در جهان بی ثبات اورا ثبات  
اهل دل از صحبت ما مضمحل  
کار ما وابسته تخمین و ظن  
محرم او شوز ما بیگانه شو  
صحبت از علم کتابی خوشتر است  
مرد حر دریای ژرف و بیکران  
سینه این مردمی جوشد چو دیگ  
روز صلح آن برگ و ساز انجمن  
روز کین آن محرم تقدیر خویش  
ای سرت گردهم گریز از ما چوتیر  
می نروید تخم دل از آب و گل  
اندر این عالم نیرزی با خسی

ما بمیدان سر بجیب او سر بکف  
می نگر دد بنده سلطان و میر  
بانگ تکبیرش برون از حرف و صوت  
او درون خانه مایرون در  
اوز دست مصطفی پیمانہ نوش  
ز آتش مادود او روشنتراست  
در جبین اوست تقدیر امم  
اونخواهد رزق خویش از دست غیر  
اونگنجد در جهان رنگ و بو  
آخر ما چیست تلخیهای مرگ  
مرگ اورا از مقامات حیات  
گل ز فیض صحبتش دارای دل  
او همه کردار و کم گوید سخن  
خانه ویران باش و صاحب خانه شو  
صحبت مردان حر آدم گراست  
آب گیر از بحرونی از ناودان  
پیش او کوه گران یک توده ریگ  
هم چو باد فرو دین اندر چمن  
گور خود می کند از شمشیر خویش  
دامن او گیر و بیتابانه گیر  
بی نگاهی از خداوندان دل  
تانیاییزی بدامان کسی

اقبال لاهوری



زندگی امت از نظر پایداری و رشد و ارتقا به اندازه زنده نگاه داشتن عمل به دو وحی (کتاب و سنت) بستگی دارد و بر این اساس هر گونه کمبود امت و اختلال در موازین زندگی اش به تباہ ساختن این دو وابسته است.

علامه بکر ابوزید

احکام پروردگارا «رای» و نظرمی خوانند تا بشود به سادگی با آن مخالفت کرد: «وَمَا تَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ...» (هود: ۵۳)  
«و ما برای سخن تو دست از خدایان خود بر نمی داریم»  
آن را صرفاً یک سخن و نظر دانستند، در حالی که می دانستند قول الله و وحی اوست.

شیخ عبدالعزیز طریفی

در این دنیا خوشبختی های فراوانی وجود دارد، مشکل ما این است که صرفاً در پی یک نوع خوشبختی هستیم و به دیگر عوامل شادی اهمیت نمی دهیم، و در نتیجه ی توجه به آنچه نداریم لذت بردن از آنچه داریم را از دست می دهیم.

دکتر خالد ادریس

مشکل بزرگی که مردم را از اسلام دور می دارد بیش از آنکه دلایل عقلی باشد، بیماری های درونی تکبر و حسادت و محبت مال و مقام، یا تعصب بر عقاید و فرهنگ و اندیشه جامعه و سنت های آن و یا رویگردانی [از شنیدن حق] است. این شاید توضیح دهد که چرا بیشترین کسانی که اسلام می آورند بدون نیاز به گفتمانی سطح بالا در عقلانیت و استدلال، به آن روی می آورند.

شیخ فهد العجلان

آنکه پایبندی به شرع را اسارت، و عدم پایبندی را آزادی می نامد مانند کسی است که مسافری که در راه صحیح حرکت می کند را اسیر راه خطاب می کند و گم گشته ی در بیابان را آزاد می داند!

شیخ ابراهیم السکران

بِالْعِزِّ

یکی از اشتباهات دعوتگران محدود کردن اسلام به آداب و رفتار، و ترک توحید و حلال و حرام است اگر پیامبر نیز به همین چیزی که اینها می گویند اکتفا کرده بود، بی شک اولین کسی که به او ایمان می آورد ابولهب بود.

شیخ عبدالعزیز طریفی

الله متعال قوم لوط را به اسراف در شهوات توصیف نموده، زیرا آنان وقتی از شهوت های عادی خسته شدند رو به شهوتی عجیب و غیر عادی آوردند و این نتیجه ی طبیعی زیاده روی در لذت خواهی است، به طوری که دیگر هیچ چیزی هوس انسان را سیر نمی کند.

علامه طاهر بن عاشور رحمه الله

تفاوت نقد تندروی توسط یک عالم شرعی و نقد تندروی توسط لیبرال ها، مانند تفاوت کسی است که برای پاک شدن خانه زباله ها را از آن خارج می کند و کسی که به بهانه ی وجود زباله کل خانه را ویران می کند.

شیخ ابراهیم السکران

آنکه خداوند را از تنها از روی محبت عبادت کند زندقه است و آنکه خداوند را صرفاً از روی امید عبادت کند مرجئه است و هر که خداوند را تنها از روی ترس عبادت کند از خوارج است و هر آنکس خداوند بر از روی محبت و امید و ترس عبادت کند سنی است.

مکحول تابعی

محمد آل رمیح

فَاتَّقُوا اللَّهَ (پس از الله پروا کنید)  
صحابه اینگونه در آغاز سوره انفال مورد خطاب قرار گرفته اند. می دانید چه کسانی؟ بهترین صحابه، کسانی که به تازگی بینی کفر را در نبرد بدر به خاک مالیده بودند کسانی که خداوند درباره شان فرمود: «هر چه می کنید انجام دهید که شما را آمرزیدم!» با این حال آنان را به تقوا توصیه می کند و پند می دهد و امر و نهی می کند هیچ کس از توصیه به تقوا بی نیاز نیست.





